

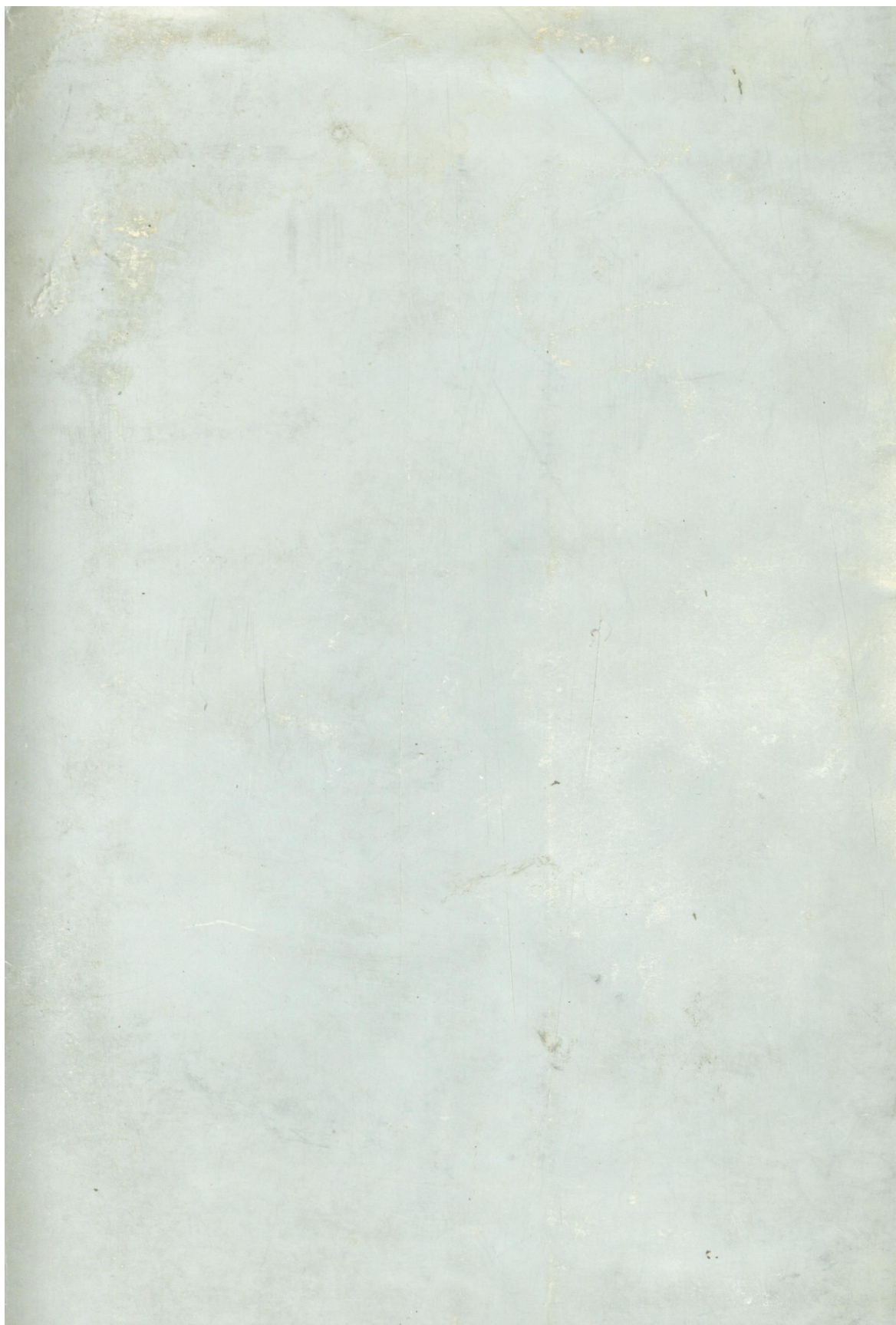
علی یزدانی نجف آبادی

دیباچه دیار نون

نگرشی بر بنیادهای تاریخی، جغرافیایی، اقتصادی و فرهنگی

همراه با شرحی بر احوال رجال شهرستان نجف آباد





ديپاچه ديار نون ●

علی یزدانی نجف آبادی

تقديم به :
مردم خوب شهرم

۸۱۶
سہرا از شریعی

بسم الله الرحمن الرحيم

علی یزدانی نجف آبادی

دیباچه دیار نون

نگرشی بر بنیادهای تاریخی، جغرافیایی، اقتصادی و فرهنگی

همراه با شرحی بر احوال رجال شهرستان نجف آباد

بهار ۱۳۷۲

دییاجه دیار نون

نگرشی بر بنیادهای تاریخی، جغرافیایی، اقتصادی و فرهنگی
همراه با شرحی بر احوال رجال شهرستان نجف آباد

تألیف:

علی یزدانی نجف آبادی

طرح روی جلد و آرایش کتاب: حمید امانی

چاپ نخست: ۳۰۰۰ نسخه

حروفچینی: مؤسسه دانشگر

لینتوگرافی: نیما (اصفهان)

چاپ: چاپخانه بهار آزادی نجف آباد

هفت

۱۱

۲۱

۲۲

۲۵

۲۶

۳۰

۳۲

۳۳

۳۴

۴۰

۴۳

یادداشت نویسنده

به عوض دیباچه

(قدمگاه شهرک نون)

بخش نخست

نگرشی بر بنیادهای تاریخی، جغرافیای، اقتصادی و فرهنگی

موقعیت جغرافیایی

ارتفاعات

مشخصات اقلیمی و آب و هوایی

زمین و پوشش گیاهی

وحوش و دام

ساختار صنایع

صنایع معدنی

صنایع ماشینی

آثار دیدنی و ابنیه تاریخی

دیباچه شناخت شهر نجف آباد

فهرست

۵۰	دیاچه شناخت کرون
۵۳	دیاچه شناخت عربستان
۵۴	دین و اندیشه های مذهبی
۵۷	تراکم و پراکندگی جمعیت
۶۷	نجف آباد و انقلاب اسلامی
۷۴	جنگ تحمیلی
۷۵	از چشم انداز تاریخ (اشاره به جریان یاغیگری)
	سازمان فرهنگ عامه
۸۶	مراسم ازدواج
۸۹	مراسم عزاء
۹۰	بازیه ها
۹۱	باورها، امثال
۹۴	گویش های محلی
۱۰۷	متلها، تصنیفها، اشعار عامیانه
۱۱۳	کتابشناسی مآخذ
	بخش دوم
۱۱۵	شرحی بر احوال رجال شهرستان نجف آباد
۲۵۹	کتابشناسی مآخذ
۲۶۱	فهرست اسامی
	ضمیمه

یادداشت نویسنده:

و اما، گفته بودی که، نگارش دفاتری از این دست، نیاز هست یا نه، نمی دانم... که خود مقوله ایست که پرداختن به آن از حوصله این قلم خارج است. - و در باب این نوشته، سالی پیشتر، به تفنن روزهای فراغت، سطری از این رساله گرد آمد و بعدها به تشویق و همیاری دوستان - که مقام سپاسشان بجاست - به اینجا ختم گردید.

و اما آنچه درباره دیباچه گفتنی تر می نماید، آنکه آغاز کار، شرحی بر احوال اهل قلم و رجال معرفت گذاشته شد. از آنجا که معرفی دیار صاحبان تذکار ضروری می نمود، بندی به بهانه مقدمه و شناخت دیار من، فراهم آمد و آنچنان پیش رفت که نزدیک به حجمی برابر اصل دفتر نخستین را از خود کرد و بناچار به اصل پیوست و نوشته در دو بخش مجزا تدوین گردید. هرچند بنا بر محدودیت‌هایی که بیشتر معلول وضعیت مادی چاپ بود - و به این لحاظ مجبوراً درج اسناد، مدارك، تصاویر و تفصیل مسائل و تحلیل امکانات و عارضه‌های جنبی درز گرفته شد - شیر بی پال و... از کار درآمد.

بدون هیچ پرده پوشی «دیباچه دیار
نون» به علت کمبود مأخذ و منبع معتبر و عدم دسترسی نگارنده به عزیزی که می بایست
شرحی از احوالشان بر این دفتر رقم بخورد، از آنچه بایست فارغ است. امیدوارم
پژوهشگران و صاحب نظران، بدون اغماض به مدد نظر خرده بین خود مطالب، انتقادات و
پیشنهادهای خویش را به آدرس - نجف آباد، صندوق پستی ۸۵۱۳۵/۱۸۵ - ارسال دارند
تا در چاپهای بعدی با ارج گذاری بر تلاششان از آن استفاده شود.

در همین جا لازم می دانم که سهاس
خویش را نثار دوستان - حمید امانی، محمدرضا حق زارع، حسن نوایی، عبدالمحمود
محمدی، غلامحسین شفیعی و یاران انجمن ادبی مولوی نجف آباد - بنمایم. که در تهیه
این جزوه (بعنوان نمایانگر گوشه ای از فرهنگ ولایت من) بی یاریشان کاری ساخته نبود.

به عوض دیباچه

قدمگاه شهرک نون^۱

۱ - ابوالقاسم پاینده، «قدمگاه شهرک نون»، اطلاعات، شماره ۱۵۰۷۳ (پنجشنبه ۱۷ مرداد ۱۳۵۷)



۲- بیرون شهر قاف معجزه رخ داده بود. چند شتر که با بارهای سنگین از سکه های نقره شاه عباس به راه نجف می رفت پنج فرسنگی پایتخت در يك دره وسیع ریگی میان دو رشته کوه خشك خفت و دیگر برنخاست. تلاش شتربانان بی اثر بود. يك روز و دو روز گذشت و اشتران همچنان خفته بودند. کاروانسالار درمانده شد و به پایتخت خبر داد. همانشب شیخ بهائی مشاور و محرم شاه، امام خفته در نجف را بخواب دید که اشتران را آزاد کنید، سکه های نقره را همانجا خرج کنید و بنایی به نام من بسازید که چنین خواسته ام.

اراده امام انجام شد. آب آنجا نبود، از راه دور آوردند. در آن ریگزار بنا و صحن و ضریح و گنبدی ساختند، با دو باغ در دو سو و نام آرامگاه امام را بر آن نهادند که از مال نجف، آباد شده بود.

روایت رشد کرد. گفته شد و پذیرفته شد که بروزگاری نامعلوم امام از آنجا گذشته، گفته افسانه وش که مایه فخر ناحیه بود در اندیشه کسان نفوذ کرد که به باور کردن آن رغبت قوی داشتند. بگذشت ایام آنجا قدمگاه امام نام گرفت.

شاه می خواست آنجا هسته شهری شود. اما آسان نبود. کسی را به اقامت ریگزار کم آب رغبت نبود. به فرمان شاه اطراف صحن و گنبد و بارگاه و باغات قدمگاه بست شد و گنه کار سیاسی که آنجا مقیم می شد از تعرض و بازخواست مصون بود. بدین گونه شهرك نون بنیاد گرفت و با گذشت ایام چون موجودی زنده رشد کرد و مایه گرفت. دره خشك آباد شد و شهرك نون از مادر زمانه بزاد.

شگفت آنکه با بنیاد قدمگاه مشکل عبور موکب شاه به شکارگاه دور، از میان

برخاست، در آن راه دراز که از میان دشتهای بایر می گذشت جز يك اطراقگاه که آب و آذوقه و علف آماده داشته باشد، نبود. اراده امام با دلخواه شاه هماهنگ بود و خواب شیخ و خفتن شتران این هماهنگی را علنی کرده بود.

ضریح بارگاه، طوفگاه روستاهای دور و نزدیک شد. آرزوهای خفته روستائیان که توان زیارت نجف نداشتند، هدفی یافته بود. شب جمعه آنجا شوری بپا بود. مردم نیازمند به امید گشایش، اطراف ضریح شمع می افروختند. واعظ پیر نابینا در صحن کوچک، روضه پنج تن می خواند و پنج شاهی می گرفت. خادم پیر میوه و ماست و پنیر نذری را می گرفت و به خانه می برد تا به پیشگاه امام تقدیم کند. کانون هیجانی پدید آمده بود.

روزهای جمعه زوار قدمگاه بیشتر بود. باغات سبز و چنارهای کهنسال و جویهای روان تفرجگاه مردم خسته بود که مهمان امام می شدند و خستگی ایام را از تن می زدودند. قدمگاه مایه برکت بود.

۳- شهرک نون در جنبش مشروطه آرام نبود، سالها از بنیاد مشروطه گذشته بود، اما نان سنگک همان بود که بود. شاید هم کمی لاغر شده بود. از کباب پهن و پرمایه و رایگان خبری نبود. ناودانها طلا نشده بود، دست بند و سینه آویز و گوشواره طلا در خانه ها کمتر بود. قیمت طلا چند برابر شده بود، زیور دلپسند زنان روستا تجملی گرانقدر شد.

مل میتی حکاک مغز شهرک نون از مجلس و قانون و مشروطه و توابع قصه ها داشت که برای مستمعان مشتاق از طلسم شهر واق واق پیچیده تر بود. می گفت مملکت را حوزه ها کرده اند و از هر حوزه یکی را به مجلس برده اند که در آنجا گفتگوهای امیدبخش کرده اند. ناحیه ما نیز يك نماینده داشت که نامش آشنا نبود، معلوم شد تهران دادگاه خیرخواه یکی را به دلخواه خود آنجا نشانیده تا مردم مشروطه ندیده دچار کشاکش نشوند. دوره دوم نقش دیگر زده بودند. ندای مشروطه به شهرک نون نیز رسید. شرح قضایا را از ملای حکاک شنیدیم که صندوق اسرار مگو بود. آمدند، دعوتی کردند، انجمنی ساختند، آگهی به دیوار زدند که بیایید تعرفه بگیرید. خود تعرفه چون نامش زمخت نبود، پدرم یکی گرفته بود. همراه تعرفه کاغذ لوله شده ای به دستش داده بودند که در صندوق انداخته بود.

نتیجه همانند دوران اول بود. یکی ناشناس از صندوق درآمد که زحمت رفتن به تهران نداشت. دوره سوم و چهارم نیز بدین گونه بود.

دوره پنجم بود که شهرک نون در کشاکش مشروطه و قانون افتاد و چه شورها بپاشد. این باره کارها محرمانه و برقی نبود. در کوچه و بازار آگهی های پهن و بلند چسبانیدند با خط درشت و نوشته های مغلق که فهم آن بی تفسیر ملای حكاك آسان نبود. نوشته بود که هر که در کار انتخابات تهدید و تطمیع کند فلان و بهمانش می کنند. ملای محله که در این گونه مسائل، كوچك ابدال ملای حكاك بود درباره تهدید و تطمیع چندان وراجی کرد که من تشنه معرفت و دیگر مستمعان آرزومند را گیج کرد چنانکه از این دو غول وحشت انگیز نفرت زده شدیم اما ندانستیم که چیست؟

چند روز بعد خبر آمد که خانزاده شهر قاف نماینده شهرک نون و فریدن می شود. همانروزها شنیدیم که ملای کوشکی دلال مظلومه و سیدروضة خوان که چشمانش علیل بود اما چندان نیرو داشت که از بالای منبر زنان جوان را دید بزند و میرزای تعزیه خوان که جابجا در قالب حر و شمر و ابن سعد و ساریان و مسلم می رفت با شیخ ممد تلقین خوان که با عبارات قلمبه عربی مرده روستائیان بی سواد فارسی ندان را در ظلمات گور هدایت می کرد، به دلالتی انتخابات به حضور خان قاف رفته اند، حرمت دیده اند، شربت و شیرینی خورده اند. مبارك باد و ماشاء الله و به به گفته اند. سیدروضة خوان چند بیت قآنی را به وصف خانزاده عزیز که درواقع ابلهی فرومایه بود و ناگهان نادره دوران شده بود، خوانده بود. میرزای تعزیه خوان به آهنگ شهری گفته بود که از پس خسرو انوشیروان و جنگیزخان، مرحوم مادر زمانه فرزندی به لیاقت و هوشیاری و کاردانی خانزاده والاتبار نزاده و نخواهد زاد. همه با هم شعر بی وزن و قافیه و معنی خوانده بودند که بله ما رستم دستانیم و سام نریمان و پهلوان بی بدل دوران. شهرک نون را چون کلید خانه خویش به چنگ داریم. با دوهزار کشاورز و هزار کاسب و عمله و پیله ور و غیره که بی اجازه ما نفس نمی کشند و آب نمی خورند.

خان قاف سبیل تابیده بود و آفرین گرفته بود و به عنوان نمونه چند کیسه صدتومنی سربه مهر نیاز این مردم خوشنام راستگو کرده بود. البته برای مخارج

لازم، نه تطمیع، و وعده داده بود که پس از روبراه شدن کارها زحماتشان را حسابی تلافی کند.

۴- شهرک نون به مشروطه بی نان و کباب بی تفاوت نماند، سیدناصر از محله نصیر به اندیشه وکالت افتاد، مردی بود موقر و باسواد، مسجدی و منبری داشت، با مبادی طب قدیم آشنا بود. در آن روزگار که طبیب سیمرخ قاف بود حضور وی در شهرک نون نعمی بود.

رقیب محلی او ملای هرهری هم محله ما بود که ریش و دستاری داشت و سواد رقیق، در مرز هیچ، امضای خود را به زحمت نقاشی می کرد، اما به اعتبار پدرش که سوادکی داشته بود به صف علما نشسته بود.

مل باقر پدر ملای هرهری برای اینکه سوادنامه‌ای به چنگ آورد به رسم آن روزگار تا نجف رفته بود و چند ماهی آنجا به زیارت نامه خوانی و دلالتی صیغه سرکرده بود. می گفته بود مدتی آنجا بودم، تلاشی کردم، اما فتح بابی نشد. شبی پای ضریح گریستم تا خوابم برد. يك آقای مجلل با جامه سبز و عمامه سبز و ریش سبز سوار بر اسب سبز از دل آسمان پائین آمد دست به ریشم کشید و تف در دهانم کرد. بیدار شدم. ملا شده بودم. مدرک سوادش تفی بود که شبی به رویا به دهانش افکنده بود. با همین مدرک معتبر امام جماعت شد. سه ریال می گرفت و اقرار طرف را پای قبالة می نوشت. البته اگر دیگری پنج ریال می داد ناسخ آنرا می نوشت.

ملای هرهری مسجد و منبر نداشت، هرزه‌ای بی باک بود. منکری نبود که نمی کرد و مسکری که نمی خورد. وقتی ترکه پدر را، که کم نبود، از سوراخ وافور گذر داد و آسمان جل شد هزار تومن داد و برگه اجتهاد خرید و در دفتر اسناد رسمی نشست. کار دفترش آشفته بود. اما ماست و پنیر و انار و انگورش پیایی به خانه رئیس ثبت می رسید و کارها روبراه بود. شکایتها در فضا محو می شد. اگر هم به اقتضای مصلحت بازرسی می رسید، سکه‌های نقره خالص که اکنون زیب موزه هاست، طلسم زبان بند بود. شهرک نون از گفتگوهای نادرستیهای ملا پر بود. اما پرونده او در اداره ثبت چون جیب مفلسان و دل زاهدان پاک بود و البته حکم پرونده غالب بود.

۵- در شهرک نون بیشتر آراء از سیدناصر بود ملای هرهری نیز چیزی داشت.

برای خانزاده شهر قاف چیزی نمانده بود. در شهرک مجاور نیز سید دفتردار، یکه‌تاز میدان بود. هر که سفره‌ای داشت و دستی گشاده.

اما کلید توفیق در دست انجمن نظارت بود که سید و روضه‌خوان و ملای کوشکی و میرزای تعزیه‌خوان و شیخ تلقین‌خوان و چند رسوای دیگر از جمله مرده‌شور و گورکن، آنجا نشسته بودند. و این مارخورده‌گان افعی‌مآب چندان خام نبودند که کلید مشروطه را آسان بفروشنند. به مرور ایام ذخیره‌خان به نقصان می‌رفت و جیب انجمنیان سنگین می‌شد. سید روضه‌خوان پول حجی اندوخته بود که البته نرفت و همه را خرج صیغه‌های تازه کرد.

۶- ناگهان یادشان آمد که چند روستای دورافتاده در يك ناحیه بیابانی هست که در فهرست انتخابات نیست. انجمن مصمم شد مردم آن را از برکت دمکراسی بهره‌ور کند و مشروطه خوشگل فرشته‌آسا را تا آنجا بکشانند که از کاروان زمانه عقب نماند. مدیر مدرسه مأمور روستاهای دور شد. قاطری به کرایه گرفتند، اتومبیل نبود و اگر بود در آن سنگلاخها نمی‌رفت. يك صندوق و مقداری تعرفه بر قاطر نهاد و شبانگاه رفت و دو روز بعد با يك پرونده مرتب پیش آمد. صندوق از آرای بیفش خانزاده شهر قاف پر بود. همه روستاهای دور بیش از هزار کس نداشت که بیشترشان آواره خوزستان بودند. اما چند هزار رأی از آنجا آمده بود. بار و بر مشروطه برکت داشت.

غوغا شد، شکایت کردند، تلگراف زدند، طومار نوشتند. اما این گفتگوها چون بانگ غریق و دریای طوفانی به جایی نرسید. مرجع رسیدگی انجمنی بود که بلیه از آن بود. گوی توفیق به دامن خانزاده شهر قاف افتاد که به حکم پرونده انجمن در محیط آرام، دور از تهدید و تطمیع، اکثریت از او بود. يك آگهی با سرشم غلیظ بر در انجمن چسبانیدند. که هر که شکایتی دارد بیايد بگوید اما کسی نرفت، انجمن در گرو خان شهر قاف بود، و هیچ کس امیدی از آن نداشت.

اینجا و آنجا زمزمه بود که شکایت را دنبال کنند. می‌گفتند مرجع بالاتری هست که آنجا مو را از ماست می‌کشد و مشیت عدالت به مغز قانون‌شکنان می‌نشیند. باریک بینان به این خوشباوران غافل لبخند می‌زدند. انجمن از این مرحله نیز غافل نبود.

۷- آنروز نوبت آب مش ممد بود. که درختان را سیراب کند. در گرمای سوزان تابستان برگ و بار درختان پژمرده بود و به زبانی که «اویار» پیر با آن آشنا بود بانگ تشنه ام می زد. اما آب در جوی نمی رفت. از داغ آب که بر کنار جوی نشسته بود معلوم بود که آب کم شده. مش ممد از باغ بیرون دوید و شتابان تا زیر مدرسه رفت، یادش آمد که هفته پیش نیز در باغ مدرسه آب را گرفته بودند. - فراموش کردم بگویم که از مدتها پیش باغ قدمگاه را مدرسه کرده بودند و مدیر آن در انجمن نشسته بود - چون گرگی خشمگین از دیوار کوتاه بالا جست، فراش مدرسه را دید که بیل بدست درختان را آبیاری می کند. بانگ تعرض برداشت. فراش بیل بلند کرد. غوغا برخاست. معلمان و شاگردان بیرون ریختند. تنی چند بظاهر رهگذر که پشت دیوار آماده بودند به درون ریختند و با معلمان و شاگردان در آویختند. چند بیل به دست به کمک رسیدند. پنجره ها شکست، دفترها درید، سر و دستها خونین شد. چند ناشناس کلنگ به دست از دیوار پائین جستند و تا مأموران امنیه برسند، دیوار مدرسه از ضربات بیل روستائیان خشمگین و کلنگ داران ناشناس فرو ریخت.

آنروز و فردا بگیر بگیر بود. روستائیان از تعرض مصون ماندند. نایب الحکومه مدیر دورانیش که نوکر قدیم خان قاف بود محرکان غانله را می جست که مایه فساد را بخشکاند، تا دیگر کسی به حریم مقدس مدرسه دست اندازی نکنند. ملای لسانی را که دهانش چاک نداشت و در کوچه و بازار از نایب الحکومه خرده می گرفت در روستای مجاور گرفتند. شیخ حسن مقدس را که در بیمارستان مرسلین بستری بود از بیمارستان به زندان بردند به گناه آنکه بر منبر گفته بود خانزاده قاف فاسق است و دستش را با عرق می شوید و لاروس می خواند و ریش می تراشد. همه کسانی که از سالها پیش با ملای کوشکی بر سر آب یا حساب اختلافی داشته بودند جزو محرکان بودند. ملای ذاکر را که آوازی خوش داشت و رقیب نیرومند سیدروضة خوان بود با برادرش و دامادش و پسرش که يك پا نداشت، گرفتند. حج غلوم حمله دار که سال پیش به ستم بخشدار شکایتی به پست داده بود و بخشدار از مضمون آن بی خبر نمانده بود، با همسایه اش به صف محرکان پیوست. خرده حسابهای قدیم از ورطه فراموشی درآمد. شمار محرکان از نود

گذشت که همه را به زندان شهر قاف فرستادند. زیرا از بخت بد شهرک نون از کاروان تکامل عقب مانده بود و هنوز زندان نداشت و طویله نایب الحکومه که بجای اسب و استر، مقصر در آن می غنود برای این همه محرک جا نداشت.

۸- هول حادثه چندان نهائید. سید ناصر بهاخاست. ملای هرهری بدو پیوست. سید قبرستانی به راه افتاد. از هرگوشه بانگ برآمد که قانون و مشروطه مرد. رشته کار از دست نایب الحکومه بدر رفت. شکایتیان که بیشترشان از جماعت ملا بودند، يك و دو و سه، صبحدم و نیمه شب راهی شهر قاف شدند. شصت و هفتاد کس از آنها انجمنی ساختند و بانگ شکایت برداشتند که مشروطه می خواهیم.

۹- سید بنی از سالها پیش در شهرک نون محراب و منبر پررونقی داشت. بیشتر ماههای سال در مسجدش جای سوزن نبود. در ماه رمضان صف نمازگزاران از مسجد بیرون می زد، و چند کوچه مجاور را می گرفت. آهنگ گرم و گیرای سید جادوی دلها بود. صبح و ظهر و شب پس از نماز به منبر می رفت و از روی کتاب وعظ می گفت. توفیق او خار چشم حریفانی بود که بیشترشان در صف جماعت جز خادم مسجد و اذان گوی و یکی دو مستأجر دکانهای موقوفه کسی را نداشت و ماه به ماه به مسجد نمی رفتند و خانه خدا را معطل می داشتند.

۱۰- ناگهان در شهرک نون زمزمه افتاد که سید بنی شکاف در جماعت انداخته است. نخست اینجا و آنجا پیچ می شد و خیلی زود چون شعله حریق همه جا را گرفت. کسانی که پدر یا برادرشان جزو محرکان شده بودند بیشتر از همه غوغا می کردند حادثه در هوا موج می زد.

صبحگاه جمعه که بازار تق و لق بود مل جعفر پامنبری خوان همراه مرده شور و حفار و گورکن بانگ برداشتند که مسلمانان چه نشسته اید که دین از دست رفت. بازار بسته شد. جماعت براه افتاد. مل جعفر رهبر جمع بود. بانگ می زد مردم همت کنید، غیرت کنید که قدمگاهتان را بردند و جوشش جمع فزون می شد و صف درازتر، جمعیت بی خبر بدنبال مل جعفر از میدان شهر گذشت و به چهارسو رسید و به کوچه خانه سید بنی پیچید. سید رونهان کرد. مل جعفر بانگ می زد و او را می طلبید که چرا در خانه نشسته و به شکایتیان شهر قاف نپیوسته است. عاقبت زن سید که جسورتر از شوهر بود پشت درآمد. رویش را بدقت گرفته بود. از لای در

گفت چه می خواهید؟ سخنگوی جماعت یعنی مل جعفر بانگ برداشت: قدمگاه می خواهیم، قدمگاهمان را مدرسه کرده اند، مدرسه کفر و ضلال.
زن جسور گفت: قدمگاه که منحصر به همینجا نیست. وقتی حضرت از اینجا می گذشت در طول راه همه جا قدم گذاشت. بروید آن طرف يك قدمگاه دیگر بسازید!

دنباله قضایا دراز نیست، در و دیوار خانه سید درهم کوفته شد. شکایتها به جانی نرسید. محرکان سه ماه و سیزده روز در زندان آب خنك خوردند تا دیگر هوس تحريك نکنند. انجمنیان دست مزد کلان گرفتند. سیدروضة خوان چند صیغه دیگر گرفت. ملای کوشکی همانسال به حج رفت و «حاج ملا» شد و چون پس آمد در پشت هم اندازی و کار چاق کنی جسورتر شد. لباده و عبای میرزای تعزیه خوان نو شد. شیخ تلقین خوان فرش تازه خرید. مسجد سیدبنی که زنش به قدمگاه امام اهانت کرده بود از رونق افتاد و چون دیگر مسجدهای شهرک نون سوت و کور شد. شکایتیان مشروطه خواه، فتحی بزرگ کرده بودند که همه مسجدهای شهر را از نعمت برابری بهره ور کرده بودند که کمتر کسی برای نماز و نیایش آنجا می رفت.^۱



۱- داستان " قدمگاه شهرک نون " را بدان لحاظ به عنوان دیباچه این رساله آوردیم که " تهویری است تا حد ممکن دقیق و امین از رخدادها و اندیشه های روزگاران " پیشین * این دیار .

عنوان دفتر را نیز از این داستان گرفتیم که شنیده شده " ده نان " یا " ده نان " نام ماوای ساکنین اولیه این ولایت بوده است ، و در دیار من نان ، " نون " میشود .
گفتنی است که یکی از نشریات * * بدون ذکر مآخذی " خوراکوشك " یا " خوراشك " را نام اولیه این منطقه دانسته است که به علت روشن نبودن مآخذ این وجه تسمیه قابل تأمل است .

* از مقدمه پاینده بر داستان قدمگاه ...

* * پیام اخوت ، نشریه ، ارگان جامعه روحانیت شهرستان نجف آباد، پیش شماره ۲ (یکشنبه ۲۰ دیماه ۱۳۷۱)

بخش نخست

نگرشی بر بنیادهای تاریخی، جغرافیایی
اقتصادی و فرهنگی شهرستان نجف آباد

موقعیت جغرافیائی، مشخصات اقلیمی و آب و هوایی:

شهرستان نجف آباد^۱ بر گسترده دشتی در محصوره فرسایش یافته پیشکوههای داخلی زاگرس که متعلق به دوران سوم زمین شناسی می باشد، در جنوب خوانسار و میمه، شمال لنجان، شرق فریدن و غرب اصفهان واقع شده است.

از نظر طول و عرض جغرافیائی در ۵۱ درجه و ۲۱ دقیقه طول شرقی و ۳۸ دقیقه و ۳۲ درجه عرض از نصف النهار گرینویچ قرار گرفته است. ارتفاع متوسط آن از سطح دریا حدود ۱۶۵۵ متر می باشد که ۸۲ متر از سطح اصفهان بلندتر و در حدود ۶۳۵ متر از سطح کوهستانی فریدن پایین تر است.

این شهرستان با ۴۱۱۸/۳ کیلومتر مربع مساحت از ۵ دهستان نجف آباد، تیران، کرون، اشن و علویجه تشکیل می شود که در مجموع دارای ۲۲۷ آبادی می باشد که از این تعداد ۹۹ آبادی دارای سکنه و ۱۲۸ آبادی خالی از سکنه است.

برابر سرشماری عمومی مهر ۱۳۶۵ شهرستان نجف آباد دارای ۲۵۲۰۹۹ نفر جمعیت می باشد که از این تعداد ۱۳۰۸۰۵ نفر مرد و ۱۲۱۲۹۴ نفر زن بوده است که ۶۰/۸ درصد در نقاط شهری و ۳۹/۲ درصد در نقاط روستایی ساکن بوده اند. بنابراین، تراکم جمعیت در حدود ۶۱/۲ نفر در هر کیلومتر مربع می باشد.

۱- در حدود ۳۸ آبادی و واحد نفوسی در نقاط مختلف ایران به نجف آباد شهرت دارد.

■ براساس آخرین تقسیمات کشوری، این شهرستان دارای دو بخش و نه دهستان می باشد:

۱- بخش مرکزی که شامل شهرهای علویجه و دهق و دهستانهای صفائیه با ۱۸۱۷۸ نفر جمعیت (به مرکزیت شهرک امام مشتمل بر روستاهای شهرک امام، کهریز سنگ، قلعه سفید و شاه آباد)، جوزدان با ۷۴۹۴ نفر (به مرکزیت روستای جوزدان شامل روستاهای، جوزدان، فیلور، رحمت آباد «سلطان آباد»، صادقیه با ۴۳۶۷ نفر (به مرکزیت

ارتفاعات:

ارتفاعات مختلفی این منطقه را دربر گرفته، که اکثراً عاری از آب و اشجار و چشمه‌سار بوده و تنها در بعضی نقاط آب و درختی ملاحظه می‌گردد. معروفترین آنها عبارتند از: اره‌خواه: با ارتفاعی در حدود ۲۴۵۰ متر، که در ۱۵ کیلومتری شمال غربی شهر نجف آباد واقع است.

اوره: با ارتفاع ۲۷۵۰ متر در شمال شرقی روستای عسگران و ۵۵ کیلومتری شمال غربی نجف آباد

برزه گله یا برزگره: از رشته کوه پنجی با ارتفاع حدود ۲۲۵۰ متر در ۹ کیلومتری جنوب شرقی شهر تیران و ۲۸ کیلومتری غرب نجف آباد از ارتفاعات پیوسته به کوه لم بلاغ که در مرز شهرستان نجف آباد و لنجان قرار دارد و تنگ معروف برزگره در دامنه جنوب شرقی آن واقع است. بلند: واقع در شمال روستای ورپشت و ۳۲ کیلومتری شمال غربی نجف آباد با ارتفاع ۲۷۵۵ متر.

پازنان: در شمال روستای ملک آباد و ۸ کیلومتری شمال غربی نجف آباد با ارتفاعی در حدود ۲۲۳۰ متر.

روستای حاجی آباد مشتمل بر روستاهای حاجی آباد، صالح آباد «ملک آباد»، همت آباد، جلال آباد، عربستان سفلی با ۵۲۷۰ نفر (به مرکزیت حسین آباد، با روستاهای حسین آباد، هسینجه، خونداب، علی آباد)، عربستان علیا با ۵۹۶۵ نفر (به مرکزیت اشن و روستاهای اشن، گلدره، دماپ، خیر آباد، کوه لطف و جنت آباد)

۲- بخش تیران و کرون به مرکزیت شهر تیران و دهستانهای رضوانیه با ۱۱۹۹۴ نفر (به مرکزیت شهرک رضوانشهر و روستاهای آبیونه، الله آباد، احمد آباد، شهرک رضوان شهر «اران، اسفید واجان، محله پایین»، فضل آباد، عزیز آباد، قره تپه، حسن آباد آبریزه، حسن آباد کهنه، جوجو، جمال آباد، قنداب، قلعه عرب، قلعه موسی خان، قلعه ابراهیم خان، قلعه پولادی، قلعه حوض، قلعه مرغ، قادر آباد، حجت آباد، رحمت آباد، رضا آباد، کهریز لطفی، محمود آباد، نهضت آباد (شاهدان)، گاوکش، کوهان، هلاب)، کرون سفلی با ۱۰۰۰/ نفر جمعیت (به مرکزیت ورپشت و روستاهای تندران، هومان، جاجا، خیر آباد کرون، ورپشت، جعفر آباد، خرمنان، خمیران) کرون وسطی با ۱۹۵۱۵ نفر (بامركزیت افجان شامل روستاهای مبارکه، حسن آباد علیا، حسن آباد وسطی، میرآباد، نسیم آباد، افجان، حسین آباد رون، قهریزجان، سوران، مهدی آباد، گلاب، آبگرم، بودان، قاسم آباد، علی آباد کرون، محمدیه)، کرون علیا با ۱۴۷۳۶ نفر (به مرکزیت روستای عسگران مشتمل بر روستاهای قلعه ناظر، عسگران، دوتو، الور، چشمه احمد رضا، گنهران، دره بید، کرد سفلی، کرد علیا، دولت آباد، تقی آباد).

پلنگ گالون یا پلنکاران: واقع در ۷۵ کیلومتری شمال غربی نجف آباد و جنوب روستای خیرآباد عربستان که ۳۱۰۰ متر ارتفاع داشته و دارای معادن سرب می باشد.

پنجی: پنجی رشته کوهی است از جنوب غربی نجف آباد که از شمال غربی به جنوب شرقی کشیده شده و در ۸ کیلومتری جنوب غربی روستای جوزدان قرار دارد. این رشته کوه ۴۱ کیلومتر طول و حدود ۳ کیلومتر عرض داشته و ارتفاعی حدود ۲۴۸۱ متر را از خود نموده است.

تختک: این کوه که به ارتفاعات چشمه بقل، دوقوزی و اووه متصل می باشد، با ارتفاع ۲۶۱۰ متر در ۵۴ کیلومتری شمال باختری نجف آباد و ۹ کیلومتری شمال روستای عسگران قرار دارد.

چشمه بقل: کوهی است با ارتفاع حدود ۳۰۵۰ متر واقع در ۵۷ کیلومتری شمال غربی نجف آباد و ۱۰ کیلومتری شمال روستای دولت آباد که به کوههای پلنگ گالون، تختک و دوقوزی متصل می باشد.

چشمه سنجید: یا چشمه سنجر واقع در ۲۷ کیلومتری غرب نجف آباد و شمال شهر تیران که با ارتفاعی حدود ۲۶۰۰ متر با کوههای بلند و نثار دربند پیوند دارد.

خانه سورمه: با ارتفاع ۲۳۴۷ متر واقع در ۱۸ کیلومتری شمال غربی نجف آباد و ۷ کیلومتری شرق تیران

خنکسوار: کوهی است در ۱۸ کیلومتری شمال غربی دهق و ۸۰ کیلومتری شمال غربی نجف آباد که ارتفاعی حدود ۲۶۰۰ متر را با خود دارد.

دالان کوه: دالان رشته کوه معروفی است در ۷۸ کیلومتری غرب نجف آباد که کوههای دامنه، احمدرضا، بزینو، مستان و پرپر را با خود دارد. این رشته که از حد روستای دامنه در فریدن آغاز می شود با طولی حدود ۵۸ کیلومتر و عرضی حدود ۷ کیلومتر به طرف شرق کشیده و تا کوه پرپر ادامه دارد. بلندترین قله آن، کوه دالان برابر ۳۹۱۵ متر می باشد.

دماغ سنگ تاوه: با ارتفاع ۲۱۵۰ متر واقع در ۶۵ کیلومتری شمال غربی نجف آباد و ۶ کیلومتری شمال شهر دهق از بلوک عربستان.

دوقوزی: با ارتفاع ۲۹۳۳ متر در جنوب روستای سفید نهال و ۶۳ کیلومتری شمال غربی نجف آباد.

زنگاری: در ۴۱ کیلومتری شمال غربی نجف آباد و از ارتفاعات علویجه محسوب

می گردد. زنگاری که از شمال به کوه موستان متصل می باشد دارای ارتفاعی حدود ۲۳۵۰ متر است.

زهیر: واقع در ۴ کیلومتری شمال غربی روستای میرآباد و ۴۳ کیلومتری شمال غربی نجف آباد، با ارتفاع ۲۵۸۱ متر.

سرچاه: این کوه با ارتفاع ۲۲۵۰ متر در ۱۲ کیلومتری شمال شرقی نجف آباد قرار دارد و از سوی غرب به کوه کاسه کم متصل می باشد.

سرریز: سرریز که با کوههای میرزاحسن، سفید، پلنگ گالون و کوه ورادریه پید پیوند دارد با ارتفاعی حدود ۳۲۷۹ متر در ۷۵ کیلومتری شمال غربی نجف آباد و ۵ کیلومتری جنوب غربی روستای گلدره واقع است.

سفید: کوهی است با ارتفاع ۲۵۲۰ متر. در ۸۰ کیلومتری شمال غربی نجف آباد و جنوب شرقی روستای حسام آباد.

سلاخی: با ارتفاع ۲۵۵۰ متر و استقرار در ۲۱ کیلومتری شمال غربی نجف آباد و جنوب قمیشلو از سوی شمال غربی با کوه کپه پلنگ مربوط است.

سنگ ریز: کوهی است در شرق علویجه و ۵۲ کیلومتری شمال غربی نجف آباد با ارتفاع ۲۰۳۸ متر

سیاوون: با ارتفاع ۲۲۵۰ متر در جنوب روستای حسین آباد عربستان و ۴۴ کیلومتری شمال غربی نجف آباد

سیاه کوه: کوهی است با ارتفاع ۲۴۵۰ متر در ۱۴ کیلومتری شمال نجف آباد که از غرب به کوه اره خواه پیوسته است.

سینه کنده: ارتفاعی دارد حدود ۲۲۱۰ متر و در شمال روستای کاظم آباد عربستان و ۸۴ کیلومتری شمال غربی نجف آباد قرار دارد.

عربستان: رشته کوهی است در شمال غربی نجف آباد که بلندترین قله آن دره کله با ارتفاع ۳۱۰۷ متر در ۳۲ کیلومتری شمال غربی دهق واقع است و کوههای دره کمین، دره فراخ، سینه ریز، هشتادسر، سوخته، کلنگ قاضی، خنگه سوار و چقاسیاه در آن قرار دارد.

عمری: در ۵۲ کیلومتری شمال غربی نجف آباد و ۱۲ کیلومتری شرق علویجه قرار دارد و ارتفاع آن بالغ بر ۲۰۵۰ متر می باشد.

کپه پلنگ: این کوه با ۲۵۱۰ متر ارتفاع در ۲۷ کیلومتری شمال غربی نجف آباد و غرب

روستای قمیشلو واقع است و با کوههای، کوه پهن و کوه سلاخی مربوط است.
لم بلاغ: کوهی است در ۲۲ کیلومتری جنوب غربی نجف آباد و ۵ کیلومتری جنوب روستای قراتپه که دارای ۲۲۰۰ متر ارتفاع می باشد.
ماور بلند: با ارتفاع ۲۰۵۰ متر در شرق روستای کلفت و ۷۰ کیلومتری شمال غربی نجف آباد واقع است.
ماهور پایاب: کوهی است در ۶ کیلومتری روستای خنداب و ۶۷ کیلومتری شمال غربی نجف آباد که از ارتفاعی حدود ۲۰۵۵ متر بهره مند است.
ماهور سبز: در ۶۶ کیلومتری شمال غربی نجف آباد و شمال روستای خنداب با ارتفاعی در حدود ۳۰۰۰ متر
نثار دربند: این کوه در ۲۴ کیلومتری شمال غربی نجف آباد و شمال غربی تیران واقع است. ارتفاع آن به ۲۵۱۰ متر می رسد.
ورا دره بید: که با ارتفاع ۲۹۵۰ متر در ۶۵ کیلومتری شمال غربی نجف آباد و شمال روستای دره بید واقع شده، با کوههای سرریز و چشمه بقل پیوند دارد.^۱

مشخصات اقلیمی و آب و هوایی:

شهرستان نجف آباد منطقه ایست جلگه ای با آب و هوایی معتدل میانگین بارش سالیانه که بیشتر در فصول سرد انجام می پذیرد، متفاوت بوده به گونه ای که در سال ۵۳ برابر ۱۲۰/۸ میلیمتر، سال ۵۴ برابر ۱۵۹/۲ میلیمتر، سال ۵۹ برابر ۲۴۳ میلیمتر و در سالهای بعد برابر ۱۱۹/۹۰ میلیمتر به ثبت رسیده است. البته در بعضی نواحی مانند کُرد سفلی میزان متوسط باران سالیانه به ۳۲۹ میلی متر نیز می رسد.

از نظر وضع جوی برابر ایستگاه کلیماتولوژی حداکثر مطلق درجه حرارت ۳۸ درجه سانتیگراد و حداقل مطلق ۹/۵ درجه و متوسط درجه حرارت در سال برابر ۱۵/۸ درجه می باشد.
رطوبت نسبی در ساعت ۶:۳۰ صبح برابر ۵۳٪ و ساعت ۱۲:۳۰ برابر ۳۴٪ بوده است. تعداد روزهای یخبندان ۷۲ الی ۱۰۱ روز می باشد. اکثر روزهای سال آسمان صاف و آفتابی و به علت دوری از دریا و رودخانه و منابع آبی هویدا از رطوبتی کم برخوردار است. این اندک رطوبت نیز

در تابستان بر اثر هجوم توده‌های عظیم هوای گرم نابود شده و گذشته از آن زمینهای شنی که اکثریت مساحت زمین را دربر می‌گیرد در این نارسائی اثر می‌گذارد. با توجه به شنی بودن زمین، وضعیت آبهای سطحی نارسا و دستیابی به آن بستگی به حفر چاههای عمیق و قنوات دارد که آنهم بر اثر خشک‌سالیهای مداوم عقیم می‌ماند. تنها منبع آب سطحی رود «مرغاب» می‌باشد که در مشروب‌سازی و آب‌بندی سطح زیرکشت قسمتی از این شهرستان تأثیر عمده دارد. رود مرغاب با طولی در حدود ۱۰۰ کیلومتر از طول‌ترین شعبه‌هایی است که پس از مشروب‌سازی دهات سر راه در جنوب شهر نجف آباد در نزدیکی روستای جوزدان به زاینده‌رود می‌ریزد.

زمین و پوشش گیاهی:

جلگه نجف آباد از وسعت زمینهای بسیاری برخوردار است. خاک این منطقه از نوع خاکهای نامرغوب می‌باشد که اکثراً برای کشاورزی مناسب نبوده و بازدهی آن ناچیز است. خاکها بیشتر از نوع خاکهای متغیر، رسی، شنی، آهکی به مقدار کم و رسی شنی، شنی با مقدار کم آهک می‌باشد که توان مسلط با خاکهای شنی رسی با درصد بیشتر شن بوده و نتیجتاً بدون پوشش گیاهی و استفاده زراعی هستند که کشت دیم را نسبتاً ناممکن و کم حاصل می‌نماید. بیشتر خاکهای مرغوب از نوع هموسی، سیاه‌خاک و شاه‌بلوطی در شرق این شهرستان وجود دارد که گذشته از بهره‌مندی از خاک خوب از نعمت آب نیز به نیکوئی برخوردار و از تأثیرات زاینده‌رود بهره‌مند می‌باشد.

منطقه نجف آباد در قسمت حاشیه شمالی زون ایران مرکزی قرار گرفته که با اندک توجهی به دو نوع سنگ در این ناحیه پی می‌بریم. قسمت زیرین سنگهایی هستند از نوع سنگ رسوبی شیل که سن آنها را مربوط به دوره ژوراسیک - ۱۳۶ تا ۱۹۰ میلیون سال قبل - می‌دانند که در بعضی قسمتها بر اثر فرسایش لایه‌های رویی بیرون‌زدگی‌های آن به خوبی نمایان می‌باشد. در نقاطی مانند اطراف سد زاینده‌رود این شیل‌ها شیستوزیته شده - سنگ دگرگونی لایه لایه - که نسبتاً سست و ناپایدار می‌باشند.

سنگهای رسوبی که در روی این شیلها دیده می‌شود سنگ آهک مربوط به دوره کرتاسه بالایی - ۶۵ تا ۸۰ میلیون سال قبل - است. این سنگها که به رنگ قهوه‌ای روشن متمایل به خاکستری می‌باشد دارای نوعی فسیل بنام اربیتولین می‌باشد.

در طرف جنوب غرب نجف آباد در سنگ آهکهای کرتاسه مذکور رگه‌هایی از سنگ سرب با درصد بالا کشف و مورد بهره‌برداری قرار گرفت. در قسمت شمالی نجف آباد سنگ آهکهای سیاه‌رنگی وجود دارد که از آن جهت سنگ ساختمان استفاده می‌گردد این سنگ که رنگ تیره آن به علت داشتن مواد آلی نسبتاً سخت و متراکم بوده دارای رگه‌های کلیستی سفیدرنگی است که به زیبایی آن می‌افزاید.

در کوههای شمالی - بویژه دره انجیر - به کنگلومراهایی برمی‌خوریم با سیمان آهکی سست که مربوط به دوران سوم - سنوزوئیک - و دوره انوسن - ۳۷ تا ۵۳ میلیون سال قبل - می‌باشد. این کنگلومراها در نزدیکی روستای تندران نیز وجود دارد.

در بخش عربستان بین روستاهای حسینجه و میرآباد ماسه سنگ قرمز مربوط به کرتاسه که در روی شیل ژوراسیک قرار دارد، دیده می‌شود.

در جنوب تیران سنگ آهکهای دلمیتی به رنگ قهوه‌ای - کربنات مضاعف کلسیم و منیزیم - وجود دارد که سن آنرا به پرکامبرین - ۵۷۰ میلیون سال قبل - نسبت داده‌اند از این نوع سنگ در ذوب آهن جهت کمک ذوب استفاده می‌شود.

ناحیه در روی رسوبات آبرفتی پست و هموار مربوط به دوران سوم قرار گرفته که این رسوبات تقریباً تا عمق ۴۰ متری دیده می‌شود و در بعضی نقاط خاک رس به چشم می‌خورد.^۱ با توجه به نوع زمین‌شناسی و اینکه اکثر زمینها از خاک نامرغوب بوده و بارندگی در آن کم و هوا نسبتاً خشک می‌باشد و مزید بر اینها زراعت خارج از حیطه مکانیزه و به روش سنتی ادامه دارد، کشاورزی در آن نامطمئن و عقب مانده است. پوشش گیاهی در منطقه کم و منحصر به گیاهانی است که ریشه طویل دارند با این وجود مردم تلاشگر و پویای ناحیه دشت سبزی را برآمده از انواع محصولات گیاهی بوجود آورده‌اند.

کشاورزی در این منطقه درگیر محدودیتها و تنگناهایی است که نمی‌تواند بیرون از محدوده خفقاتی تنگناهای زراعتی سایر مناطق کشور باشد که در رأس آنها می‌توان به موارد زیر اشاره داشت.

۱ - عدم آگاهی از بهره‌برداری آبهای محدود موجود و آبیاری به شیوه سنتی که هر باره مقدار زیادی از آب را هدر می‌دهد.

- ۲- نامرغوبی خاک - به استثنای ناحیه شرقی - بخصوص در نواحیی که به علت عدم پوشش گیاهی مورد هجوم فرسایشی آبی و بادی قرار گرفته است.
 - ۳- عدم شناخت و اطلاع از نوع استعداد خاک و همچنین نبود دفتر اطلاعاتی جهت کشت سالیانه - در این مورد بسیاری مواقع خسارات جبران ناپذیری را متوجه زارعین ساخته که ناشی از عدم اطلاع کشتی و ازدیاد محصول در بازار بوده است.
 - ۴- وجود آفات مختلف که گذشته از خشک سالی و کم آبی مزید بر علت می گردد.
 - ۵- سرمازدگی نسبت به محصولات استراتژیکی خصوصاً بادام و انگور
 - ۶- کشت مخلوط محصولات
 - ۷- خرد بودن قطعات زراعی
- در اینجا بطور خلاصه به انواع محصولات کشاورزی این ناحیه اشاره می نمایم.
- بادام: که بیشترین سطح کشت را به خود اختصاص داده است - در حدود ۱۲۰۰ هکتار - در انواع مختلف آن، محبعلی، پسته نی، مامائی، کبابی، تاجری، مُنقا، تلخه گردو: که عموماً در کنار آبراهها کشت می گردد. گردوی کاغذی، سوزنی، ماکوئی انگور: فخری، سیاه، مادرچه، صاحبی، یاقوتی، عسگری - از نوع تخمی، بی هسته، دانه درشت - و مثقالی که در پائیز برداشت می شود و از شیرینی و لطافت خاصی برخوردار است. به لحاظ انگور خوب منطقه، شراب آن در گذشته معروف بوده است.^۱

۱- در تأیید این مطلب در یکی از جلسات مجلس شورای ملی لایحه بودجه کشور مطرح گردید که طی آن یک قلم از مالیاتها به مالیاتهای مأخوذه از مشروبات خارجی برمی گشت. سیدحسن مدرس در آن جلسه ضمن بحث پیرامون لایحه گفت: «چرا اینقدر مشروبات از خارجه به ایران وارد می شود که مالیات آنها این اندازه شود. شما که حالا می خورید مال خودتان را بخورید و به قول دهقان سامانی که می گوید:

به شیرازار نصیب مانشد از آن می خُلر مباد آسیبی از دوران نجف آباد و جلفا را
ما نجف آباد داریم، ما جلفا داریم...»

طرب اصفهانی نیز طی غزلی به آن اشاره دارد.

خیز نامایه عیش و طرب آماده کنیم رهن یک جرعه می خرقه و سجاده کنیم
چونکه قحط می صاف نجف آبادی شد سوی خُلر گذاری از ره آباده کنیم

انار: ترش، شیرین پوست زرد، اردستانی، بی هسته
توت: خرمايي، پنبه‌ای، شهری، کشمشي، سیاه، قیچی
زردآلو: کتانی، ترشه، شکرپاره
هلو: بلخی و سفید. که بیشتر در علویجه و نجف آباد کشت می‌گردد.
آلوجه: ریحانی، قرمز رنگ شیشه‌ای، پائیزه
آلبالو، آلو زرد، آلو سیاه، شفتالو، شلیل، آلو قیسی که نوع نجف آبادی آن در عهد صفویه از معروفیتی خاص برخوردار و جزء اقلام مهم صادراتی محسوب می‌شد.
سیب: لبنانی، گلاب، یتیمه، پاییزه
سنجد: شکری، عنابی، کلاهی
کویچ- زال زالک- از نوع سفید و سرخ آن که معروف به کویچ شغالی می‌باشد.
سایر درختان میوه از قبیل: به، گیلاس، گلابی، خرمالو - اکثراً در منازل - انجیر - از نوع سیاه و سفیدش - به مقدم کم کشت می‌گردد.
گذشته از درختان مذکور که در زمره درختان شمر قرار دارند. از درختانی چون نارون، کبوده، بید، سرو، کاج، زبان گنجشک، عرعر، شمشاد و گلهای زینتی چون یاس، رز، گل سرخ محمدی، سرخ آتشی، ارغوان - که از شاخه آن سبد و نوعی سبد بزرگ بنام لوده بافته می‌شود - می‌توان نام برد.
کشت‌های جالیزی مانند سیب زمینی و هویج - که در اکثر قراء کرون کشت می‌گردد - زردک، چغندر، خیار، هندوانه، خربزه، کمبوزه، دستنبو، بادمجان، کدو، گوجه که در گذشته بعلت موقعیت خاص خاکی توجه بیشتری به آن مبذول می‌شد.
گیاهان علفی و تره بار مانند: سیب ترش - که مخصوص ترشی می‌باشد - شنبلیله، ریحان، نعناع، ترخان، مرزه، گشنیز، تره، شاهی، تربچه، شبت - که به صورت محفظه پلاستیکی در زمستان نیز کشت می‌گردد -، یونجه، شبدر، گرگرو، کوشه (کافشه)، گل انگار، کهکج که به مصرف دام می‌رسد.
انواع حبوبات از قبیل: گندم، جو، عدس، ماش، نخود، باقلا، لوبیا و برنج که اخیراً در مناطق شرقی در مجاورت لنجان و بدنبال کانال آبرسانی زاینده رود کشت می‌گردد. همچنین پنبه به مقدار کم و نامرغوب که امروزه بسیار کم کشت می‌شود. خشخاش نیز در سالهای مجاز به حاصل می‌نشست.

گذشته از این، پوشش های گیاهی وحشی چون پیاز کوهی - که خیلی کمیاب می باشد و ترشی آن بی نظیر است - کنگر که منحصر به کوه های کرون می باشد، کتیرا که مصرف دارویی و صنعتی دارد و همچنین گزانگبین و اسفند می باشد.

ذوق و تلاش مردم در پرورش و کشت انواع رستنیها قابل توجه است و از همین رهگذر می باشد که علیرغم بعضی از ناراستیها می توانیم انواع کشت ها را در آن بیابیم.

وحوش و دام:

باتوجه به عدم پوشش گیاهی قابل و عاری بودن کوهها از آب و اشجار و چشمه سارهای مطمئن، حیات و زیست حیوان وحشی و اهلی^۱ در این منطقه نسبتاً ناممکن و در حدی غیر قابل توجه است. پوشش گیاهی منحصر به گیاهانی است که ریشه های طویل دارند و بطور کلی می توان از دو نوع گیاهان بیابانی مانند تیغ شتری و بوته های شور و اسفند و گیاهان کناره نهری مانند مرغ و چمن نام برد. با این حال وجود مراتعی در کرون، ادامه حیات حیوانات را در این منطقه تا حدی ممکن و مساعد ساخته است.

تنها ناحیه ای که از وحوش بسیار گوناگون برخوردار است، پناهگاه حیات وحش قمیشلو می باشد که با «حفاظت کلی که از این منطقه بعمل می آید می توان گفت در حال حاضر این منطقه از نظر قوچ و میش وحشی یکی از غنی ترین مناطق می باشد»^۲ در کرون آهو، قوچ، میش، بز و پازن به حد وفور وجود دارد. گربه، شغال، سگ، روباه، خرگوش، مار، سیخور، جوجه تیغی، موسوره، حیوانیست مانند روباه - نیز وجود دارد و گرگ، سگ گرگ و سگ تور بمقدار کم یافت می گردد.

انواع پرندگان و طیور وحشی از قبیل کبک که در کوه های کرون بخصوص دالان کوه به حد کمال وجود دارد. کبوتر خانگی و صحرایی، گنجشک به حد زیاد، کبوتر پختری یا قمری که در افواه صید آن کراحت دارد. باقرقرا، چلچله - پوسورك - درخت سمبانك - هدهد -، قباسبز، کلاغ سیاه، زاغ، کلاغ جارك، - که آواز آنها نشانه ای از آمدن کسی یا خبر خوشی تلقی می کنند - و جغد می توان یافت. همچنین پلنگ، کفتار و گراز بمقدار کم وجود دارد.

۱ - چوپانان و گله داران منطقه معمولاً رمة های خود را در مراتع فریدن و چهارمحال به چرا می برند.

۲ - گروه آموزشی جغرافیای استان اصفهان، جغرافیای استان اصفهان، ۶۳

ظل السلطان حاکم اصفهان که یکی از شکارچیان ماهر عصر خود بوده در تاریخ مسعودی به شکارها و شکارگاههای مختلف منطقه اشاره کرده می گوید: «من شکارگاههای بسیار خوبی در این بلوک - کرون - ساختم. با عمارت عالی قمشلو، عزیزآباد، شکارآباد، ذکر آنها بیاید... عمارتی در عزیزآباد کرون ساختم بسیار شکارگاه خوبی و بسیار جای خوبی است. منتهی تعریف دارد و شکارگاه آنجا آهو، قوچ، میش، بز، پازن در کمال وفور هست...

... جوزدان که ده بسیار بزرگی و شکارگاه بسیار خوبی است. که انهم مثل قمشلو شکارش تعریف دارد. بقرب پنجاه فرسنگ مرتع قورق است... باغ حاجی آباد که ششصد هزار ذرع است. یعنی ششصد جریب... نهر عظیم نجف آباد که بقرب سی سنگ آب است از میان این باغ عبور می کند. کبک زیادی همه فصل در این باغ هست. آهو ی زیادی هم از بچه گی به این باغ انداخته ایم. زیاد شده اند تقریباً مثل پارکهای فرنگستان شده است. خرگوش زیاد هم دارد یک شکارگاه بسیار خوبی است.»

... یکی از شکارگاههای من که نمره اول شکارگاههاست و از اسمش معلوم است شکارآباد است از محمدی است و تنگ میرآباد طولاً تا خیرآباد و کلهران است که دوازده فرسخ می شود. عرض این کوه با اعوجاجاتش بیست فرسخ می شود. قطرش چهار فرسخ، ضرباً در ضرب چهل و هشت فرسخ مربع باشد. کوههای بسیار بزرگ دارد. ضواقوش یعنی روشنی چشم، پلنکاران چون پلنگ زیاد دارد، سه پا، چهارپایه، لاشیان، بلغوثی، دراجی اسم کوههای بزرگ اینجاست. هزارهزار بز و پازن دارد... کبک و کبک دری و کراز پیدا می شود و من خودم زده ام. مارهای زیاد بسیار بزرگ کلفت و بلند که در تمام عمرم در هیچ جا ندیده ام، حتی در جنگلهای مازندران، نمی شود آنجا کسی به شکار برود و به این جانور مودی کثیف برنخورد، ولی من به چشم خودم دو، سه مرتبه دیدم کرکسها و لاشخورها مارهای بزرگ را گرفتند برهوا برده بر زمین زدند، کشتند و خوردند.^۱»^۲

۱ - مسعود میرزا ظل السلطان، تاریخ سرگذشت مسعودی همراه با سفرنامه فرنگستان، چاپ اول، بابک، تهران،

۱۳۶۲، ص ۲۴۵-۲۵۳-۲۵۴

۲ - درآبانماه سال ۱۳۷۰ گفته شد که درهنگام خاک برداری جهت لوله گاز درحوالی نیران - پیرامون قمشلو -

ماری به وزن ۳/۵ تن به قطر ۱ متر و به طول ۱۰ متر پیدا شده و به تهران انتقال یافته است. خبر پیدایش آن درروزنامه ها و رادیو منتشر و پخش گردید. ولی ازصحت و سقم آن نگارنده را اطلاعی در دست نیست.

گذشته از وحوش مذکور، حیوانات و ماکیان اهلی نیز وجود دارد که بطریق سنتی و صنعتی پرورش داده می‌شوند. در سالهای اخیر واحدهای تولید گوشت و شیر و تخم مرغ در نقاط مختلف شهرستان ایجاد گردیده است.

پرورش زنبور عسل نیز طی سالهای اخیر با موفقیت در این شهرستان انجام گرفته و یکی از مهمترین مناطق پرورش استان محسوب می‌گردد.

ساختار صنایع:

در حوزه فعالیتهای اقتصادی این منطقه، صنایع در گونه‌های مختلف آن نقش ویژه‌ای را ایفا نموده و نیروی کار بسیاری اعم از بومی و مهاجر را وارد محافل کارگری ساخته است. این نیروها اکثراً روستائیان زمین رهاکرده‌ای هستند که جذب کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و واحدهای تولیدی کوچک و بزرگ اطراف گشته‌اند.

صنایع معتبر این منطقه عبارتند از:

صنایع دستی: صنایع دستی این شهرستان همواره از مرغوبیت و معروفیت خاصی برخوردار بوده و از گذشته‌های دور یکی از اقلام مهم اقتصادی بشمار می‌رفته است.

اولین صنعت دستی که در عین حال دارای پیشینه تاریخی می‌باشد. صنعت ساخت چاقو و قفل بود، که سابقه‌اش به ساکنین اولیه شهر نجف آباد برمی‌گردد و اگر دیدگاه آنانی را که معتقدند که این شهر به عنوان قورخانه ساخته شده و از کارگران اسلحه‌سازی مسکون گردیده و چاقوسازی بقایای آن دوران است، بپذیریم، عینیت تاریخی آن بهتر محرز می‌گردد.

متأسفانه این صنعت که معروفیتی خاص داشت، امروزه با هجوم دستاوردهای صنعت ماشینی به رکود کشیده شده و قدرت اقتصادی و هنری پیشین خود را از دست داده است.

یکی دیگر از صنایع دستی که علیرغم معروفیت خاص خود دچار رکود و نابودی گردید صنعت ورشوسازی و ساخت کارد و چنگال بود. این رشته صنعتی در اوج قدرت خویش - در سالهای پیش از ۴۶-۴۸، ۲۵ الی ۲۸ کارگاه معتبر را تحت پوشش فعالیت خویش داشت که در برخورد با همگونیهای ماشینی و خارجی خود به رکود گرایید و جای خود را به صنعت ساخت دیگ زودپز - خوراک‌پزی - واگذاشت که امروزه با شهرت و نفوذ و ارزش اقتصادی نسبتاً خوبی به رشد خود ادامه می‌دهد.

دیگر از رشته‌های صنعت دستی، پارچه بافی و کرباس بافی بود که در بیشتر روستاهای

منطقه به آن می پرداختند و یکی از محورهای بارز اقتصادی بود که در مقابله با دستاورهای جدید به نابودی کشیده شد و جای خود را به قالی بافی داد. قالی بافی که پس از خارج شدن صنعت کارد و چنگال و کرباس بافی از حوزه اقتصادی، نفوذ و قدرت بهم رسانید، اکنون در تمامی دهات ناحیه رشد کرده حتی شهرستانهای مجاور همچون فریدن و چهارمحال و لنگان را نیز تحت تأثیر قرار داده است. این صنعت که از شهرت و ارزش صادراتی خوبی برخوردار است در سالهای اخیر تولید آن دچار تنگناهای مواد اولیه و فروش قرار گرفته و گذشته از آن به لحاظ موارد فوق از کیفیت آن کاسته شده است. بهر صورت امروزه بافت قالی و قالیچه با ۸۹ درصد، معمول ترین صنعت دستی می باشد که اقشار بسیاری را زیر پوشش قرار داده است.

از دیگر صنایع دستی که امروز بعضی در حال رکود و بعضی در حال انهدام است می توان از لُوده بافی - نوعی سبد که با شاخه ارغوان، انار یا بید بافته می شود - تخت کشی، گیوه بافی، پینه دوزی، نمدمالی، کلاه مالی و چیتگری نام برد.

صنایع معدنی:

در این منطقه معادن مهمی که بتواند در راستای اقتصادی قابل توجه باشد وجود ندارد. تنها معادن قابل ذکر، یکی معدن سرب در خانه سورمه کرون می باشد. این معدن از سال ۱۳۲۹ شمسی مورد بهره برداری قرار گرفت و دارای نقره، کالین و سرب می باشد. ظاهراً اولین آگاهی از وجود معدن در این نقطه را «دکتر تیتز» - Tietze - که در سال ۱۲۹۲ به ایران آمده است بدست می دهد. وی چنین عنوان می کند که «در نزدیک نجف آباد کوهی است موسوم به کوه سرمه و چون سرمه خودش از سنگ آهن Oxyde-fer به عمل می آید معلوم می شود که در آن کوه، سنگهای آهن زیاد وجود دارد»^۱

گذشته از این معادن سربی در حسین آباد عربستان، گنهران کرون و تیران و کوه قمشلو وجود دارد، از معادن دیگر، معدن کوه انجیره در ۲۰ کیلومتری شمال غربی نجف آباد است. «ذخیره احتمالی این معدن بالغ بر ۲ میلیون تن برآورد گردید که در حدود ۱۱۶۰ هزار تن آن روی با عیار ۸/۵٪ و ۹۰۰ تن دیگر سرب با عیار ۱/۲٪ می باشد. برای تغلیظ سنگ معدن این ناحیه کارخانه ای در مجاورت آن دایر است»^۲

۱- محمد علی جمال زاده، گنج شایگان، ناشر کتاب ایران، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ص ۷۴

۲- دکتر ربیع بدیعی، جغرافیای مفصل ایران، جلد سوم، اقبال، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص ۳۳۱

همچنین معادن سنگهای ساختمانی در کوههای اطراف نجف آباد وجود دارد. از جمله معدن سنگ سیاه رگی نجف آباد که حدود آن از تنگه «گاویسه» تا محل معدن می باشد. این معدن از نیمه اول سال ۱۳۴۶ مورد بهره برداری قرار گرفت.

کارخانه های سنگبری متعددی در اطراف شهر نجف آباد و اسفید واجان دایر می باشد که در آنها انواع سنگهای ساختمان بریده و تراش می شود و از اقلام صادراتی این ناحیه محسوب می گردد.

صنایع ماشینی:

قشر عظیمی از نیروی کار این ناحیه، گذشته از تأمین واحدهای تولیدی منطقه، جذب کارگاهها و کارخانجات صنایع ماشینی ای می شود که در اطراف شهرستان مستقر می باشند. مانند ذوب آهن، صنایع فولاد، پلی اکریل، پالایشگاه و صنایع نظامی.

واحدهای تولیدی بسیاری در این شهرستان فعالیت داشته و دارند که از آن جمله اند: کارخانه برق که پس از اتصال برق منطقه به شبکه سراسری برچیده شد. کارخانه ریسندگی و بافندگی نجف آباد، میهن باف، وحید، کارخانه کاشی سازی اصفهان و نیلو که در شهرک امام - قلعه شاه - دایر می باشند. کارخانه داروسازی در کرون که شروع به ساختمان آن شده است. کارخانجات نساجی، کفش، ماکارونی و مواد غذایی در دهق و بخش عربستان. واحدها و کارگاههای تولیدی ساخت دیگ زودپز، چراغ گاز، موزائیک سازی، ریخته گری، آجریزی و آهک پزی، ساخت گاری دستی، ساخت ماشینهای کشاورزی، همچنین آردسازی، کالباس و سوسیس، پلاستیک سازی، سنگبری و چندین واحد تولیدی کوچک و بزرگ که در مناطق صنعتی نجف آباد و عربستان مستقر می باشند.

با مهاجرت روستائینانی که قرايشان توسط سد زاینده رود به زیر آب رفته بود و مهاجرین افغانی، نیروی فعال کارگری رشد کرد. این نیروی تازه در کارگاههای سنگبری و کارخانجات پیرامون مشغول بکار شدند. وجود این مهاجرین که مهاجرین جنگی را نیز مزید بر آن ساخته بود، مساکن تازه ای را الزامی می ساخت، در نتیجه شهرک - محله هایی بنیان گرفت - از جمله یزدانشهر، امیر آباد، فیروز آباد، شیخ آباد و ویلاشهر یا منتظریه و همچنین واحدهای مسکونی سازمانی - و رشد ساختمان سازی شدت یافت و تأمین امکانات زیستی را باعث گردید که نهایتاً بر رویه اقتصادی تأثیر زیادی گذاشت.

رشد جمعیتی که به این سرعت فزونی گرفت، ایجاد تأسیسات تجاری و کارگری را باعث

شد. گذشته از مهاجرین فوق، کارگران کاریابی که جهت دست یافت کار از مناطق دیگر کشور مهاجرت کرده بودند مزید بر این گشته و شهر به صورت ناهمگون باز و با ایجاد شهرک- محله ها گسترش یافت. همچنین عدم درآمد کافی از کشاورزی که معمولاً به صورت سنتی ادامه دارد و علل مهاجرت زای دیگر باعث شده است که هر ساله کارگران فصلی به سوی شهر هجوم آورند که عمدتاً در کارهای ساختمانی بکار گرفته می شوند و بعضاً در شهر ماندگار می گردند.

نمودار شاخصهای جغرافیایی اماکن نفوسی نجف آباد:

نام آبادی	عرض جغرافیایی		طول جغرافیایی		ارتفاع به متر از سطح دریا
	دقیقه	درجه	دقیقه	درجه	
آبگرم	۴۸	۳۲	۵۱	۵۰	۲۱۵۰
احمدآباد- مزرعه-	۳۸	۳۲	۱۵	۵۱	۱۷۱۰
اسفید واجان	۴۲	۳۲	۰۶	۵۱	۱۸۸۰
اشن	۰۵	۳۳	۴۱	۵۰	۲۲۰۰
افجان	۴۸	۳۲	۵۸	۵۰	۲۰۴۰
اکبرآباد- مزرعه-	۰۶	۳۳	۴۴	۵۰	۲۱۳۰
الور	۵۱	۳۲	۵۲	۵۰	۲۱۲۰
امیرآباد- مزرعه-	۳۱	۳۲	۰۷	۵۱	۱۹۴۰
بیدک- مزرعه-	۵۵	۳۲	۴۲	۴۴	۱۹۸۰
تقی آباد	۳۹	۳۲	۰۷	۵۱	۱۸۵۰
تقی آباد	۵۶	۳۲	۴۲	۵۰	۲۳۲۰
تندران	۴۶	۳۲	۰۲	۵۱	۱۹۷۰
جعفرآباد	۴۷	۳۲	۰۰	۵۱	۱۹۷۸
جلال آباد	۳۶	۳۲	۱۹	۵۱	۱۶۶۵
جنت آباد	۰۷	۳۳	۴۹	۵۰	۲۰۵۰
جوزدان	۳۳	۳۲	۲۲	۵۱	۱۶۳۵
جوزک- مزرعه-	۵۸	۳۲	۴۸	۵۰	۲۵۶۰

۱۹۶۰	۵۱	۰۲	۳۲	۴۳	چاقامیل
۲۱۵۰	۵۰	۵۱	۳۲	۵۰	چشمه
۲۲۵۰	۵۰	۴۸	۳۲	۵۲	چشمه کریم - مزرعه -
۲۳۴۰	۵۰	۴۸	۳۲	۵۲	چشمه مدلو - مزرعه -
۲۲۹۰	۵۰	۳۷	۳۳	۰۷	چقاسوخته - مزرعه -
۱۷۱۵	۵۱	۱۴	۳۲	۳۹	حاجی آباد
۱۷۰۵	۵۱	۱۵	۳۲	۳۹	حاجی آباد
۲۰۴۵	۵۰	۵۷	۳۲	۴۷	حسن آباد
۲۱۳۰	۵۰	۵۱	۳۲	۴۹	حسن آباد
۱۹۹۰	۵۱	۰۲	۳۲	۴۲	حسن آباد آبریزه
۱۸۹۰	۵۱	۰۲	۳۳	۰۳	حسنیجه
۱۹۳۵	۵۱	۰۲	۳۲	۵۹	حسین آباد
۱۷۵۰	۵۱	۱۲	۳۲	۳۹	حسین آباد
۲۰۷۳	۵۰	۵۴	۳۲	۴۸	حسین آباد
۲۲۴۰	۵۰	۳۹	۳۳	۰۵	حسام آباد
۱۷۳۵	۵۱	۱۴	۳۲	۴۰	حیدر آباد
۱۷۹۰	۵۱	۱۰	۳۲	۳۶	خرم آباد
۲۰۲۰	۵۰	۵۹	۳۲	۴۷	خرمنان
۱۹۷۰	۵۱	۰۱	۳۲	۴۷	خمیران
۱۹۹۰	۵۰	۴۶	۳۳	۰۸	خونداب
۲۱۸۰	۵۰	۴۶	۳۳	۰۳	خیر آباد عربستان
۲۰۲۰	۵۰	۵۹	۳۲	۴۷	خیر آباد کرون
۱۹۳۰	۵۱	۱۱	۳۲	۴۴	دریند
۲۱۶۰	۵۰	۵۳	۳۲	۵۲	دره شور - مزرعه -
۲۱۴۰	۵۰	۴۳	۳۳	۰۷	دماب
۲۲۳۹	۵۰	۴۸	۳۲	۵۰	دوتو
۲۲۴۰	۵۰	۴۵	۳۲	۵۴	دولت آباد

نگرشی بر بنیادهای تاریخی، جغرافیایی، اقتصادی و فرهنگی / ۳۷

۲۵۱۵	۵۱	۰۰	۳۲	۰۶	دهق
۲۳۱۰	۵۱	۰۰	۳۲	۵۴	رخ - مزرعه
۲۵۱۵	۵۰	۴۶	۳۳	۰۱	رشتان - مزرعه
۱۹۶۰	۵۱	۰۷	۳۲	۳۱	سعادت آباد
۱۶۲۵	۵۱	۲۴	۳۲	۳۰	سلطان آباد
۲۰۶۰	۵۰	۵۶	۳۲	۴۸	سوران
۱۶۳۵	۵۱	۲۴	۳۲	۳۸	شاه آباد
۱۸۷۰	۵۱	۱۶	۳۲	۵۲	شاه ماهور - مزرعه
۲۰۷۸	۵۰	۵۸	۳۲	۴۳	عباس آباد - مزرعه
۱۹۳۷	۵۰	۵۶	۳۳	۰۴	عباس آباد - مزرعه
۱۸۰۰	۵۱	۰۹	۳۲	۳۹	عزیز آباد
۲۱۴۰	۵۰	۵۱	۳۲	۵۲	عسگران
۱۷۹۰	۵۱	۱۱	۳۲	۳۸	عشق آباد
۱۹۸۰	۵۱	۱۶	۳۲	۴۴	عشق آباد - مزرعه
۱۸۵۵	۵۱	۰۵	۳۳	۰۳	علویجه
۲۰۱۰	۵۰	۵۱	۳۳	۰۶	علی آباد
۲۰۸۰	۵۰	۵۵	۳۲	۴۹	علی آباد
۱۸۵۰	۵۱	۰۷	۳۲	۴۱	غدیر آباد
۱۹۴۰	۵۱	۰۴	۳۲	۴۱	فضل آباد
۱۶۲۳	۵۱	۲۴	۳۲	۳۱	فیلور
۲۰۵۰	۵۰	۵۷	۳۲	۴۶	قاسم آباد
۱۷۹۰	۵۱	۰۹	۳۲	۳۸	قره تپه
۱۷۱۰	۵۱	۱۵	۳۲	۳۷	قریب خان
۱۶۲۲	۵۱	۲۶	۳۲	۳۶	قلعه سفید
۱۶۲۵	۵۱	۲۶	۳۲	۳۷	قلعه شاه - شهر امام
۲۱۸۰	۵۰	۴۹	۳۲	۵۳	قلعه ناظر
۲۴۸۰	۵۰	۴۲	۳۲	۵۹	قلهران - کنهران

۲۱۳.	۵۱	۱۲	۳۲	۴۹	قمیشلو
۲۱۸.	۵۰	۴۹	۳۲	۴۹	قهریزجان - کهریزگان-
۲۰۶.	۵۰	۴۷	۳۳	۰۹	کاظم آباد
۱۹۸.	۵۱	۰۴	۳۲	۳۸	کتی آباد
۲۳۰.	۵۰	۴۲	۳۲	۵۵	کردبالا
۲۲۰۵	۵۰	۴۷	۳۲	۵۳	کردپائین
۲۰۷.	۵۰	۴۷	۳۳	۰۶	کلفت
۱۷۱۹	۵۱	۰۹	۳۲	۴۰	کوهان
				۳۹	کهر
۱۶۱۷	۵۱	۲۷	۳۲	۳۹	گلشهر
۲۳۵.	۵۰	۴۰	۳۲	۵۶	مادرشاه
۱۹۹۸	۵۱	۰۳	۳۲	۵۴	محمد آباد - مزرعه-
۱۹۶۰	۵۱	۰۷	۳۲	۳۱	محمد آباد - مزرعه-
۱۶۴۵	۵۱	۲۱	۳۲	۳۶	محمود آباد
۱۸۹۰	۵۱	۰۷	۳۲	۴۰	مزرعه احمد آباد
۱۸۸۰	۵۱	۱۷	۳۲	۴۸	مزرعه بی نظیر
۱۷۵۰	۵۱	۱۲	۳۲	۳۹	مزرعه
۲۳۱۰	۵۱	۰۷	۳۲	۴۷	مزرعه زلو
۲۱۰۰	۵۱	۰۳	۳۲	۵۱	مزرعه سرچشمه
۲۰۹۰	۵۱	۰۲	۳۲	۵۰	مزرعه علی قلیون
۲۰۹۵	۵۰	۵۲	۳۲	۴۸	مزرعه گلاب
۲۰۵۰	۵۱	۰۰	۳۲	۴۲	مزرعه مرغک
۱۶۲۵	۵۱	۲۳	۳۲	۳۲	مزرعه لورک جوزدان
۱۹۲۰	۵۱	۰۵	۳۲	۴۴	مزرعه مستشاری
۲۳۰۰	۵۱	۰۴	۳۲	۴۹	مزرعه میرزا عرب
۲۶۰۰	۵۰	۳۰	۳۳	۰۶	مصاف - مزرعه-
۲۱۸۰	۵۰	۴۹	۳۲	۵۱	مقصود آباد - مزرعه-

نگرشی بر بنیادهای تاریخی، جغرافیایی، اقتصادی و فرهنگی / ۳۹

۱۶۷۰	۵۱	۱۸	۳۲	۳۸	ملك آباد
۱۹۲۰	۵۰	۵۹	۳۳	۰۵	مهدی آباد
۲۰۲۰	۵۰	۵۹	۳۲	۴۸	مهدی آباد
۱۶۲۵	۵۱	۲۵	۳۲	۳۹	مهدی آباد - مزرعه -
۲۰۲۰	۵۱	۰۲	۳۲	۵۱	میر آباد
۱۶۵۵	۵۱	۲۱	۳۲	۳۸	نجف آباد
۲۰۵۳	۵۰	۵۶	۳۲	۴۸	نسیم آباد
۱۶۹۵	۵۱	۱۶	۳۲	۳۹	نصر آباد
۱۹۳۵	۵۱	۰۴	۳۲	۴۴	وریش
۱۷۱۰	۵۱	۱۵	۳۲	۴۰	همت آباد
۱۲۰۰۵	۵۰	۵۹	۳۲	۴۷	هومان

آثار دیدنی و ابنیه تاریخی:

شهرستان نجف آباد از جهت آثار باستانی از ابنیه قابل ملاحظه‌ای برخوردار نیست. آثار تاریخی عمدتاً منحصر به ساختمانهایی از دوره قاجاریه می باشد که از ارزش يك ابنیه قابل حفاظت نیز برخوردار نیستند. با این وجود از آثار زیر که بعضی حتی از بین رفته و اثری از آنها باقی نیست می توان نام برد.

۱ - مزرعه بلمچه: این مزرعه قدیمیترین واحد کشاورزی شهر بوده که اکنون بصورت نیمه بایری درآمده و ته چینه هائی با مقداری درخت و قناتی تنک آب که از دامنه کوههای شمالی سرچشمه گرفته از آن باقی است.

۲ - حمام کهنه: این حمام که متعلق به عصر صفویه بوده در سالهای اخیر بکلی ویران و به جای آن حمام نیمه تمامی بنا گردیده است.

۳ - حصار قدیمی شهر نجف آباد که از اقدامات مهم شیخ بهائی محسوب می گردد و اکنون از آن اثری نیست.^۱

۴ - قنات نجف آباد به طول ۵۴ کیلومتر که آنرا نیز از کارهای شیخ بهائی محسوب می دارند.^۲

۵ - قنات کهریز یا «سندل گیر»: که سابقه آنرا به پیش از بنای شهر نجف آباد می رسانند.

۶ - کاروانسرای حسنیجه: این کاروانسرا در کنار روستای حسنیجه به ابعاد ۵۰/۰۳ x ۵۸/۳۰ بنا گردیده است که امروز به حالت نیمه ویرانه‌ای در آمده و صورت آغل احشام بخود گرفته است.

۷ - قلعه سنگی علویجه: این قلعه در دامنه گردنه‌ای به ارتفاع ۱۹۰۰ متر بنا شده است با ابعادی که برابر ۴۴/۵ x ۴۲/۵ متر می باشد. ورودی این قلعه در قسمت جنوبی قرار دارد. با سردری که دهانه طاق ۴/۹۰ متر و دو جرز بزرگ آن به قطر ۱۹۵ سانتیمتر و عمق ۲۱۰ سانتی متر می باشد. در سه سوی قلعه ایوانها و اطاقهای مختلفی است که بوسیله سالنهایی به دیوار خارجی قلعه به قطر ۹۰ سانتیمتر ارتباط دارند.

به علت اینکه طاقها نسبت به دهانه ها کشیده می باشد و ملاطها از گچ و رس هستند و

۱ - ۲ - عبدالرفیع حقیقت (رفیع)، تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان، جلد چهارم (بخش دوم)، شرکت مؤلفان

ترك برداشته و ریزش برف در افزایش تركها مؤثر بوده، خرابیهائی بیار آورده است.

۸- مسجد جامع دهق: این مسجد در حدود ۸۰۰ متر مساحت دارد که بنایش را به عهد سلجوقیان نسبت می دهند.

۹- مسجد جامع جوزدان: در ضلع جنوب غربی مسجد، در یکی از اتاقها قبور تنی چند واقع شده از جمله قبر شیخ صفی الدین شیخ ملکشاه متوفی هشتم جمادی الثانی ۱۱۰۱ ه.ق فارغ از آثار فوق به بناها و آثاری در بعضی نقاط مانند علویجه برمی خوریم که منسوب به زردشتیان می باشد. همچنین ابنیه ای که از معماری ویژه عهد قاجاری برخوردار است از آن جمله ساختمانی در باغ حاجی آباد و قمشلو کرون را می توان نام برد.

گذشته از ابنیه تاریخی مذکور، زیارتگاههای گوناگونی در این ناحیه قرار دارد. از آن جمله:

الف- امامزاده احمد ابن حنفیه در شهر تیران.

ب- امامزاده ساره مریم معروف به چهل دختران در روستای جوزدان.

پ- امامزاده فاطمیه در روستای محمدیه کرون.

ت- امامزاده واقع در روستای چشمه احمدرضا که بهمین نام شهرت دارد.

ث- امامزاده ای در ارتفاعات جنوب غربی علویجه بنام شمس الدین محمد

ح- امامزاده سراء الدین معروف به «بابا لنگر» در کوهپایه های شمالی روستای عسگران و بقعه پیرمحمد در اراضی نزدیک امامزاده جوزدان که تاریخ آن متعلق به سال ۹۵۸ ه.ق می باشد.^۲

چ- امامزاده عبدالله در شاهدان

ح- امامزاده در اسفیدواجان

ح- امامزاده در افجان

خ- قدمگاه^۱ که بنای اولیه آن به زمان بنیان شهر نجف آباد بازمی گردد، در سال ۱۳۰۲

۱- بابا و پیر، ظاهراً از القاب مشایخ عرفا و صوفیه قرون هفتم و هشتم هجری بوده است. مانند باباعلمدار، بابشیخ

علی و پیربکران و پیرمحمود.

۲- مردم به قدمگاه اعتقادی داشتند و مکرم اصفهانی در مذمت ازاعتقاد مردم نسبت به این قدمگاه می سراید:

ای خلق نجفباد چرا آلت دستید در قرن فروزنده قدمگاه پرستید

قسمتی از آن توسط معارف و اوقاف اصفهان به مدرسه اختصاص داده شد^۱ و در سال ۱۳۱۲ بکلی ویران و در تعریض فلکه و خیابان از بین رفت. نویسنده «سفری به دربار سلطان صاحبقران» می نویسد: «... به حیاط يك محوطه زیارتگاه مانند رفتیم که جلوی در ورودی بزرگ آن زنجیرهایی آویخته بودند که نشان می داد که آنجا، بست و محل تحصن است... ما را در برابر سنگ گرانیت صیقلی شده ای بردند که جای پایی روی آن دیده می شد و خطوطی هم به زبان فارسی در آن حک شده بود این محل «قدمگاه» نامیده می شد و جای پای روی سنگ را متعلق به یکی از شخصیت های مقدس می دانستند.^۲



۱- از راپرت ماهیانه حسین امید رئیس وقت معارف اصفهان: «عمارت مدرسه در حسینییه واقع بود که برای مدرسه چندان صلاحیت نداشت در وسط قصبه - نجف آباد - قریب ده هزار ذرع زمین و باغچه و عمارت مخروبه و نیمه تمام موجود و موسوم به قدمگاه است که یک رشته قنات دائماً از طول آن عبور می کند این قسمت به موجب اسنادی که بدست آورده ام از عمارات دولتی بوده و چون مردم آنرا به وقفیت می شناختند و بعلاوه مراجعه به دوایر مربوطه اسباب تعویق کار می شد آنرا بالتمام - به استثنای یک قسمت مرکزی قدمگاه - برای مدرسه تصرف نمودم. در قسمت جنوبی آن در وسط دو باغچه چند سال قبل شروع به ساختن چهارطاق و حوضخانه نموده و موفق به اتمام آن نشده بودند. به مدیر مدرسه مطابق نقشه مخصوص دستور داده شد که شروع به تعمیرات لازمه و ساختن دواطاق نماید تا برای بقیه تعمیرات فکری بشود. باغچه شمالی و کوره پزی شمالی را نیز دستور دادم فعلاً بعنوان مدرسه اجاره داده منافع آنرا به مصرف بنای مدرسه رسانند و بعدها آنرا برای قسمت زراعت عملی محصلین تخصیص داده که شاگردان در آن زراعت نمایند.

۲- دکتر هتیریش بروگش، سفری به دربار سلطان صاحبقران، ترجمه مهندس کردبچه، چاپ دوم، مؤسسه

د بیاچه شناخت شهر نجف آباد:

در امتداد زنجیر متصلی از جویها و باغات میوه و کشتزارهای گسترده غرب شهر اصفهان، در محصوره کمر بند سبزی از دشتها و مزارع، شهر نجف آباد در جنوب کوههایی که از ارتفاعات سید محمد در شمال غربی اصفهان شروع می شود، بنیان یافته است.

این شهر از شمال به کوهستان خشك و عاری از پوشش گیاهی، از جنوب به جلگه تقریباً کوچک و حاصلخیزی که اکثر مزارع جدید الاحداث به واسطه وفور آب تحت الارضی در آن قرار دارد و از غرب به زمینهای لم یزرع و بیابانی مجاور بلوك كرون و از شرق به روستاهائی که تحت تأثیر حوزه رودخانه زاینده رود و آبرفتیهای دشت نجف آباد از اقتصاد کشاورزی به مراتب بهتری برخوردارند منتهی می گردد.

«نجف آباد معروف و مشهور همه جاست از شهر اصفهان تا انتهای آن سه فرسخ است و تا خود قصبه چهار فرسخ می باشد. مشرق آن بلوك ماریین و مغربش بلوك كرون و جنوب آن لنجان و شمالش نیز ماریین است. طول اراضی آن از مشرق به مغرب زیاده از سه فرسخ می باشد و متصل به كرونست و عرض اراضی زیاده از يك فرسخ می باشد. سلاطین صفوی از ابتدای آن به طرف طول، خیابانی طرح انداخته به طرز چهارباغ و در دو طرف اشجار چنار کاشته اند و هردو جانب باغات انداخته و تا اواخر آن ممتد نموده اند و به کمال خوبی ساخته و اگرچه اکثر آن خراب شده است و درختان ضایع گشته معذلك هنوز شکوه و صفای آن، خود حکایت بزرگی بانی را می نماید.... هوای آن مثل ماریین و باغات به همان حالت و در نهایت صفا و طراوت است. قصبه نجف آباد در حقیقت شهر است، بازار و دکان و مسجد و انواع لوازم آبادی دارد.»^{۱-۲}

۱ - محمد مهدی بن محمد رضا الاصفهانی، نصف جهان فی تعریف الاصفهان، تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر

نجف آباد در حدود سال ۱۰۲۲ هجری قمری همزمان با حاکمیت شاه عباس اول صفوی در دشت وسیعی در ۲۹ کیلومتری غرب اصفهان بنا گردید. درخصوص بنای آن روایات گوناگون ذکر شده «بنابر عقیده علما در زمان سلاطین صفوی در حدود سال ۱۰۲۲ هـ - ق از طرف شاه عباس مقداری جواهر و پول نقد برای مقبره حضرت علی (ع) اختصاص داده و تصمیم کرده شد که وجوه مزبور به نجف ارسال شود. درین موقع مرحوم شیخ بهائی از این قضیه آگاه شد و دریافت که خروج این ذخایر به خلاف مصالح ایران است و برای جلوگیری از ارسال وجوه تدبیری اندیشید. بحضور شاه عباس کبیر رسید و گفت دیشب در خواب حضرت علی را زیارت کردم بمن فرمودند که نجف اشرف را به جواهرات شما حاجتی نیست. جواهرات را صرف ساختمان شهری در نزدیکی اصفهان بنام نجف آباد کنید. شاه را سخن شیخ بهائی مقبول افتاد و بانظارت شیخ بهائی شهر نجف آباد ساخته شد.»^۳

همچنین «عده‌ای برای عقیده‌اند که شاه عباس خود تصمیم به آبادانی این ناحیه داشت و علت آن نیز چنین بوده که چون گاه و بیگاه سلطان به اتفاق ملتزمین رکاب به قصد شکار از اصفهان به ناحیه‌ای که امروز بنام «قمشلو» معروف می‌باشد، جهت شکار می‌رفته و با وسایل آنروز طی این مسافت خشک و خالی از پوشش گیاهی مشکل و شاه و همراهان در بین راه احتیاج به استراحتگاه و نیز محلی برای تهیه علوفه جهت دامهای خود داشته‌اند لذا تصمیم بر آبادی این منطقه نمود»^۴

۲ - به نقل از «سفرنامه اوژن فلاتدن به ایران» ترجمه نورصادقی «پس از عبور از بیابانی مستور از خرابه‌ها و بدون مزروع وارد خیابانی قشنگ گشتیم که درختان زیبا دارد. طولش یک فرسخ می‌شود. این خیابان چهارباغ اصفهان را به خاطر می‌آورد و مانند او مقدم شهر است که شاه عباس ساخته و به اسم نجف آباد نامیده می‌شود».

به نقل از «سفری به دربار سلطان صاحبقران» نوشته دکتر هینریش بروگش ترجمه مهندس کردبچه: «...دردیگری قرار داشت که به طرف خیابانی که دوطرف آن چنار کاشته بودند بازمی‌شد. این خیابان طولانی بود و به طوری که کدخدا اظهار می‌داشت در حدود یک فرسخ طول داشت. حرف کدخدا را باور نکردیم ولی وقتی از بالای بام آن ساختمان نگاهی به خارج افکندیم و مشاهده کردیم که این خیابان شاید از یک فرسخ هم بیشتر باشد. این خیابان کاملاً به خط مستقیم کشیده شده بود و در تمام طول آن درختان چنار مشاهده می‌شد».

۳ - علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، نشر سازمان لغت نامه، تهران ۱۳۴۱، ص ۳۵۷

۴ - عشقعلی سلیمی بنی، جغرافیای شهری نجف آباد، دانشنامه لیسانس.

روایت دیگر بر آن است که فارغ از اندیشه شیخ بهائی، شتران حامل وجوه برای نجف اشرف در محلی که بعداً قدمگاه خوانده شد از حرکت بازایستادند، چون تلاش برای به حرکت درآوردن آنها بی نتیجه ماند، تدبیر بر آن قرار گرفت که وجوه را در همین محل صرف بنای شهری نمایند. بدیهی است که افسانه‌هایی از این دست بسیار است که در این مقال نمی‌گنجد. نویسنده تاریخ اردبیل^۲ نیز بر این باور است که شاه‌عباس نجف‌آباد را وقف روشنائی و فقرا و اهل علم نجف اشرف ساخت.

درخصوص ساکنین اولیه شهر گفته شده است که قبل از بنای آن عده‌ای از زردشتیان در کوهپایه‌های شمالی شهر ساکن بوده‌اند و «این محل مدتی پس از اینکه دولت اسلامی در اصفهان برقرار شد مسکن و مأوای گبران گردید»^۳ بعد از بنای نوین جمعی از سرکشان به حکومت مرکزی و بندگان سیاسی در اینجا اسکان داده می‌شوند و صحن و بارگاه و باغات قدمگاه مذکور به صورت بست درآمد تا معترضین به حکومت و سرکشان، در آن آسوده و در امان باشند.^۴

نویسنده مقاله «سازگاری ایرانی» معتقد است که این شهر به عنوان قورخانه ساخته شده و از کارگران اسلحه‌سازی مسکون گردیده است.

«بستان‌السیاحه» در بیان معرفی این شهر گوید: «قصبه‌ایست خجسته بنیاد در پنج

۱- فخرالدین موسوی اردبیلی نجفی، تاریخ اردبیل و دانشمندان، جلد دوم، مشهد، ۱۳۵۷، ص ۴۷

۲- سفرنامه اوژن فلاندن، ص ۱۷۱

۳- شاه عباس صفوی در سال ۹۹۶هـ با مساعدت رؤسای ایل اوستاجلو و ایل شاملو روی کارآمد، شورشانی که قبل از روی کارآمدن شاه عباس شروع شده بود هنوز ادامه داشت. شاه صفوی از همان آغاز بر آن شد تا با سرکوب عصیانهای که بپاخاسته بود قدرت خویش را تثبیت نماید. وی در سال ۱۰۰۷هـ اصفهان را به پایتختی برگزید و سعی کرد با تحت فشار قراردادن نیروهای شورشی و تلاشی ساختن هسته‌های طفیانی آنان را نابود یا تبعید نماید و در این راستا در سال ۱۰۱۴هـ حدود ۷۰ هزار نفر ارمنی و آذربایجانی را به مرکز ایران تبعید نمود، همچنین بسیاری را از گرجستان بیرون راند و در حوالی اصفهان و مازندران مسکن داد. چنانچه بسیاری از این قبایل چون ارمنیان، گرجیان و ترکان، در منطقه فریدن مجبور به سکونت شدند. اسکان مخالفین در اطراف پایتخت امکان کنترل بیشتر را به قدرت مرکزی می‌داد. بنابراین به عامل سیاسی بعنوان عامل تعیین کننده در بنای شهر باید توجه داشت.

۴- آندره زیگفرید، روح ملتها، ترجمه احمد آرام، چاپ اول، شرکت انتشار، تهران، ۱۳۴۳

فرسخی اصفهان و محلی است بهجت توامان. در زمین هموار واقع و سمت شمالش اندک گرفته و سه طرفش واسع است. آبش از کاریز و هوایش فرح انگیز. باغاتش فراوان و فواکه سردسیرش ارزان. شاه عباس ماضی آن قصبه را احداث نموده و جمیع خانها و بوستانهای آنجا را به طریق مهندسی طرح فرموده و از چهارطرف آنجا زیاده از يك فرسخ خیابان کشیده و درخت چنار و اشجار میوه دار در آن خیابان نشانیده. راقم در تعامت کشور ایران بدان اسلوب شهری و قصبه ای ندیده، قرب هزار باب خانه در اوست و چند مزرعه مضافات اوست. مردمش شیعی مذهب و خوش مشربند. راقم چند روز در آنجا بوده و با خلقتش مجالست نموده. عموماً از فسق و فجور دور و از معاصی مشهوره مهجورند. از فواکه بادام آنجا ممتاز و نامحصور است.^۱

نجف آباد منطبق بر اصول خاص مهندسی و معماری زمان صفویه بنا گردید و از آغاز در هیئت يك محل مسکونی بنیان یافت «خانه های نجف آباد، خیلی مرتب و طبق اصول شهرسازی ساخته شده اند و شاید در این امر نزدیکی زیاد به اصفهان مؤثر بوده است.»^۲ «کوچه های آنجا همه مستقیم و عریض و مشجر و عمود بر همدیگر، خیلی خوش وضع است.»

در مقاله سازگاری ایرانی از بخش الحاقی بر کتاب «روح ملتها» بی نظامی حاکم بر شهرسازی ایران را حاصل «تبدیل مزارع و باغات به حیاط ها و عمارات دانسته و هیچ قانون و هدف پیش بینی شده ای را در ساخت آن متأثر ندانسته، تنها شهر نجف آباد را از این قانون مستثنی خوانده می نویسد:

«... فقط شهر نجف آباد اصفهان را از این جهت مستثنی دیدم. اول دفعه که آنجا رفتم تصور می کردم شهرداری نجف آباد شهر قدیم را یکسر کوبیده و خیابان کشی و کوچه بندی تازه منظمی کرده است. بسیار متعجب شدم که چه شانسی مساجد نسبتاً باروح و میدانهای مشجر مصفای آنجا داشته اند که تصادفاً «بر» خیابانهای احداثی یا موازی آنها قرار گرفته اند. هیچ گوشه ای از آنها بریده یا پریده نشده است. ولی پس از مختصر گردشی در شهر معلوم شد که شهرسازی نجف آباد به هیچ وجه تازه و مربوط به دوران اخیر نیست. شهری است که در زمان شاه عباس به دستور و نقشه شیخ بهائی به عنوان قورخانه ساخته اند و از کارگران اسلحه سازی

۱- حاج زین العابدین شیروانی، بستان السیاحه یا سیاحتنامه، ص ۵۷۲

۲- دکتر هینریش بروگش، سفری به دربار سلطان صاحبقران

۳- حاج عبدالغفار نجم الملک، سفرنامه خوزستان، چاپ دوم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۲، ص ۹

مسکون گردیده است - می گفتند که دکانهای چاقوسازی و کارد و چنگالهای معروف فعلی نجف آباد از بقایای آن ایامند - نجف آباد تنها محلی - یا یکی از محلهای نادری - است که چون به منظور خاص و طبق نقشه عمومی با فکر واحد بوجود آمده است دارای نظام و قاعده ای است.^۱

شهر بر ساختار بنائی اصفهان ایجاد گردیده و خیابانهای طویل و عریض آن شهر اصفهان را در نظر بیننده مجسم می سازد. این شهر که بر روی شاهراه اصفهان به مناطق غربی و شمال غربی و جنوب کشور قرار دارد و از این جهت نقش اقتصادی و ارتباطی ویژه ای را به عهده گرفته، تا چند دهه پیش قصبه ای بیش نبود. در سال ۱۳۳۷ شمسی طبق تصویب وزارت کشور به صورت شهر درآمد و در آن ایجاد فرمانداری گردید. با این حال ارتباط خویش را با مجامع روستایی قطع نکرد. بسیاری کسانی که از کشاورزی و دامداری که مشخصه جامعه روستائست نبریده و گذشته از فعالیتهای شهری از قبیل کارهای تجاری، صنعتی و اداری به دامداری و زراعت مشغولند و در قطعه زمینی به کشت و ذرع می پردازند، یا پس از بازنشستگی خود را با این گونه امور مشغول می دارند.

در سالهای اخیر بر اثر تأسیسات مسکونی و غیره بسیاری از باغات و مزارع و فضاهاى سبز قدیمی مورد هجوم ساختمانی قرار گرفته و به صورت مراکز اسکان یا کارگاههای تولیدی درآمد است. - حتی باغات وقفی معروف به «باغشاه» که در زمان صفویه احداث گردیده و می توانست در صورت دست نخوردگی فضای سبز دیدنی و جالبی را به نمایش بگذارد از این گزند و تعرض مصون نمانده است - با این وجود، این باغ روبیها، احداث مزارع جدید را در پی داشت که ادامه آن می تواند در حفظ اصالتهای روستایی و فضای سبز، هر چند ناتوان کارآمد باشد. دکتر هینریش بروگش که در حدود سال ۱۸۶۱ میلادی از این منطقه گذشته است می نویسد: «باغهای نجف آباد به قدری وسیع هستند که ما مدت سه ربع ساعت در کوچه باغهای این شهر با اسبهای خود می تاختیم تا بالاخره به خیابانها و بازار شهر رسیدیم.»^۲ هنوز گذر گوسفندان و کشاورزان الاغ سوار از کوچه ها و خیابانهای شهر روح روستایی و برخورد محافل قرآنی را در خاطره ها زنده نگه می دارد.

۱ - آندره زیگفرید، روح ملتها، مقاله سازگاری ایرانی، ص ۱۸

۲ - دکتر هینریش بروگش، سفری به دربار سلطان صاحبقران

آب و هوای نجف آباد، معتدل گرم و خشک می باشد. اراضی آن اکثراً شنی و شنی رسی و میزان بارندگی و آب آن کم و بواسطه شنی بودن زمین آب تحت الارضی آن در طبقات پایین قرار دارد. مقدار رطوبت آن ناچیز بوده که آنهم بر اثر شنی بودن زمین و گرمایی آن از بین می رود. گذشته از آن توده های عظیم هوای گرم در جذب رطوبت بی تأثیر نیست.

به علت کمی آب و ناچیز بودن رطوبت و عدم مرغوبیت خاک، کشاورزی در این منطقه به سختی امکان پذیر است. ولی تلاش و کوشش مردم، باعث رشد زراعتی آن گردیده و توانسته باغات و مزارع سبزی را تعبیه نماید. متأسفانه به خاطر موقعیت های خاص این گونه مزارع که اکثراً قطعات کوچکی هستند برآمدهای اقتصادی آن ناچیز و محدود است.

مزارع این شهر اکثراً بوسیله چاه های عمیق و نیمه عمیق و قنواتی که عموماً از سوی غرب جاری می شوند آبیاری می گردند. گذشته از این کانال آبرسانی منشعب از زاینده رود توانسته حوزه زراعتی شرق شهر را مورد آب نوشی قرار دهد.

صاحب «نصف جهان فی تعریف الاصفهان» درباره وضعیت کشاورزی و محصولات آن می نویسد: «آب آن از قنات است معروف و خاصه خود آن. از طرف کرون می آید و آن یازده رشته است و متصل به یکدیگر می شود و تمام اراضی آن را سیراب می سازد. زمین اکثراً مشجر و معتب است. الاقلیلی که کشت و زراعت می شود. زمین آن شیرین است و فی الجمله ریگی است. انواع حبوبات در آن می کارند و ترباک نیز به عمل می آورند. باغات آن انواع میوه ها در آن موجود است و هلوی آن از اکثر هلوهای ایران بهتر و معروفتر است و هلوی خوب اصفهان از آنجاست. باغهای انار آن بسیار و همه اصفهان و اغلب قری را انار می دهد. دیگر اصفهان محل نزدیک انار ندارد و انگور نجف آبادی معروف و از قسم انگور مثقالی و این قسم انگور در هیچ جایی به این خوبی و شیرینی نمی شود. این قصبه و اراضی آن پر از درخت و همه باغست. چنانکه از درخت های خشک آن که هر سال از آن حک و اصلاح می نمایند و زاید سردرختها، هیزم نصف سال اصفهان را می دهد.»^۱

قنوات که آبرسانی مقدار زیادی از اراضی در اختیار آنهاست در حدود ۱۷ رشته می باشد که ۵ رشته آن مخروبه و فاقد استفاده و بقیه دایر و مورد بهره برداری قرار دارد. قنوات دایر عبارتند از:^۲

۱ - محمد مهدی بن محمد رضا الاصفهانی، نصف جهان فی تعریف الاصفهان، ص ۳۲۵

۲ - عشقعلی سلیمی نبی، جغرافیای شهری نجف آباد.

- ۱- قنوات زادن، عباس آباد، حسین آباد با ۸۶ لیتر آب در ثانیه
- ۲- قنات زرین با ۷۸ لیتر آب در ثانیه
- ۳- قنات شاه با ۶۰ لیتر آب در ثانیه
- ۴- قنات محمدی با ۳۰ لیتر آب در ثانیه
- ۵- قنات ناظری با ۹۳ لیتر آب در ثانیه
- ۶- قنات قرق با ۳۰ لیتر آب در ثانیه
- ۷- قنات رحیم آباد که توسط آقا رحیم بن آقا صالح در دوران قاجار احداث گردید.
از مجموع نه قنات فوق جمعاً در حدود ۷۰۰ لیتر آب در ثانیه جاری می گردد. گذشته از
قنوات فوق سه نهر که آنان نیز به صورت قنات می باشند در شهر جاری و برای استفاده زراعی از
آنها بهره برداری می گردد.
- ۱- قنات سندل گبر - آب کهریز-: این قنات از ۱۱ کیلومتری غرب شهر سرچشمه گرفته
و در شمال شهر به سطح زمین آمده، املاک واقع در شمال شهر را مشروب می سازد. در گذشته
بیش از ۴۰۰ لیتر آب داشته که در حال حاضر بیش از ۲۵% آن جاری نمی شود.
- ۲- قنات شیربچه: که از ۱۰ کیلومتری غرب نجف آباد از شمال روستای ملک آباد
سرچشمه گرفته و با ۵۰۰ لیتر آب در ثانیه به سوی شهر جاری می شود، اکنون بی نهایت از
مقدار آب آن کاسته بطوری که بیش از ۱۰۰ لیتر آب از آن استخراج نمی گردد. آب این نهر
جهت مزارع و باغات شرقی نجف آباد معروف به شاه آباد مورد استفاده قرار می گیرد.
- ۳- جوی خارون- خواهران- که مانند انهار نامبرده از غرب سرچشمه گرفته و مزارع
جنوب شهر و شرق را مشروب می سازد. نهر مذکور از جنوب روستای شاهدان سرچشمه گرفته
و پس از طی مسافتی در حدود ۱۷ کیلومتر در ۱۰ کیلومتری غرب شهر در سطح زمین جاری
می شود.
- این قنوات که درصد بالائی از اراضی را مشروب می سازند، متأسفانه مورد بی توجهی
قرار گرفته، بخصوص که بر اثر حفر چاههای عمیق و نیم عمیق بر مقدار آب دهی آن لطمه وارد
آمده است. همچنین سیل بندهائی را که در حکم ذخیره آب زمستانی عمل می کرد و مورد تغذیه
قنوات بودند، مورد هجوم قرار داده از بین برده اند.

دیباجه شناخت کرون:^۱

کرون،^۲ یکی از نه بلوک قدیمی ناحیه اصفهان، حد شرقی آن از ۸ کیلومتری شهر نجف آباد شروع و در ۸۰ کیلومتری در حد غربی به دالان کوه و فریدن منتهی می گردد. این ناحیه از شمال با کرون علیا یا عربستان و از جنوب نیز با فریدن همسویی دارد.

اراضی کرون توسط قنوات، چاههای عمیق و دو رود «مرغاب» که در شمال روستای عسگران از دالان کوه سرچشمه می گیرد و رود «ورازجرد» که از نزدیکی روستای مبارکه می جوشد مشروب می گردد.^۳ رود مرغاب بتازگی با احداث کانلی توانسته در آبرسانی اراضی تحت پوشش مؤثرتر باشد. گذشته از این سدی در محل روستای خمیران بر روی این رود در حال احداث است که می تواند از هرزآبهای زمستانی و سیلابها جلوگیری نموده و با ذخیره آن

۱ - سید عبدالحجت بلاغی نویسنده تاریخ نائین (مدینه العرفا) - جلد دوم، چاپ ۱۳۶۹، ص ۲۳۵ به نقل از صاحب منتخب التواریخ می نویسد: (درفوائدالرضویه محدث قمی فرموده که شخصی از اهل کرون که قریه‌ئی است ازقرای اصفهان حمال حضرت رضا (ع) بود، در سفری که تشریف می آورد به خراسان. چون خواست آن حمال مراجعت کند، عرض کرد: یابن رسول الله مرا شرافت ده به چیزی از خط خود که من تبرک جویم باو و این مرد ازعامه بود. پس حضرت نوشته‌ئی به او مرحمت فرمود و در او نوشته بود «کن محبالآل محمد (ص) وان کنت فاسقاً ومحباً لمحبیهم وان کانوا فاسقین» و در آخر آن مکتوب شریف است. «قال ابوذر رضی الله عنه قال رسول الله یا اباذر اوصیک فاحفظ لعل الله ان ینعمک به، جاورالقبر و تذکر بها الآخرة، وزرها احياناً بالنهار ولاتزرها باللیل» (وگفته شده که این نوشته شریف الان نزد بعضی از اهل قریه کرون موجود است).

صاحب تاریخ نائین خط سیر حضرت رضا را ازاهواز تا سناباد (مشهد) به این طریق ترسیم می کند. اهواز، رامهرمز، بهبهان، کوه گیلویه، شلمزار، کروند، قهپایه، نائین، انارک، بیابانک، خور، راه کویر، سمنان، آهوان، دامغان، شاهرود، میامی. میاندشت، الحاک (الحق)، عباس آباد، سبزوار، نیشابور، ده سرخ، طرق، مشهد.

۲ - کرون را «کروند» نیز می گویند.

۳ - بعلت حفرچاههای عمیق در اطراف سرچشمه این رود، امروزه به شدت از مقدار آبدهی آن کاسته شده است.

در فصول آبخواهی، جوابگوی نیازهای آبی باشد. همچنین شبکه آبرسانی‌ای از سد زاینده‌رود در حال احداث است. برابر این طرح آب سد به منبعی بر گردنه سرخ، که در حد فریدن و کرون قرار دارد سرریز شده و از آنجا به دشت کرون سرازیر می‌گردد.

محصولات عمده کشاورزی این بلوک، بادام، انگور، حبوبات، سیب‌زمینی و صیفی‌جات می‌باشد و پوشش گیاهی مشتمل بر آن گزانگبین و کتیرا است که از سقف اقتصادی خوبی برخوردار می‌باشد.

مؤلف «نصف جهان فی تعریف الاصفهان» می‌نویسد: «باغستان زیاد در آن [کرون] هست. مشجر و معنّب آن زیاده و انگور آن که اکثر از قسم عسکری است و بنام مشهور است. لکن میوه‌های آن هیچ مثل میوه‌های ماربین وجی نیست. گندم و جو و بادام و تریاک و سایر حبوبات همه دارد.

... گندمش نهایت تعریف را دارد و بنام مشهور است»^۱.

شغل اکثر اهالی زراعت و بعضاً کارگری در کارخانجات اطراف و صنعت دستی آن در گذشته کرباس بافی و اکنون قالی بافی است که معمولاً توسط زنان صورت می‌گیرد.

کرون دارای مراکز مسکونی بزرگ و کوچکی می‌باشد که ذیلاً به آن اشاره می‌شود.

تیران: تیران مرکز بلوک کرون در تاریخ ۵۹/۱/۱۰ طی تصویب نامه شماره ۲۳۶ از شهرستان نجف آباد به بخش تبدیل شد. شهر تیران که بوسیله قبیله‌ای از اعراب بنام «تیم» بنا گردیده در ۲۰ کیلومتری غرب شهر نجف آباد واقع شده است. انواع محصولات کشاورزی خصوصاً انگور در آن بعمل می‌آید. خربزه آن در گذشته از لطافت و شیرینی خاصی برخوردار بود که به نقلی «در تمام ایران نیست»^۲. دکتر هینرش پروگش سابق‌الذکر نیز از خربزه‌ای بنام «دستنبو» در آن ناحیه نام می‌برد که «مزه و طعم خربزه‌های معمولی را [ندارد] ولی بوی آن زیاد است»^۳.

نجم‌الملک که در سال ۱۲۹۹ هـ. ق از این شهر گذشته می‌نویسد: تیران.... قصبچه‌ایست صاحب حصار و پنجهزار نفر جمعیت و قریب یکهزار باب خانه.... دارد.^۴

۱- محمد مهدی بن محمد رضا الاصفهانی، نصف جهان فی تعریف الاصفهان، ص ۳۱۵

۲- علی قلی خان بختیاری (سردار اسعد، تاریخ بختیاری، چاپ دوم، فرهنگسرا، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۳۲

۳- عبدالغفار نجم‌الملک، سفرنامه خوزستان، ص ۹

بنابر يك منبع قاجاری دیگر: «تیران مشتمل بریکهزار خانوار جمعیت رعیت بومی است که کمتر از آن مالکین جزوقصبه اند و بقیه خوش نشین، سه باب حمام و سه باب طاحونه و يك باب یخچال و سی باب دکاکین متفرقه لازمه و دیوایب کاروانسرای قافله انداز در این آبادی موجود است. سیم تلگراف و تلگرافخانه هم مرتسم و موجود است. شصت و پنج سرباز جزو فوج فریدن گرفته شده، میوه جات آن اندک ولی رزستان آن بسیار و به خارج حمل می شود. صنعت نساجی را نیز داراست.

اسفید واجان (رضوان شهر): در ۴۲ دقیقه و ۳۲ درجه عرض جغرافیایی و ۶ دقیقه و ۵۱ درجه طول جغرافیایی به ارتفاع ۱۸۸۰ متر از سطح دریا در غرب شهر تیران قرار دارد. اسفید واجان به انضمام قصبه اران شهر کوچکی را تشکیل می دهند. محصولات کشاورزی آن بادام و انگور است و دارای کارخانجات سنگبری متعددی می باشد.

عسگران: در حدود ۵۷ کیلومتری جنوب جاده نجف آباد به داران، در ارتفاع ۲۱۴۰ متری قرار دارد. روستای بزرگی است که اراضی آن از آب مرغاب مشروب می گردد. آرامگاه یکی از عرفا بنام سید سراء الدین - بابالنگر - در کوهپایه های جنوبی آن واقع شده است. مبارکه: در شمال راه شوسه نجف آباد قرار دارد. ملکی حاج میرزا هادی دولت آبادی بود و بر سر آن باطل السلطان برخورد پیدا کرد، چه که شاهزاده قصد داشت به عنف خریداری کند و میرزا حاضر نشد و مجبوراً در سال ۱۳۰۷ ه. ق به طهران عزیمت کرد.

ورپشت: روستای بزرگی است در حدود ۲۸ کیلومتری جنوب غربی جاده نجف آباد. جزء موقوفه «فاطمه نساء» بوده و قالی بافی آن معروف و از مرغوبیت خاصی برخوردار است. محمدیه: در کوهپایه های شمالی کرون قرار دارد. محصولات کشاورزی آن، سیب زمینی، سیب ترش، هویج، تره بار، گشنیز و جعفری و بادام می باشد. دارای امامزاده است بنام «امامزاده فاطمه» که در وسط روستا واقع شده است.

چشمه احمد رضا: روستائست نسبتاً آباد با امامزاده ای به همین نام که مورد توجه و اعتقاد مردم است.

کرد: در منتهی الیه ناحیه کرون و آغاز فریدن با ۵۳ دقیقه و ۳۲ درجه عرض جغرافیایی و ۴۷

۱- محمد حسن میرزا مهندس و علیخان مهندس، دوسفر نامه از جنوب ایران، تصحیح و اهتمام سید علی آل داود،

دقیقه و ۵۰ درجه طول جغرافیائی در ارتفاع ۲۳۰۵ متری قرار دارد. به کرد بالا و پائین منقسم می شود و جزء موقوفات «فاطمه نساء» محسوب می گردد.

سایر روستاهای کرون عبارتند از:

نسیم آباد، خمیران، دوتو، حسن آباد - علیا، سفلی و آبریزه - جعفر آباد، خرمنان، حسین آباد، قراتبه، گنهران، دولت آباد، کهریزگان، عزیز آباد، گلاب، آبگرم، بودان، قاسم آباد، جاجا، تندران، علی آباد، الور، خیر آباد، هومان، کوهان، مهدی آباد، تقی آباد، سوران - سیرون - شاهدان، نهضت آباد، حاجی آباد، همت آباد، افجان، دربند.

د بیاجه شناخت عربستان:

کرون علیا معروف به عربستان در شمال غربی شهرستان نجف آباد واقع شده است. این ناحیه از شمال و شرق به اراضی بایری متصل به بلوک برخوار و از جنوب به کرون سفلی و از غرب به خوانسار محدود میگردد.

عربستان احتمالاً جزء کانونهای اولیه خانواده های قبایل جنگی اعراب بوده است که پس از حمله به ایران در دره های سبز و خرم، بخصوص حوالی اصفهان سکنی گزیده اند. راه عبور از اصفهان به همدان و کرمانشاه، سابقاً از این محل می گذشته است. که با ایجاد راه شوسه در کرون سفلی، این راه اهمیت خود را ازدست داده و کلاً متروک گردیده است. اراضی آن بیشتر از قنات و چاههای عمیق مشروب میگردد. محصولات عمده کشاورزی آن غلات، بادام، سیب زمینی، توت، انگور، هلو، زرد آلو، خیار و خربزه و در گذشته پنبه و تریاک بوده است. پوشش گیاهی، بیشتر گیاهان نیمه صحرائی و گیاهان داروئی مانند گل گاوزبان، کتیرا و خاکشیر می باشد.

در حوزه صنایع، صنایع دستی آن قالی بافی، گلیم بافی و کرباس بافی بوده است که بجز قالی بافی، صنایع دیگر به فراموشی سپرده شده است.

صنایع ماشینی، شامل تولیداتی است که از کارخانجات و مؤسسات مختلف بدست می آید مانند: کفش، پیچ و مهره، نخ تاب، سیم تاب، تراشکاری، ریخته گری، سنگبری، جوراب بافی، رشته بری، ماکارونی، قالب سازی و گونی بافی.

شهرها و روستاهای این منطقه عبارتند از:

درجه

و ۶ دقیقه با ارتفاع ۱۹۶۰ متر از سطح دریا، از شرق به روستای حسنیجه و ارتفاعات چهارکوه و از غرب به گذار خاکستری، رحمت آباد و حسن آباد و از جنوب به کوههای بینحه و از شمال به چاههای سه برادر محدود میگردد. دارای آب و هوایی معتدل و ارتفاعات معروف آن «لاقرح» با ارتفاع ۲۴۱۰ متر و کوههای «بادامسوف» و «کافر» می باشد.

محصولات کشاورزی آن گذشته از جو، گندم، زرد آلو و هلو، زعفران می باشد که به تازگی کشت آن معمول گردیده و از مرغوبیت خاصی برخوردار است.

علویجه: باعرض جغرافیائی ۳ دقیقه و ۳۳ درجه و طول جغرافیائی ۵ دقیقه و ۵۱ درجه و ارتفاع ۱۸۵۵ متر در شمال غربی شهرستان نجف آباد قرار دارد. از نظر ذخایر معدنی دارای سرب، آهن و گچ می باشد و از جهت کشاورزی هلو و گندم آن معروف است.

علویجه دارای آثار دیدنی می باشد. از قبیل: ۱- غار سنگ ریز که در ۱۳ کیلومتری شرق علویجه قرار دارد. ۲- چاه امامزاده شمس الدین محمد که حدوداً ۲۵ متر در سنگ حفر شده است. ۳- چاه ترم که عمق آن هنوز مجهول می باشد. ۴- چاه چهارکوه که دارای پشته ایست که انتهای آن هنوز کشف نشده است.

اشن: جلگه ایست و معتدل، اراضی آن از قنات مشروب میگردد و محصولات آن غلات، حبوبات، سیب زمینی و انگور می باشد که شیر انگور آن معروفیتی ویژه دارد.

سایر روستاهای این منطقه عبارتند از:

گلدره، دماپ، خیر آباد، حسین آباد، خونداب، میرزا احسام، کوه لطف یا کلفت، علی آباد،

میرآباد.

دین و اندیشه های مذهبی:

بنا بر اقوالی پیش از بنای شهر نجف آباد، زرتشتیانی در کوهپایه های شمالی شهر زندگی می کرده اند که اینیه مخروبه دره های شمالی را که معروف به «غارگیری» می باشد به آنان نسبت می دهند، طبق آمار سال ۱۳۳۵ در حدود ۱۰۹۳ نفر زردشتی در این شهرستان زندگی می کرده اند. در سالهای گذشته تعدادی از پیروان یهودی و مسیحی - طبق آمار سال ۱۳۳۵ در حدود ۱۸ نفر یهودی و ۲ نفر مسیحی - در نجف آباد می زیستند که بعداً بتدریج آنجا را ترک و در سایر شهرها مسکن گزیده اند.

تراکم و پراکندگی جمعیت:

برابر اولین سرشماری ایران در آبانماه ۱۳۳۵ شمسی^۱، جمعیت کل شهرستان نجف آباد ۸۰۸۸۱ نفر بوده که از این تعداد ۴۰۸۴۷ نفر مرد و ۴۰۰۳۴ نفر زن قید گردیده است. طبق همین سرشماری در ۴ واحد نفوسی که از ۵۰۰۰ نفر بیشتر جمعیت دارد ۴۸۵۲۱ نفر و در ۶ واحد از ۱۰۰۰ نفر الی ۵۰۰۰ نفری ۸۵۹۷ نفر و در ۱۲ واحد از ۵۰۰ الی ۱۰۰۰ نفری ۱۰۶۵۵ نفر و در ۲۹ واحد ۱۰۰ الی ۵۰۰ نفری ۹۳۹۷ نفر و در ۱۴ واحد ۴ الی ۱۰۰ نفری ۶۳۳ نفر ساکن بوده اند. برابر داده های آماری مردان ۱/۱٪ از زنان بیشتر هستند.

نتایج سرشماری نجف آباد در آبانماه سال ۱۳۳۵

شهر، ده، سایر نقاط مسکونی	مرد و زن	مرد	زن
جمعیت کل حوزه سرشماری نجف آباد	۸۰۸۸۱	۴۰۸۴۷	۴۰۰۳۴
نقاطی که از پنجهزار نفر بیشتر جمعیت دارند			
نجف آباد	۳۰۴۲۲	۱۵۲۸۲	۱۵۱۴۰
علویجه	۶۸۰۲	۳۳۳۸	۳۴۶۴
دهق	۶۰۷۵	۳۰۹۸	۲۹۷۷
تیران	۵۲۲۲	۲۶۸۷	۲۵۳۵
نقاطی که کمتر از پنجهزار نفر جمعیت دارند			
آبگرم	۴۱۳	۲۲۳	۱۹۰
اران	۱۱۸۰	۵۷۳	۶۰۷
اسفید و اجان	۱۸۳۲	۸۳۸	۹۹۴
اشن	۱۵۹۷	۸۷۳	۷۲۴
افجان	۶۴۹	۳۳۴	۳۱۵
اکبر آباد	۴	۲	۲
الور	۴۹۱	۲۵۴	۲۳۷

۱- به جهت توزیع کوپن نان، قند و شکر و پارچه، در سال ۱۳۲۰ سرشماری انجام گرفت که از مبنای علمی

صحیحی برخوردار نبود.

۲۱۱	۲۴۸	۴۵۹	بودان
۱۰۱	۱۰۵	۲۰۶	تقی آباد
۱۷۲	۱۴۹	۳۲۱	تندران
۲۲۱	۲۰۱	۴۲۲	جاجا
۱۱۵	۱۲۱	۲۳۶	جعفر آباد
۳۵۰	۳۷۱	۷۲۱	جلال آباد
۲۹۴	۲۷۲	۵۶۶	چشمه احمد رضا
۳۹۹	۳۷۷	۷۷۶	حاجی آباد
۴۰۹	۴۴۵	۸۵۴	حسین آباد
۶۵	۶۵	۱۳۰	حسین آباد شاهدان
۱۱۳	۱۰۰	۲۱۳	حسن آباد علیا
۱۴۴	۱۴۸	۲۹۲	حسین آباد کرون
۱۲۵	۱۷۰	۲۹۵	حسن آباد آبریزه
۲۰۴	۱۹۰	۳۹۴	حسن آباد وسطی
۱۹۰	۱۸۶	۳۷۶	خرمنان
۷۳	۹۰	۱۶۳	خمیران
۶۰۹	۶۰۱	۱۲۱۰	خونداب
۳۱۶	۲۹۶	۶۱۲	خیر آباد
۱۵۲	۱۶۴	۳۱۶	خیر آباد کرون
۲۸۵	۳۰۹	۵۹۴	دره بید
۴۴۰	۴۲۸	۸۶۸	دماب
۱۱۷	۱۲۴	۲۴۱	دوتو
۲۶۲	۳۳۰	۵۹۲	دولت آباد
۲۸	۲۶	۵۴	سفید نهال
۱۸۴	۱۹۷	۳۸۱	سوران
۱۹	۱۲	۳۱	شاه آباد
۴۰۹	۴۴۲	۸۵۱	شاهدان

۷	۷	-	شمس آباد
۴۳	۲۱	۲۲	عباس آباد
۵۲۵	۲۸۰	۲۴۵	عزیز آباد
۱۵۰۵	۷۶۹	۷۳۶	عسگران
۴۵۹	۲۲۰	۲۳۹	علی آباد
۳۰۱	۱۶۹	۱۳۲	علی آباد عربستان
۱۱۹	۶۶	۵۳	فضل آباد
۲۹۴	۱۵۵	۱۳۹	قاسم آباد
۱۳۶	۷۷	۵۹	قره تپه - قراتپه
۴۷۲	۲۳۶	۲۳۶	قلعه ناظر
۶۲	۳۱	۳۱	قمشلو
۵۹۹	۳۲۵	۲۷۴	قهریز
۴۴۶	۲۲۴	۲۲۲	کرد علیا
۵۷	۳۳	۲۴	کلفت
۵۲۸	۲۸۳	۲۴۵	کرد سفلی
۳۵۰	۱۷۰	۱۸۰	کوهان
۸۲	۴۴	۳۸	گلاب
۳۵۶	۱۹۱	۱۶۵	گلدره
۷۱۲	۳۸۸	۳۲۴	گنهران
۵۷	۳۰	۲۷	مادرشاه
۴۱۵	۲۲۱	۱۹۴	مبارکه
۶۴۰	۳۳۰	۳۱۰	محمّدیه
۹۱	۵۵	۳۶	مزرعه حسام آباد
۸	۶	۲	مزرعه کاظم آباد
۱۹	۱۵	۴	مزرعه چیت آباد
۴۷	۲۷	۲۰	مرغک
۵۷۰	۲۹۵	۲۷۵	ملك آباد

جنگ از قبیل خوزستانیها و معاودین عراقی و همچنین افاغنه و کارگرانی که در سالهای اخیر جذب کارخانجات پیرامون گشته‌اند را نیز نباید نادیده گرفت.

جاذبه شهر نجف آباد در جلب مهاجرین بیش از سایر واحدهای نفوسی منطقه بوده است چنانچه جمعیت ۳۰۴۲۲ نفری شهر در عرض ۳۰ سال به سقف ۱۲۹۰۵۸ نفر می‌رسد که حاصل این پذیرش بنیان شهرک محله‌هائی چون یزدانشهر، امیرآباد، فیروزآباد، شیخ‌آباد، ویلاشهر (منتظریه) بوده است.

بنابر منابع قاجاری، جمعیت شهر نجف آباد پیرامون سالهای ۱۲۵۶ الی ۱۲۹۹ هـ. ق ۲۰۰۰۰/ نفر تخمین زده شده است. بنابراین در عرض ۷۶ الی ۱۱۹ سال - تا سال ۱۳۳۵ - چهاربرابر یعنی ۱۰۴۲۲ نفر به جمعیت این شهر افزوده گردیده است. روند کند رشد جمعیت را در این سالها بیشتر می‌توان معلول قحطی آذوقه که در سالهای متناوبی منطقه اصفهان را تهدید و مورد هجوم قرار داد و همچنین عدم رعایت بهداشت عمومی دانست. چنانچه از قحطی سال ۱۲۸۸ هـ. ق که معروف به قحطی «آدم‌خوری» می‌باشد تا سال ۱۳۳۶ معروف به سال قحطی شیخ‌الاسلامی در حدود ۸ بار قحطی و گرانی اجناس منطقه را مورد تجاوز قرار می‌دهد. که در نجف آباد «مردم در نتیجه خوردن سبزیجات و علفهای بیابانی تلف می‌شدند.»^۱ پاینده در «قدمگاه شهرک‌نن»، تصویری از این قحطی زدگیها را به نمایش می‌گذارد. «... بچه چند ساله را ربوده بودند در محله بالا... بعد مقداری استخوان یافته بودند اما کجا، پوست سبز بادام را خورده بودند. پوست خشکیده سخت که خر به زحمت می‌خورد، شکم را پر می‌کرد. سوزش گرسنگی را خاموش می‌کرد اما بدنبال آن دل‌دردهای سخت بود و اسهال خونی و مرگ. نزدیک خرمن خطر بیشتر شد. گرسنگان به کشتزارها هجوم بردند. هنوز جوها سبز بود. خوشه‌های نیم‌رس را با دارس می‌بلعیدند. خیلی زود خطر نمایان شد، روده‌ها دارس‌زده ورم می‌کرده و مرده چندان فزون شد که گور و کفن اکسیر شد. سیدبنی بر منبر گفته بود، مردگان را بی‌کفن در گور کنند و چند تا را در یک گور...»

... معلوم شد روزها از جلوی خانه ما نعل جمع می‌کنند. راه مزارع جواز آنجا بود و جو خوردگان روزهای پیش آنجا می‌افتادند و ساعتی بعد به گورهای جمعی منتقل می‌شدند... خانه‌روبروی ما که در انتهای دالانی تاریک نهان بود، بگفته مادرم از بیست و چند زن و شوهر و بچه و پیر که در آن بود یکی نمانده بود. وای شگفتا که در آن رواج بازار مرگ، تنها مرده‌شوی شهرک‌نن از گرسنگی مرده بود.»

گذشته از قحطی های مداومی که هرباره مردم را تهدید می نمود و گاه می شد که از بار سیاسی نیز تهی نبود، از امراض واگیردار و کشنده ای که هرچند بار روی می نمود نباید غافل بود. سالهای ۱۳۱۹ و ۱۳۲۱ هـ. ق معروف به سال وبائی از سالهای فراموش نشدنی است که حیات بسیاری را به یغما برد.

جمعیت و خانوار شهرستان نجف آباد برحسب تقسیمات کشوری در مهرماه ۱۳۶۵

شرح	جمعیت	مرد	زن	خانوار
شهرستان نجف آباد	۲۵۲۰۹۹	۱۳۰۸۰۵	۱۲۱۲۹۴	۵۲۲۱۹
ساکن در نقاط شهری	۱۵۳۱۸۶	۷۹۲۸۶	۷۳۹۰۰	۳۲۳۹۰
شهر تیران	۱۰۹۵۵	۵۷۹۲	۵۱۶۳	۲۵۹۳
شهر دهق	۷۶۹۰	۴۰۱۷	۳۶۷۳	۱۵۳۷
شهر علویجه	۵۴۸۳	۲۷۵۷	۲۷۲۶	۱۳۶۴
نجف آباد	۱۲۹۰۵۸	۶۶۷۲۰	۶۲۳۳۸	۲۶۸۹۶
ساکن در نقاط روستایی	۹۸۹۱۳	۵۱۵۱۹	۴۷۳۹۴	۱۹۸۲۹
تیران	۱۳۳۵۹	۶۸۹۲	۶۴۶۲	۳۰۶۲
کرون	۳۸۱۹۸	۱۹۶۷۷	۱۸۵۲۱	۷۳۲۸
دهق	۸۱۹۰	۴۲۶۳	۳۹۲۷	۱۵۶۷
علویجه	۲۸۲۸	۱۴۹۳	۱۳۳۵	۵۳۳
حومه	۳۶۳۴۳	۱۹۱۹۴	۱۷۱۴۹	۷۳۲۹

برساس آخرین داده های آماری (به نقل از رساله گزارش جامع از شهرستان نجف آباد، منتشره فرمانداری این شهرستان)، نجف آباد دارای ۳۱۷۴۶۳ نفر جمعیت می باشد، که از این تعداد ۲۰۹۷۵۶ نفر در مناطق شهری و ۱۰۷۷۰۷ نفر در نواحی روستایی ساکنند. از تعداد ساکنین شهری، ۱۸۰۰۶۵ نفر در شهر نجف آباد، ۱۴۲۶۲ نفر در تیران، ۹۷۰۰ نفر در دهق و ۵۷۲۶ نفر در شهر علویجه اقامت دارند.

داده‌های نفوسی سرشماری سال ۱۳۶۵ در نجف آباد

آبادی	تعداد خانوار	کل جمعیت	جمعیت ۶ ساله و بیشتر	جمعیت باسواد	جمعیت شاغل
بخش تیران					
دهستان تیران	۳۰۶۲	۱۳۳۵۴	۱۰۵۴۳	۶۸۹۹	۴۰۱۴
اران	۳۱۳	۱۴۰۶	۱۱۲۵	۸۵۲	۲۹۱
اسفیدواجان	۶۸۲	۲۷۸۱	۲۲۸۷	۱۴۸۱	۷۰۸
جاجا	۱۰۳	۴۲۴	۳۴۸	۲۳۱	۱۲۴
حسن آباد آبریزه	۲۱۲	۹۸۹	۷۵۵	۴۶۱	۲۵۷
خرم آباد	۴	۲۰	۱۵	۹	۶
رحمت آباد	۳	۳	۳	.	۳
سنگبریه‌های حاجی آباد	۴۵	۴۵	۴۵	۱۸	۴۵
شاهدان	۴۵۱	۲۱۷۷	۱۶۵۲	۱۰۶۱	۵۷۸
شهریار	۱	۱	۱	.	.
عزیز آباد	۲۰۱	۹۷۲	۷۳۶	۵۳۰	۳۰۹
عشق آباد	۲	۲	۲	۱	۲
علی آباد	۲	۶	۶	۲	۵
فضل آباد	۳۸	۱۵۷	۱۲۴	۷۵	۴۴
قره تپه	۳۸	۱۸۲	۱۵۰	۹۶	۷۰
قلعه ابراهیم خان	۴	۶	۶	.	۴
کوهان	۱۲۳	۵۴۷	۴۵۱	۲۸۶	۱۸۷
گروه صنعتی و معدنی فجر	۱	۳	۳	۲	۲
منطقه صنعتی اسفیدواجان	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۱۰
وریش	۸۱۹	۳۶۱۳	۲۸۱۵	۱۷۸۴	۱۳۶۰
دهستان کرون	۷۳۲۸	۳۸۱۹۸	۲۸۸۵۹	۱۷۲۴۴	۱۱۵۱۶
آبگرم	۱۷۶	۹۷۰	۷۰۹	۴۲۰	۲۵۵

۵	۸	۱۶	۱۸	۴	آسیاب قدیر
۴۰۵	۶۸۶	۱۱۱۹	۱۴۷۴	۲۷۰	افغان
۲۵۱	۴۲۸	۶۳۹	۸۴۳	۱۵۹	الور
۳۰۴	۵۳۷	۸۹۵	۱۱۷۰	۲۴۲	بودان
۲	۱	۲	۲	۱	بیس دم
۱۱۷	۱۵۷	۳۲۲	۴۲۷	۸۱	تقی آباد
۳۱۹	۴۵۳	۶۸۱	۹۰۶	۲۱۱	تندران
۲۰۸	۳۷۰	۵۵۲	۷۱۵	۱۴۰	جعفر آباد
۱۰	۱۰	۱۹	۲۴	۵	جوجو
۲	۲	۲	۲	۱	جوزک
۳۱۱	۵۳۴	۸۷۰	۱۱۳۶	۲۲۴	چشمه احمد رضا
۱۷۳	۳۱۰	۴۸۱	۶۴۰	۱۲۸	حسن آباد علیا
۲۴۹	۵۱۱	۸۲۰	۱۱۱۱	۲۰۹	حسن آباد وسطی
۲۳۵	۳۲۲	۶۷۱	۹۰۱	۱۷۶	حسین آباد
۴۹۲	۴۹۱	۹۴۴	۱۳۰۲	۲۱۹	خرمنان
۱۵۶	۲۶۰	۴۰۶	۵۴۵	۹۶	خمیران
۳۵۳	۴۱۹	۶۶۳	۸۶۲	۱۸۰	دره بید
۳۵۹	۵۴۴	۸۶۸	۱۱۶۶	۲۳۴	دوتوا احمد خلیج
۲۲۵	۲۳۲	۴۹۴	۶۵۱	۱۲۷	دولت آباد
۵۲۲	۱۰۵۸	۱۵۲۱	۲۰۱۳	۳۷۷	سوران
۲۵۲	۵۳۴	۷۹۳	۱۰۱۰	۱۷۲	سواران
۹	۷	۲۲	۲۹	۶	عباس آباد
۹۹۹	۱۶۰۲	۲۶۵۹	۳۵۴۵	۶۹۱	عسگران
۲۸۶	۴۳۰	۷۶۴	۱۰۵۱	۱۹۱	علی آباد کرون
۲	۱	۳	۳	۱	فتح آباد
۳۱۲	۴۸۵	۶۶۶	۸۹۵	۱۶۲	قاسم آباد
۲۸۵	۴۸۱	۸۳۷	۱۰۹۵	۲۲۵	قلعه ناظر

نگرشی بر بنیادهای تاریخی، جغرافیایی، اقتصادی و فرهنگی / ۶۵

۴۷۸	۷۵۴	۱۲۷۹	۱۷۳۶	۳۱۴	قهریزجان
۲۲۱	۴۸۶	۷۳۳	۹۷۴	۱۸۷	کرد سفلی
۴۱۱	۵۷۱	۸۵۲	۱۱۰۲	۱۹۵	کرد علیا
۷۷	۱۳۵	۲۰۷	۲۷۹	۴۳	گلاب
۴۴۰	۴۹۱	۱۱۴۸	۱۵۰۸	۲۹۸	گنهران
۲۷۲	۵۴۳	۸۷۵	۱۱۹۳	۲۱۰	مبارکه
۲	.	۲	۲	۲	محمدآباد
۶۱۳	۶۰۰	۹۴۸	۱۲۲۸	۲۵۲	محمّدیه
۲۸۱	۳۸۵	۷۴۶	۱۰۳۲	۱۹۳	مهدی آباد
۸۵۸	۱۰۴۰	۱۹۸۷	۳۵۵۸	۵۱۹	میرآباد
۳۳۰	۳۵۷	۷۵۲	۹۳۷	۱۸۵	نسیم آباد
۴۳۵	۵۸۹	۸۸۹	۱۱۶۲	۲۲۱	هومان
۱۱۳۱۹	۲۵۰۱۳	۳۶۰۴۲	۴۷۳۶۱	۹۴۳۹	بخش مرکزی
۸۲۳۵	۲۰۰۸۳	۲۷۵۳۵	۳۶۳۴۳	۷۳۳۹	دهستان حومه
۲۲	۵۰	۸۸	۱۱۲	۲۵	امامزاده
۴	.	۴	۴	۲	بی نظیر
۳۱۶	۷۱۶	۹۶۰	۱۲۸۵	۲۶۹	جلال آباد
۱۰۹۴	۲۶۵۳	۳۸۲۶	۴۹۸۷	۹۰۸	جوزدان
۴	۱	۴	۴	۴	چاههای بنیاد مستضعفین
۳۷۹	۹۴۲	۱۲۲۶	۱۵۸۰	۳۴۷	حاجی آباد
۲۳۰	۴۳۸	۶۶۴	۹۳۲	۱۸۴	سلطان آباد
۴۲	۹	۴۸	۴۹	۴۱	شاه آباد
۳	۱	۳	۳	۲	شاه ماهور
۲	۲	۲	۲	۱	شرکت سابیر
۳	۳	۴	۴	۱	شمس آباد
۱۹۴	۳۱۴	۵۱۵	۶۹۸	۱۳۵	فیلور

۴۲	۱۸	۴۲	۴۲	۱۴	قرارگاه پلیس راه
۱۰۷۷	۲۶۹۰	۳۴۹۴	۴۶۰۴	۹۱۰	قلعه سفید
۱۸۹۴	۴۶۰۲	۶۹۲۵	۹۱۲۳	۱۶۶۹	قلعه شاه
۱	.	۱	۱	۱	قمشلو
۱۱۳۷	۲۹۶۲	۳۹۰۵	۵۳۶۷	۱۰۵۹	کهریز سنگ
۳	۲	۳	۳	۳	مجتمع کارگاههای صنعتی
					نجف آباد
۷۱۰	۱۲۱۷	۱۸۳۶	۲۳۶۵	۷۱۲	ملك آباد
۱۰۵۱	۳۱۹۴	۳۶۶۰	۴۸۲۲	۱۰۲۶	مهدیه
۲۹	۷۰	۸۶	۱۱۷	۲۵	همت آباد
.	۲۳۹	۲۳۹	۲۳۹	۱	هنرستان کشاورزی
۲۴۳۲	۳۶۴۱	۶۲۸۹۰	۸۱۹۰	۱۵۶۷	دهستان دهق
۷۵۱	۱۱۶۶	۲۰۱۲	۲۶۶۶	۵۱۲	اشن
۴	۳	۹	۱۴	۳	جنت آباد
۶	۷	۱۳	۱۴	۲	چاه قاسم میرزایی
۵	۶	۷	۱۱	۱	چاه محمد علی طالبی
۵۲۳	۷۳۴	۱۳۶۳	۱۷۵۸	۳۳۴	خونداب
۳۲۹	۵۳۲	۹۱۸	۱۱۸۶	۲۱۸	خیر آباد
۳۶۹	۵۶۹	۹۴۰	۱۱۶۸	۲۳۴	دماب
۱۰	۷	۱۰	۱۰	۲	سنگبری دهق
۴	۷	۹	۱۳	۱	شنستان
۱۶۲	۲۱۳	۳۳۷	۴۳۰	۸۵	علی آباد
۲۲	۲۱	۳۶	۴۲	۷	کوه لطف
۲۳۶	۳۷۳	۶۱۵	۸۵۵	۱۶۲	گلدره
۹	۲	۱۷	۱۷	۵	مهدی آباد
۲	۱	۳	۶	۱	نظام آباد

۵۳۳	۲۸۲۸	۲۲۱۹	۱۲۸۹	۶۵۲	دهستان علویجه
۳	۲۰	۱۵	۹	۶	الهی آباد
۱۲۷	۶۰۴	۵۲۱	۲۸۵	۱۸۸	حسنیجه
۴۰۲	۲۰۲	۱۶۸۱	۹۹۴	۴۵۷	حسین آباد
۱	۲	۲	۱	۱	سرچاه

نجف آباد و انقلاب اسلامی:

نجف آباد، از همان آغاز در پروسه انقلاب اسلامی قرار گرفت. رهبران انقلابی که مضافاً رهبران مذهبی نیز بودند، کلاً از شاگردان امام خمینی محسوب می گردیدند که در رأس آنها آیت العظمی منتظری چهره شاخص شاگردان رهبری قرار داشت.

با قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، نجف آباد در جریان عظیم انقلابی افتاد و از آن پس بود که امضای بسیار از رهبران انقلابی - مذهبی این شهر که عمدتاً ساکن قم بودند، دریای اعلامیه ها، بیانیه ها و نامه های سرگشاده و همچنین تشکیلات سیاسی که در راستای انقلاب اسلامی بوجود آمده بود. نقش فعال و پویای آنان را نشانگر شد.

پس از قیام مذکور، نجف آباد به عنوان اعتراض به خشونت های رژیم، طی يك هفته دست به تعطیل عمومی زد و با تجمع در مسجد بازار این شهر سعی در افشاگری رژیم و بیان اعتراض خود نموده خواستار آزادی امام خمینی گردید. در بیست و سوم تیرماه یکهزار و سیصد و چهل و دو، آیت الله منتظری و حجة الاسلام ابراهیم امینی به عنوان نمایندگان جامعه روحانیت و مردم این شهر به همراه علمای سایر شهرستانها به تهران مهاجرت کردند، تا در ضمن پشتیبانی از حرکت و اعلام یکپارچگی، خواستار آزادی رهبری گردند.

بدنبال تبعید امام در سیزدهم آبان چهل و سه، اعتراض به گونه های مختلفی رخ نمود. مردم با تعطیل مراسم نماز جماعت و فرستادن طومار به سفارت ترکیه مراتب اعتراض و پشتیبانی خود را از قیام و رهبری اعلام داشتند. طلاب نجف آبادی مقیم قم طی تلگرافی به مقامات ترکیه از آنها خواستند که از امام خمینی به عنوان يك رهبر عالیقدر و مرجع تقلید اسلامی پذیرایی نمایند.

در پی اعلامیه‌ای که ظاهراً از سوی روحانیت مبارز اصفهان، مبنی بر اعتصاب و تعطیل سراسری منتشر شد، روز شنبه شانزدهم آبان چهل و سه، شهر نجف آباد یکپارچه شور و حرکت شد و به يك اعتصاب سراسری دست زد که موجبات نگرانی و وحشت رژیم را فراهم ساخت و از ساواک اصفهان خواستار معرفی دست اندرکاران و به اصطلاح محرکین گردید. طبق گزارش ساواک اصفهان «کلیه بازار اصفهان باز و وضع کاملاً عادی است، ولی بازار نجف آباد را بسته‌اند. مأمورین مربوطه برای شناسای محرکین و بازکردن بازار مشغول فعالیت هستند.»^۱ طبق گزارش دیگری «کلیه بازارها و روحانیون اصفهان در حال حاضر طرفدار شیخ حسینعلی منتظری هستند که وی اهل نجف آباد بوده ولی مدت مدیدی است در قم اقامت دارد.... پس از فوت آیت الله بروجردی، منتظری مقام علمی خود را حفظ کرد و وی از مقربان خمینی و حتی می‌توان گفت هم‌طراز اوست.»^۲ طی همان گزارش «کلیه بازارها و صد و هشتاد و دونفر طلبه نجف آباد، همگی طرفدار متعصب خمینی»^۳ خوانده شده‌اند.

روز سه شنبه سیزدهم مهرماه یکهزار و سیصد و چهل و چهار، رژیم امام را به اقامت در عراق مجبور ساخت. روحانیون نجف آباد طی تلگرافی به این مضمون، از انتقال وی به نجف اظهار خرسندی نموده و آرزو مند بازگشت وی به حوزه قم گردیدند.

متن تلگراف به این شرح است:

«مرجع تقلید شیعه حضرت آیت الله العظمی آقای خمینی مدظله العالی

انتقال حضرت تعالی از ترکیه به عراق تا اندازه موجب مسرت. ولی ملت ایران عموماً منتظر مراجعت حضرت تعالی به حوزه علمیه قم هستند، تا از افاضات و رهبریهای شما بهره‌مند گردند. امید است در آتیه بسیار نزدیک این موفقیت حاصل شود.»

حسینعلی منتظری - عباس ایزدی - ابوالقاسم حججی - غلامرضا حجتی - سید محمود مدرس - سید جواد سجادی - ابراهیم توسلی - اسدالله فتاح الجنان - سیدهادی طباطبائی - محمد علی صالحی - محمد حسین کاظمی - سید کمال حسینی - حسین بهرامی - سید جعفر طباطبائی - سید اکبر حسینی - سید حسن هاشمی - محمد جعفر رحیمی - محمد علی موحدی - سید حسن حسینی - غلامرضا داوری - سید

فخرهاشمی - حسین معزی - جعفر جعفری - الاحقر محمد استکی - سید ولی الله
موسوی - سید حیدر کاظمی - سید هاشم امانی - سید حسین هاشمی - الاحقر ابوطالب
مصطفائی - مهدی حسینی»^۲

آیت الله خمینی طی تلگرافی در ۲۱ شعبان ۸۵ - آذر ۱۳۴۴ - به پیام فوق جوابی بدین
شرح ارسال داشت.

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت ذی شرافت علماء اعلام و افاضل عظام شهرستان نجف آباد دامت افاضاتهم.
مرقوم محترم آقایان که رونوشت تلگرافی بود که مخابره نکرده بودند و حاوی عواطف
کریمه نسبت به اینجانب بود موجب تشکر گردید. تبعید اینجانب به ترکیه و از آنجا به عراق
موجب نگرانی نیست چون در راه ایفاء وظیفه و برای دفاع از احکام اسلام و مصالح مسلمین و
جلوگیری از نفوذ اجانب به ممالك اسلامی و دفع ظلم و ستمکاری صورت گرفت. امید است
حضرات اعلام بیش از پیش خود را برای تفانی در راه احکام مقدسه اسلام و استقلال و تمامیت
ممالك اسلامی مهیا و مجهز فرمایند و از پیش آمدهای ناگوار که در راه حق و حقیقت برای آنها
رخ میدهد هراس بخود راه ندهند. اینجانب در تحت قباب مطهرانه دین علیهم
صلوات الله والسلام توفیق عموم مسلمین و خصوص علماء اعلام و حماة اسلام را برای رفع فساد و
قطع ید اجانب از بلاد اسلام از خداوند تعالی خواستارم.

والسلام علیکم ورحمت الله

روح الله الموسوی الخمینی ۲

پس از درگذشت آیت الله حکیم در سال ۱۳۴۹ شمسی، علیرغم تبلیغات و دسیسه های رژیم
در جهت نفی مرجعیت آیت الله خمینی، چهار تن از رهبران مذهبی - سیاسی (حسینعلی
منتظری، ابراهیم امینی، نعمت الله صالحی نجف آبادی، عباس ایزدی) این شهر با انتشار
بیانه هایی مرجعیت و زعامت آیت الله خمینی را مورد تأیید و توصیه قرار دادند.

۱ - بررسی وتحلیلی از نهضت امام خمینی، جلد اول، ص ۵۸

۲ - سید حمید روحانی، همان کتاب جلد دوم، ص ۱۶۸

متون بیانییه‌ها به این شرح است.

باتوجه به مراتب علمی حضرت آیه‌الله العظمی آقای خمینی مدظله‌العالی و روشن بینی ومجاهدات معظم له صلاحیت ایشان برای مرجیت و زعامت عامه شیعه بنظر اینجانب محرز و ترویج و تعیین ایشان به صلاح اسلام و مسلمین است.

حسینعلی منتظری^۱

بسمه تعالی

صلاحیت مرجعیت عامه حضرت آیه‌الله العظمی آقای خمینی مد ظله‌العالی از قضایائی است که قیاساتهامعها و كالنار علی المنار والشمس فی راتقة النهار و تأیید و ترویج و تقویت معظم له وظیفه شرعی هر فرد مسلمان و علاقمند به اسلام و مصالح مسلمین است.

نعمت الله صالحی نجف آبادی

بسمه تعالی

حضرت آیه‌الله العظمی آقای خمینی دام ظله‌العالی واجد جمیع شرایط مرجعیت است و تقلید کردن از معظم له به صلاح اسلام و مسلمین است.

ابراهیم امینی

طی این سالها که سعی در سکوت و خفقان مردم گرفته شده بود. آیت الله منتظری بدنبال آزادی از زندان در بیست و یکم خرداد چهل و نه به نجف آباد تبعید گردید. با ورود وی جنبشی يك سوتر و پویاتر در منطقه پدید آمد. او با برپایی اولین نماز جمعه در سال پنجاه و يك به تلاش نوینی دست زد و طی خطبه‌های نماز مردم را با چگونگی حرکت رژیم آشنا ساخت. نماز جمعه که به يك کانون انقلابی بدل گشته بود، رژیم را به هراس انداخت و بناچار سعی کرد با ایجاد چند دستگی و تبعید آیت الله منتظری به طیس از انجام آن جلوگیری نماید.

در همین سالها انتشار کتاب شهید جاوید و مخالفت بعضی از مسئولین مذهبی بهانه مناسبی به دست رژیم داد که به سرکوب نیروهای طرفدار امام خمینی، خصوصاً در منطقه

نجف آباد و اصفهان دست بزند، و در این حرکت به زندان و تبعید بسنده ننموده بلکه سعی در مسخ شخصیتها نموده و با ایجاد جو اختلاف در اقشار مردم به بهره برداری بپردازد.

با ایجاد جو مناسب برای تلاش گسترده مخالفین رژیم، مردم نجف آباد نیز بپا خاستند و با تظاهرات و اعتصابات به کوششهای وسیعی دست یازیدند. تظاهرات ۱۹ آذر ۵۷ یکی از نمودارهای پرشور مردمی بود که به تقابل هولناک و خونین رژیم منجر گردید.

بدنبال تظاهرات روز یکشنبه نوزدهم آذر مصادف با تاسوعا، روز دوشنبه ۲۰ آذر - عاشورا - مردم نجف آباد دست به یک تظاهرات و راهپیمایی گسترده زده از میدان شهر به سوی مسجد امام - گورستان سابق شش جوبه - که در فاصله ۲ کیلومتری شرق مرکز شهر قرار دارد به پیش رفتند و ضمن فریاد شعارهای ضد دستگاه، حمایت خود را از انقلاب و تنفر خود را از رژیم اعلام داشتند. تظاهرکنندگان، در مسجد پس از شنیدن بیانات سخنرانان به نماز ایستادند. در همین روز مجسمه شاه توسط عناصر انقلابی به زیر کشیده شد.

فرود مجسمه عوامل رژیم را خشمناک و بر آن داشت که به یک تهاجم وسیع و همگانی، همراه با ایجاد هول و وحشت در شهر دست بزنند. رئیس شهربانی نجف آباد، «سرگرد ذوالفقاری، هنگامی که مردم مجسمه شاه را پایین کشیدند، گریه کرد و بلافاصله دستور کشتار مردم و آتش سوزی شهر را تلفنی از سرلشکر ناجی فرماندار نظامی اصفهان گرفت.»^۱

ساعت ۸ الی ۹ صبح روز دوشنبه ۲۱ آذرماه، تهاجمات ابتدائی شروع و از ساعت ۱/۵ الی ۲ بعد از ظهر، تهاجم خونین همراه با غارت و آتش سوزی، با کمک گروه ضربت ذوب آهن به فرماندهی سرگرد منصف پور، حکومت نظامی به فرماندهی ایرج امینی افشار، شهربانی نجف آباد به فرماندهی و معاونت سرگرد ذوالفقاری و سرگرد حسن زاده همراه با عواملی چون ابراهیم دادخواه معروف به ابرام قلعه‌ای و شکرالله کلانتر رئیس پاسگاه تیران آغاز شد. چند شب قبل از واقعه، یکی از مزدوران تعلیم دیده رژیم، در لباس روحانیت در یکی از دهات اطراف نجف آباد به منبر رفته و ضمن تقبیح رژیم و تأیید امام خمینی مزورانه به تحریف حکومت اسلامی می پردازد و اظهار می دارد: در خلافت عدل اسلامی که انشاء الله به رهبری امام خمینی بوجود می آید، زمینهای غصبی شما را می گیرند و اصولاً شاید مصلحت باشد شما از سرزمین خود مهاجرت کنید و...

فردای آن شب عده‌ای در لباس روستائی به ده ریخته و با تظاهرات ساختگی، بنای اعتراض را به حکومت اسلامی... که زمینهای آنها را می‌خواهد بگیرد، می‌گذارند و با آمادگی ذهنی قبلی عده‌ای را فریفته و به دنبال خود به شهر می‌کشند.^۱

تهاجم از میدان شهر شروع می‌گردد و نمازگذاران مسجد جامع مورد هجوم مأمورین مسلح و عده‌ای چماق‌دار قرار می‌گیرند. دلهره و وحشت تمامی شهر را فرا می‌گیرد. مهاجمین در کوچه و خیابان مردم را به گلوله می‌بندند و با شلیک رگبارهای متناوب جو خفقان ایجاد می‌کنند. متقابلاً عناصر انقلابی با چوب و کارد و کوکتل مولوتف و سه‌راهی - نوعی نارنجک دست‌ساز - به مقابله برمی‌خیزند. مأمورین تا غروب آبی از شلیک باز نمی‌مانند و تا ساعت ۸ الی ۹ بعد از ظهر به غارت و سوزاندن می‌پردازند. بسیاری کشته و مجروح می‌شوند. تعداد مجروحین و شهدا به اندازه‌ای بود که تا صبح روز چهارشنبه مضروبین در معابر باقی می‌مانند. یکی از مأمورین کشتار آن روز اعتراف می‌کند که «صد تیر فشنگ شلیک نموده است.^۲» تجاوز به حریم مردمی تا ظهر فردا چهارشنبه ادامه می‌یابد. در این دو روز لحظه‌ای صدای شلیک گلوله خاموشی نمی‌گیرد. آن‌چنان به کشتارهای جمعی پرداختند که زبان از بیانش عاجز است. کار بی‌شرمی و وقاحت را به آنجا رساندند که انسانهای آزاده‌ای که برای اهدای خون به بیمارستان رفتند به گلوله بستند.^۳

انسانها کشته شدند، خانه‌ها و مغازه‌ها به غارت رفتند و در آتش سوختند. دود و آتش از فراز اماکن بلند بود. هر عابری به تیری می‌غلطید. بازداشت‌های دسته‌جمعی شروع شد و بسیاری به بهانه‌های مختلفی توقیف گردیدند و زیر شکنجه قرار گرفتند.

شهدای واقعه در گورستان نجف آباد و بعضی در گورستانهای دهات اطراف مدفون گردیدند. مجروحین در بیمارستان نجف آباد و ثریا - کاشانی - اصفهان بستری گردیدند. گذشته از اینکه بسیاری نیز از ترس توقیف در منازلشان تحت درمان قرار گرفتند و از رفتن به بیمارستان خودداری نمودند. هرچند که گویا «تعدادی اجساد را مأموران به‌مراه پرده [بودند] زیرا کسانی که شب کشته یا زخمی شدند اکثراً وسیله کمپرسور به خارج حمل گردیدند»

۱- نشریه اخبار جنبش اسلامی، شماره ۸ پنجشنبه ۳۰ آذر ۵۷

۲- اطلاعات شماره ۱۵۷۹۴، ۷ اسفند ۵۷

۳- ازنامه آیت‌الله خادمی به آیت‌الله شیرازی بمناسبت وقایع اسفبار اصفهان و نجف آباد

بعضی از شهدای این فاجعه عبارتند از: سید مهدی اسماعیلیان، حسن پورمحمدی، محسن مانی، علی مردانی، علی کافیان، مهدی محمدی، غلامحسین حسینی، محمد جلالی، عبدالله طالبی، نصرالله صادقیپور، اصغر اناری، مهدی فتاح المنان، حیدر کاظمی، نصرالله محمدی، حیدر جعفری، محمد علی سلیمانی، طیبه خوشاوی، علی کرباسی، اسماعیل مردانی، مجید جمشیدیان، قربانعلی حقیقی نیا، غلامحسین احمدی

از مجروحین این واقعه: حسینعلی عرب، عبدالحسین حقیقی نیا، اسماعیل حق پرستی، عباسعلی کاظمی، احمد رضا کاظمی، عبدالعلی جعفری، اسدالله ایمانیان، جعفر انتشاری، محسن قیصری، علیرضا نوربها، حسن عرب، محمد علی ستاری، اسماعیل ولایتی، بیگم سرمدی، نصرالله آل داوود، ابراهیم عبداللهی، بتول ذاکری، علیرضا رستمی، عبدالرسول مهدیه، محمد علی مفتاح، علی زمانیان، جمال آیتی، حسین گلی، مهدی ترکان، محمد فاضل، میرزا حسین میرزائی، عزت صالحی، محمد نصراللهی، حسن قیصری، محسن ماری، امید قائمی، محمود کاظمی، محمد حسین پولادچنگ، حسین عسگریان، حبیب اللهی، احمد ناقوش، اسدالله ولایتی، ابراهیم حجتی، محمد فاتح، نجفیان

همچنین مغازه‌ها و منازل این افراد آتش سوزی و انهدام و غارت قرار گرفت.

عمده فروشی خواروبار یدالله اسماعیلی، سید ابراهیم قریشی، حسین آیتی، اصغر معین، نعمت‌الله یزدانی، لوازم خانگی فروشی رضا سیروس، لطفعلی ستاری، محمود معین، حیدرعلی ستاری، محمد علی یمانی، پورعزیزی، پارچه فروشی احمد معین، فتح‌الله ایزدی، جواد آیتی، لباس فروشی رجبعلی قنبری، صالحی، عبدالحسین حجتی، داروخانه دکتر صابری، دکتر ایزدی، قنادی محمد علی ایزدی، غلامحسین ایزدی، محمدجعفر معین، فرش فروشی غلامرضا - فریدون - یزدانی، نخ و ریسمان فروشی حسین نادری، حاج سید کاظم آیت، موتورسیکلت فروشی وثوقیان، آجیل فروشی مراد جبباری، کتابفروشی عبدالحسین کاویانی و فروشگاه کفش ملی شعبه بازار.

منازل آقایان، آقا حسن رضویان، دکتر محمدعلی ابوترابی، دکتر نعمت‌الله ایزدی، شیخ عباس ایزدی، محمود انتظاری، مصطفی نمازی، مرتضی آیت، اکبر ایزدی، یدالله اسماعیلی، مهندس علی ناظمی، اکبر ابوترابی، سید ابراهیم قریشی، صافی، علی مهدیه، احمد مهدیه و غلامعباس آخوندی.

در اربعین حسینی و تهاجم مذکور، حادثه ناگوار دیگری رخ داد که به «جریان

اربعین» معروف گردید. روز جمعه ۲۹ دیماه ۵۷، بمناسبت اربعین تظاهرات گسترده و عظیمی صورت گرفت. تظاهرکنندگان پس از اجتماع در میدان شهر به سوی استادیوم ورزشی تختی واقع در ۲ کیلومتری غرب مرکز شهر به راه افتادند و در آنجا به اقامه نماز پرداختند. پس از نماز درگیری خونینی بین عده‌ای از تظاهرکنندگان و بعضی از عوامل فریب‌خورده شهرک یزدانشهر که در واقعه ۲۱ آذر دخالت داشتند، رخ داد. که از طرفین بسیاری کشته و زخمی شدند.

جنگ تحمیلی

نجف آباد بار دیگر با آغاز جنگ، ظهور همیشه خود را در صحنه‌های انقلاب نشان داد و در تمامی عملیات نظامی نقش فعال و سرنوشت‌سازی را از خود کرد که نگاهی گذرا به آمار شهدا و مجروحین جنگی نشانگر چگونگی ایثار و شجاعت این مردمان همیشه قهرمان می‌باشد. آمار حدودی نشان دهنده بیش از ۴۰۰۰/ نفر شهید، ۵۶۰ نفر مفقودالامر، ۴۵۷/ نفر اسیر جنگی، ۴۲ نفر جانباز ۷۰٪، ۲۰۰۰/ نفر جانباز کمتر از ۷۰٪ و ۲۵۰۰/ نفر مجروح می‌باشد.



از چشم‌انداز تاریخ: و اشاره به جریان یاغیگری در این منطقه

در منابع تاریخی ذکری جسته و گریخته و به مناسبت‌های فرعی از نجف آباد شده است که از جهت ساختار تاریخی - اجتماعی راه به جایی نمی‌برد و ظاهراً در حد ارزش ذکری و یادی باقی می‌ماند، در اینجا به بعضی از اشارات نگاهی گذرا خواهیم انداخت.

رستم‌التواریخ در ذکر پهلوانان اواخر صفویه از شخصی بنام «قادر بیک نجف آبادی عرب» نام می‌برد که بنابه اقوال محلی بعدها به نادر افشار پیوسته و به جرگه سرداران سپاه او درمی‌آید. پس از تصرف اصفهان توسط افغانها، قاسم خان بختیاری با نیروی تحت امرش جهت نجات پایتخت از راه نجف آباد حرکت می‌کند که در بین راه مجبور به مقابله با افغانها می‌گردد. در سال ۱۲۴۷ هـ. ق فتح‌علی شاه در مسیر خود به اصفهان مدت پنج‌روز در نجف آباد توقف می‌نماید بنابه روایات محلی آقارحیم از بزرگان نجف آباد براساس اینکه وجود سرپرده شاهی در داخل شهر موجب نابسامانیها و تعدیاتی می‌گردد، خرگاه شاه را در خارج شهر در محلی موسوم به «دهکده» برپا می‌دارد. این حرکت موجب رنجش و خشم شاه قاجار شده و امر به کشتن دو تن از فرزندان آقا رحیم به نامهای آقاربیع و آقاصالح می‌دهد.

اصفهان از اواخر سلطنت فتح‌علی شاه دچار شورشها و برخوردهای خونی می‌شود. در سال ۱۲۵۳ هـ. ق آقا شفیع فرزند آقا رحیم مذکور به دستور خسروخان گرجی والی اصفهان دستگیر و به زندان می‌افتد. دستگیری آقا شفیع شورشهایی را باعث می‌گردد. از آنجا که چندی قبل محمد ابراهیم درچه‌ای کدخدای لنجان بدستور والی زندان و در حبس تحت شکنجه و یا به مرگ طبیعی در گذشته بود، حبس آقا شفیع این گمان را رشد داد که وی نیز به سرنوشت درچه‌ای دچار می‌گردد. وساطت بزرگان اصفهان از جمله میر محمد مهدی امام جمعه نه تنها در ره‌ایش آقا شفیع تأثیر نمی‌گذارد، بلکه بر فشار وی می‌افزاید، در نتیجه شورش عظیمی در می‌گیرد، بدنال این جریان محمد شاه قاجار، فرخ خان غفاری را جهت سرکشی و تحقیق

موضوع گسیل می دارد که با برکناری والی از حکومت اصفهان آرامش مجدداً باز می گردد. ظاهراً آقا شفیع توسط آقامحمدعلی پسرش و به کمک الوار نجف آباد - آقاشفیع یکی از دخترانش را به ازدواج بختیاری درمی آورد و عده ای از الوار بختیاری بعنوان رعیت های آقاشفیع در نجف آباد ساکن می شوند که محله «لرها» را بنیان می گذارند. - از حبس چهلستون نجات یافته و در مسجد شاه بست می نشیند.

در سال ۱۲۶۷ هـ. ق چراغعلی خان زنگنه کلهر از طرف امیرکبیر برای حکمرانی و قلع و قمع سرکشان حوالی اصفهان منصوب می گردد. کلهر جهت سرکوب علی میرزاخان فریدنی و آقامحمد گندمانی به همراه نجفقلی خان سلطان و ابوالقاسم خان سرهنگ از اصفهان به نجف آباد شتافته و بدون درگیری مسلحانه با توسل به حيله و نیرنگ نخست آقا محمد و سپس علی میرزا را در مقر خویش ننادگان فریدن دستگیر می نماید.

دراوج نابسامانی های سیاسی و اقتصادی اواخر قاجاریه و تسلط بریتانیا بر جنوب ایران، جنبشهایی رخ نمود که معمولاً تحت عنوان یاغیگری از آن نام برده می شود. ساختار جامعه شناسی یاغی از دیدگاه تاریخی قابل توجه و درخور اهمیت و کنکاش می باشد. یاغیان برانگیخته شدگانی از مظلوم ترین اقشار تحت ستمی هستند که در جامعه سکوت فریاد می زنند. گستاخی طغیان می یابند و علیه هر آنچه آنان را تحت فشار قرار میدهد حرکت می کنند. یاغی تمامی قوانینی را که اربابان قدرت برای دربند کشیدن مردم وضع نموده اند به سخره می گیرد و با شکستن آن بی اعتنائی خویش را به رخ باورهای ستم می کشد. این قیامها که اکثراً در آغاز با يك انگیزه شخصی پا می گرفت، بعداً جنبه عام تر و اجتماعی تری از خود کرده و طیف وسیعی را به خود اختصاص می داد.

سالهای پیرامون ۱۳۲۸ هـ ق سالهای قحطی ارزاق و اوج نابسامانی های سیاسی ایران است. نیروهای استعماری انگلیس و روس با بسط نفوذ خویش، در کلیه شئون اجتماعی و سیاسی و اقتصادی رخنه نموده بودند.

کتاب آبی گزارش می دهد که «قیمت ارزاق بالا رفته، برف زیاد باریده بود سرما و گرانی آذوقه از قرار مذکور فوق العاده موجب سختی و ناخوشی گردیده». «دراواخر اوت ۱۹۱۸ در نتیجه و با فقط در کرمان ۲۰۰۰ نفر تلف شد در اصفهان و اطراف آن مرگ و درماندگی حتی بدتر بود و گزارش شد که پست نه به شهر می رسید و نه خارج می شد، چون روستائیان اسبهای پست را خورده بودند.^۱» در منطقه اصفهان روز بروز «برعه دهاتیان که بدبختی آنها را به سرقت

و اداری نموده است افزوده می‌شود.^۲ «کارگزاران انگلیسی مدام از اینکه «تبعه دولت بهیه انگلیس» مورد هجوم و غارت قرار گرفته و کمپانیهای تجارتی در معرض دستبرد واقع شده‌اند گزارشگرند و گله‌مند. وقوع این سرقتها نه فقط تجارت انگلیس را فلج نموده بلکه متضمن خسارات عظیمه به تجار انگلیسی و کمپانیهای بیمه انگلیسی است و این استعمار و عوامل آنرا به وحشت می‌اندازد.

شورشهای محلی مانع آرامش خاطر چپاولگران استعمار می‌گردد. توجه یاجیان در اینکه کاروانهایی را که متعلق به انگلیسها و اروپائیان است بر بایند قابل توجه می‌باشد. کتاب آبی می‌نویسد «صد و هشتاد بار از امتعه‌هایی که برای کمپانی‌های اروپائی به تهران حمل می‌شوند وارد کاشان شدند و اتباع نایب حسین به محض اینکه دانستند که آنها برای اروپائیان حمل می‌شوند بکلی غارت کرده‌اند».^۳

توده‌های بی چیز روستائی که از فشارهای گوناگون کارگزاران حکومتی و گرفتاریهای چند سویه‌ای چون، مالیات گزاف، فشار خوانین محلی، قحطی و امراض بنیان کنی چون وبا ذله شده بودند. راهی جز پیوستن به صفوف شورشیان نمی‌یافتند.

در این اوضاع نابسامان که ایران در اشغال متجاوزین قرار گرفته بود و خوانین بختیاری که از آغاز مشروطیت و کسب قدرت در دولت مرکزی توان بیشتری یافته بودند نیز از هرسو در این منطقه بغارت و چپاول و آزار دست یازیده و «منتظر پیش آمد بودند که ببینند فتح با کدام طرف و لیره از کجا بیشتر می‌رسد.» «رضاخان جوزدانی» «بیرقی بلند» کرد و به گفته سردار ظفر با «مردم ارازل گرسنه دور او جمع شدند.»

رضا خان جوزدانی یا «رضاجوزونی» در سال ۱۳۲۹ قمری - ۱۲۹۰ شمسی - بدنبال تصرف محل انجمن ولایتی و عمارت عدلیه اصفهان توسط مردم، از زندان گریخت و از آن پس منشأ برخوردها و درگیریهای شد که عرصه را بر متجاوزین جنوب و حکومتهای محلی و خوانین بختیاری که مالک الرقاب منطقه اصفهان و چهارمحال گردیده بودند تنگ کرد.

۱ - بکوش احمد بشیری، کتاب آبی - گزارشهای محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه

ایران، چاپ دوم، نشر نو، تهران، ۱۳۶۷

۲ - کتاب آبی، بکوش احمد بشیری، جلد ۴، نشر نو، ۱۳۶۳، ص ۹۵۸

۳ - کتاب آبی، جلد ۷، ص ۱۶۰۳

سالهای ۳۵ تا ۳۷ هـ ق سالهای اوج وافول قدرت جوزدانی بود. نفوذ و سلطه قدرتمند وی باعث هراس و وحشت حکام گردید و از این روی بود که در حکومت امیر مفخم و مرتضی قلی خان بختیاری نایب الحکومگی جوشقان را به وی پیشکش کردند که این خود باعث بسط قدرت وی گردید.

عصیان و ناامنی که وی در راهها بوجود آورد و کاروانها را از حرکت باز ایستانید مرکزبان را بر آن داشت تا وی را تحت فشار قرار دهند. به همین جهت در اوایل سال ۱۳۳۲ با يك صد سوار به کاشان عزیمت نمود و به نایب حسین و پسرش ماشاء الله خان کاشی پیوست. بعداً از وی جدا شده و باز در حوالی اصفهان به عملیات خود ادامه داد. او با برخورداری از حمایت بزرگان و رجال محلی، قدرت و توان زاید الوصفی بهم زد. چنانچه حکام از دفع وی ناتوان گردیدند به گونه ای که هر روز کاروانی مورد دستبرد قرار می گرفت و عرصه را بر انگلیسیها و کمپانی های تجارتی فراوانشان تنگ کرد. توده های به چیز روستایی که از فشارهای مختلف کارگزاران حکومتی زله شده بودند بدو پیوستند تا از مهلکه بدبختی بربهند.

یحیی دولت آبادی در «حیات یحیی» اشاره ای دارد که «[اصفهان] اختیار آتش در دست یاغیانی جوزانی بود که هنوز هم جنوب این شهر در تحت قدرت آنهاست. رضاخان و جعفر قلی که از مردم آنجا هستند. به دولت یاغی شده اند و از مسافرین باج راه می گیرند و فتنه جوین شهری هم با آنها بی رابطه نمی باشند».^۱

یکسال پس از آغاز جنگ بین الملل اول، در سال ۱۳۳۴ قمری، در پی حرکت قشون روس به سوی تهران، آزادیخواهان که در معرض خطر قرار گرفته بودند از تهران خارج شده و به سوی قم و اصفهان حرکت نمودند.

حرکت روسها به سوی تهران و زمزمه تغییر پایتخت از تهران به اصفهان و مهاجرت آزادیخواهان جوشی را در مناطق جنوبی تحت سلطه انگلیسیها موجب گردید. این جوشش در اصفهان از بار بیشتری بهره مند گردید. آزادیخواهان و سران حزب دمکرات اصفهان با همکاری و همراهی حاج آقا نورالله و محمد علی کلباسی و سایر علما در پی کمک به مهاجرین و آماده سازی حرکت و استقبال از شاه جوان، احمد شاه قاجار برآمدند و سعی کردند تا با فراهم آوردن نیروئی مسلح به مقابله با روسها برخیزند. به همین جهت از ماشاء الله خان و رضاخان

۱ - یحیی دولت آبادی، حیات یحیی،

جوزدانی که نیروی فراهم آمده‌ای بودند مدد گرفتند. ماشاءالله خان و رضاخان به همراه سردار محیی رشتی به طرف قم حرکت کردند و درعلی آباد قم درانتظار دستورکمیتة دفاع ملی که در قم به منظور تشکل مهاجرین و نیروهای مجاهد تشکیل شده بود توقف نمودند. آنان پس از دو روز که اطلاعی از کمیتة نرسید به سوی عسگرآباد عزیمت نمودند و منتظر شاه و همراهانش گردیدند. رضاخان در عسگرآباد با روسها به مقابله برخاست و تلاش زیادی نموده با وجود کشتاری از آنان کاری از پیش نبرد. مهاجرین که پیش روی روسها را مشاهده نمودند به اصفهان هجرت کرده و با آگاهی از تجمع آزادخواهان ایرانی در کرمانشاه، از راه نجف آباد و بروجرد رهسپار آن منطقه شدند.

روسها به طرف اصفهان حرکت کردند و بانزدیک شدن روسها سردار اشجع بختیاری حکمران اصفهان به همراه سایر بختیارها اصفهان را به قصد چهارمحال تخلیه کرد. مگر بی بی مریم (مادر علیمردان خان بختیاری که در سال ۱۳۰۸ شمسی برضد دولت وقت قیام کرد و در ۲۷ تیرماه ۱۳۰۸ شهر کرد را تصرف نمود و بدنبال درگیری با نظامیان تسلیم شد و بلاخره در ۱۲ آذرماه سال ۱۳۱۳ تیرباران گردید.) که از خروج خودداری نمود و باعث قوت قلب اهالی اصفهان شد. روز جمعه ۱۲ جمادی الاول سال ۱۳۳۴ یمین السلطنه که از طرف روسها به حکومت اصفهان منصوب شده بود لیکن با وجود بی بی مریم از اظهار حاکمیت اباداشت از خارج شدن بی بی از شهر استفاده کرد و جشن حکمرانی گرفت که غفلتاً رضاخان و چراغعلی خان سردار صولت و جعفرقلی چرمهینی با پانصد سوار و همراهی قنسولخانه آلمان به شهر حمله کرده و دارالحکومه و ادارات دولتی را متصرف شدند و سعی نمودند که از افتادن شهر به دست روسها جلوگیری نمایند ولی دو روز بعد سپاه روس طی جنگی بر رضاخان و یارانش تسلط یافته و شهر را از تصرف آنان خارج ساختند. باتصرف اصفهان توسط روسها، آزادخواهان و علما مجبور به پناهنده شدن به نقطه امنی چون بختیاری گردیدند. با ورود روسها یمین السلطنه فرزند ظل السلطان در حکومت مستقر گردید و رضاخان و سایر متصرفین قبلی شهر به طرف بختیاری گریختند. «فن کاردرف» شارژدافر آلمان نیز بدوراز هنگامه به ضرغام السلطنه بختیاری پناهنده گردید و پس از چندی در روستای «سروشجان» به نزد بی بی مریم که از سوی امپراطور آلمان لقب «سردار مریم» گرفت شتافت. در آنجا با تشویق عده‌ای از خوانین جوان بختیاری از قبیل سردار معظم و سالار مسعود تصمیم حمله به شهر اصفهان گرفته شد. به چراغعلی خان هم اطلاع دادند که با سوارانش به طرف اصفهان عزیمت نماید. بین سواران چراغعلی خان دریک فرسنگی اصفهان

نبرد با سالدانهای روس در گرفت و چراغعلی خان مجبور به عقب نشینی شد. آنگاه سواره نظام روس برای مقابله با کاردرف و همراهانش متوجه نجف آباد و سوران کرون شدند. در این نقطه اخیر جنگ سختی بین طرفین روی داد.

سپاه بختیاری به سرکردگی بی بی مریم و مصطفی قلی خان پسرش و به راهنمایی شارژ دافر آلمان با عده ای دویست نفره حرکت کردند و روستای عزیز آباد کرون را تصرف نمودند. در نیم فرسنگی عزیز آباد جنگ شروع شد. در جنگ سه روزه ای که انجام گرفت بختیارها رشادت زیادی به خرج داده و مدام روسها را عقب می نشانند و تا نجف آباد فراری می دادند، ولی روز سوم که سپاه روس به دو اراده توپ شنیدر مسلح شد، بختیارها از توان افتادند و با وجود تلفات زیادی که متوجه روسها نموده بودند به سوی موسی آباد گریختند. روسها متعاقباً تا موسی آباد بدنبال آنان تاختند و بسیاری از بنه داران و ماندگان را کشتار نموده و به اصفهان مراجعت کردند. مهاجرین هم از دیگر سو به حرکت در آمده و خوانین بختیاری و رضاخان و جعفرقلی را تحریک به جنگ با روسها و تصرف اصفهان می نمودند.

کسروی در یاری رسانی یاغیان به مهاجرین می نویسد: «چراغعلی خان و جعفرقلی و رضاجوزانی نیز هریکی بادرسته خود پیش آمده و بنام ایرانیگری یآوری به کوچندگان نمودند.» از مهاجرین معروف مقیم بختیاری که تلاش بر این حرکت داشت وحید دستگردی بود که در یادداشتهای خود به این رشته تلاشها اشاره می دارد، هرچند موفقیتی کسب نمی کند و رضاخان که خود یکی از مصادر امور است از یاری کوتاهی می نماید و نمی پذیرد. وحید می نویسد: «سه شنبه ۲۲ شوال از سفید دشت به عزم چرمهین و دیدن (جعفرقلی خان و رضاخان) حرکت کردم و مقصود این بود که آنها را با شارژدافر و بعضی خوانین بختیاری همراه ساخته برای تسخیر اصفهان حرکت بدهم. از تنگ رنجیره گذشته وارد چرمهین شدم.....»

شب را منزل (جعفرقلیخان) مانده با او مذاکره کردم و مساعد بود فردا حرکت کردم (بقلمه لای بید) منزل (رضاخان) وارد شدم و شب با رضاخان مذاکرات زیادی نموده عقیده او این بود که به این ترتیب نمی شود اصفهان را گرفت چون خاندان بختیاری مطیع یک نفر نیستند و با قشون نظامی هم به طریق حمله نمیتوان جنگ کرد. اگر همه حاضر شوند که اطاعت از (رضاخان) کنند نقشه حمله شهر را از چند طرف کشیده و روسها را خارج سازند و این مسئله ممکن نیست.

(رضاخان) قول شرکت نداد و مکتوبی هم به (حاج آقا نورالله) نوشت که صلاح نیست آقا با سپاه بختیاری حرکت کند...»^۱

انگلیسیها پس از پایان جنگ بین الملل نظر به همراهی رضاخان و یارانش با آلمانها و حفظ امنیت شاهراههای تجارتی خویش در پی منکوب نمودن یاغیان منطقه برآمدند. دولت دست نشانده و ثوق الدوله نایب حسین و ماشاءالله خان را با وعده و وعید به تهران خواست و در آنجا به کارشان پایان داد. انگلیسیها برابر قراردادی که با وثوق الدوله بسته بودند که یکی از مواد آن تعیین حکام جنوب ایران توسط آنان بود سردار جنگ بختیاری را برای قلع و قمع و دفع رضاخان و یارانش به حکومت اصفهان پیشنهاد نمودند.

سردار جنگ در سال ۱۳۳۵ با اختیارات و بودجه لازم جهت سرکوب یاغیان به حکومت اصفهان منصوب گردید و پس از گرفتن قول همکاری پلیس جنوب وارد معرکه شد. با ورود سردار جنگ به اصفهان، جعفرقلی چرمهینی به سوی شرق اصفهان حرکت کرد. سردار اردوئی را به ریاست سردار معظم و سردار بختیار در پی او فرستاد که تا یزد او را دنبال کردند و بدون پیروزی بروی بازگشتند. از دیگر سو رضاخان جوزدانی از در مشغول داری برآمد و در پی فرصت مناسب بود.

همزمان با اردوکنشی سردار جنگ برای قلع و قمع یاغیان کاروان حامل پول کمپانی «لنج» که از خوزستان حرکت کرده بود در فلاورجان به اختیار اتباع رضاخان درآمد. این کاروان تا روستای باغ وحش به همراه مأمور راه بختیاری آنجفقلی اسیوند به سلامت رسید. آنجفقلی با اطمینان سردار جنگ به آرامش رضاخان و سکون وی در جوزدان، پس از دستور سردار مبنی بر بی خطر بودن منطقه، کاروان را رها کرد و بدنبال مأموریت خویش رفت. چاروادار قافله که از اهالی نجف آباد و با رضاخان صمیمیتی داشت در فلاورجان توقف کرد و رضاخان را از وجود کاروان آگاه نمود. رضاخان، سید محمود نجف آبادی را که از سران اردوی وی بود به دستبرد فرستاد. سید محمود مقداری از پولها را که بالغ بر هشتاد و پنج هزار تومان پول نقد بود برداشته و به جوزدان مقر رضاخان برد.

سردار جنگ، سحرگاه از چگونگی چهاول آگاه شد و در پی این جریان سالار اشرف و ضیفم الدوله را که بنا بود برای جمع آوری اموال به سرقت رفته فردا به فلاورجان بفرستد، صبح

زود روانه آن محل نمود، تا از غارت بقیه جلوگیری نمایند. سالار اشرف و ضیغم الدوله مابقی پول را که در آن سوی پل قرار داشت، حمل کرده و به اصفهان فرستادند و يك ماهی در آنجا به جمع آوری اموال مسروقه پرداختند، تا اینکه سردار معظم از تعقیب جعفرقلی بازگشت. سردار که با عدم نتیجه اردو و جسارت غارت کمپانی لنج برخورد کرده بود، درصدد برآمد تا به سوی نجف آباد و تیران که رضاخان در آنجا موضع گرفته بود، پیش رود. اسکندر خان ضیغم الدوله و حاجی اسدالله بختیاری با شنیدن عزم سردار، از فلاورجان به اصفهان آمده و از حرکت وی جلوگیری نموده قول پایان ماجرا را دادند.

اردوی بختیاری به فرماندهی اسکندر خان و غلامرضاخان سردار بختیار و حاجی اسدالله و امیراکرم در پی یاغیان به طرف شرق اصفهان حرکت کردند. جعفرقلی در پیش تعقیب دولتیان از اردستان به مورچه خورت تاخت و در کرون به رضاخان پیوست. اردوی دولتی پس از پنجاه شبانه روز بدون هیچگونه درگیری و موفقیتی مجبور شد که در روستای محمدیه کرون اقامت کند و نوروز را در آنجا بسر برد. نیروی دولتی پس از یکماه که در محمدیه اطراق نمود، جهت جنگ با رضاخان و عناصر یاغی به سوی تیران راه افتاد. یاغیان قله رفیع کوهی مشرف به قریه تیران را سنگر گرفتند. از اردوی دولتی سردار معظم طرف شرق و روستاهای نزدیک تیران را و بهادرالسلطنه بر عزیز آباد، جنوب تیران تسلط یافت. سنگر یاغیان، سنگری محکم و دور از دسترس و نفوذناپذیر بود. بختیارها مدت ۴۰ روز یاغیان را در محاصره داشتند ولی کاری از پیش نبردند. تنها يك شبیخون صورت گرفت که از طرف سردار معظم جنگ سختی شد و عده ای از دو طرف کشته شدند که از معروفین آنها سردار احمد خسروی و خانجان خان از اردوی سردار معظم و سید محمود و پسرعمویش از اردوی رضاخان بودند.

محاصره جنگی باعث قحط بیش از پیش در تیران گردید و اهالی ناچار قریه را تخلیه نمودند. محاصره تنگ بختیاری باعث شد که یاغیان در فرصت مناسب سنگر قله را رها و به سوی فلاورجان حرکت نمایند. تا آنجا را اشغال و با گرفتن پل فلاورجان از عبور قوافل تجاری جلوگیری نموده از گوشه ای اصفهان را در محاصره افکنند.

اسکندر خان که در ابتدا جهت گسیل به اردستان و حفاظت آن منطقه از ورود یاغیان احضار شده بود و بعداً با توجه به اینکه رضاخان نایستی سنگر محکمی چون قله کوه تیران را رها کند، آماده رفتن به تهران جهت آوردن سردار اسعد و سردار محتشم بود، بدستور سردار جنگ تا رسیدن اردوی مستقر در کرون به سوی فلاورجان که یاغیان قصد تصرف آنرا داشتند

شتافت و در برجهای روستای قهدرجان - کدرگان - در جنوب شرقی نجف آباد مستحکم شد. محمودخان ساعد لشکر حاکم نجف آباد نیز تلفنی با خبر وبا نیروی تحت امرش در قهدریجان به اسکندرخان ملحق شد و متفقاً یاغیان را محاصره کرده و از پیشروی آنان تا رسیدن استعداد کافی جلوگیری نمودند.

اردوی بختیاری در تعقیب یاغیان به اردوی مستقر در قهدرجان پیوست. سردار بختیار بر روستای قلعه سفید - جنوب شرقی نجف آباد - که موضع مهمی بود، مسلط گردید و سردار اسعد نیز که جهت کمک به اردو از تهران آمده بود به همراه سردار جنگ به اردو پیوست. ایل بختیاری نیز که وارد بیلاق شده بود به کمک آمد و همگی قهدرجان را محاصره نمودند. پلیس جنوب نیز همراه با توپهای شنیدر و مسلسل به فرماندهی کلنل فریزر هانت و کلنل هیک جنرال قونسول اصفهان به کمک شتافتند.

با این وجود که یاغیان در محاصره تنگ بختیاری قرار داشتند چندین بار دست به دستبرد زدند. چنانچه باوجود سردار جنگ و سردار اسعد در اردو، علینقی یاریجان شبانه کاروان مال التجاره‌ای را غارت کرد و در تعاقبی که شخصاً توسط سردار جنگ بعمل آمد، اجناس را سوزانده و متواری شد.

راه از هرسوی بر رضاخان بسته بود. حلقه محاصره تنگ تر و تنگ تر می شد. تا اینکه اردوی دولتی پس از توجیه شدن در قلعه سفید توسط سردار اسعد در يك شبیخون گسترده عرصه را بر یاغیان تنگ کرد. از همه طرف جنگ درگیر شد، یاغیان که از امکانات تسلیحاتی خوبی نسبت به دولتیان برخوردار نبودند مورد شکست واقع شدند. با این وجود در میان آتش توپ و مسلسل تا پیش از ظهر فردای آن شب استقامت نمودند و در برجاها و سنگرها با دولتیان جنگیدند. و در حدود سیصد کشته و پانصد نفر اسیر داده و بقیه با لباس مبدل متواری گردیدند. رضاخان باوجود زخم به همراه جعفرقلی و شجاع همایون دهکردی و علینقی چی که نوجوانی شجاع و سلحشور بود از طریق نقب قنات گریخت.

سردار جنگ عده‌ای از یاغیان را در دو طرف جاده فلاورجان به گج گرفت از جمله لطیف خان پسر میرزا حسین کدخدای سامان و برادر معتمد همایون که در دستگاه سردار اسعد مشغول بود. سردار فاتح و حاجی شهاب السلطنه نیز در پی فراریان رفتند و سردار بختیار و اسکندرخان بدنال رضاخان که شایع بود در کوه شاهزاده سید محمد دیده شده روان شدند با این وجود نتوانستند او را بیابند. سردار جنگ خود مداخله کرد و برای دستگیری او به راه افتاد طی

دو روز جستجو، رضاخان در باغات محمدآباد توسط علی خان فلاردی و آقامحمود بابااحمدی دستگیر شد. شجاع همایون کشته و جعفرقلی که از ناحیه کتف و گردن مجروح بود اسیر گردید، علی نقی چی نیز در باغات نجف آباد پیدا شد و به این صورت پس از پنجاه روز غائله خاتمه یافت.

جنگ سردار جنگ با یاغیان راه را بر بسیاری سوء استفاده و خرده حسابها گشود. بسیاری به اتهام واهی مشارکت و همدستی با یاغیان به زندان افتادند، تحت شکنجه قرار گرفتند و در بسیاری موارد از هستی ساقط شدند.

دارآویزها شروع شد، از معروفین اسرا یاغیان، شهباز قشقانی و اسماعیل باصری، رضا خان و علی نقی چی همگی به دار آویخته شدند مگر جعفرقلی که در زندان از اثر جراحت فوت کرد. سردار جنگ جنازه‌های کشته‌شدگان را نیز بدار آویخت. هر روز در میدان شاه اصفهان عده‌ای بر دار رفتند و سرهایشان به تماشا بر سر قیصریه بالا رفت.



پس از سرکوب جوزدانیان، راه برای منکوب کردن سایر طغیانیان باز شد و کسان دیگری چون حسین کله‌پز^۱ و عباس کله‌پز به دسیسه سردار جنگ در اصفهان بر دار رفتند و سردار آنچه را از دزدی و راهزنی و آدمکشی به یاغیان نسبت می‌داد خود بیش از گذشته به آن عمل کرد و دست بختیارها را در چپاول و غارت مردم که بیش از این بر این ناحیه مسلط بودند بازتر کرد. نجف آباد بیش از این «سخت دچار شرارت بختیاران»^۲ بود. چنانچه قبل از این ظل‌السلطان، «یارحسن منصور لشگر (پسر نایب حسین کاشی) را، ظاهراً برای حکومت بر نجف آباد و فرونشاندن اغتشاشات بختیاران آن دیار ولی باطناً به عنوان گروگان»^۳ نزد خود نگاه داشت و یارحسن با مهارت به سرکشی بختیاران در نجف آباد خاتمه داد.^۴

جریان نافرمانی‌های اخیر ایران، احتیاج به یک بررسی و تحلیل عمیق دارد. از آنجا که حکومت‌های ستم سعی می‌نمایند چهره ناراضیان را مخدوش و ناسالم ترسیم نمایند و اهداف و باورهای آنان را ضد مردمی معرفی کنند، چهره این جماعت طغیانی هنوز بطور روشن مشخص نیست و دستیافت به حقیقت بنیانه‌های فکری و عملی آنان - باوجود تبلیغات مدون و غیرمدونی که گذشته از مردم عامی، اندیشه‌مندان را نیز متأثر ساخته است - چندان آسان نمی‌نماید.

حکومت‌های سلطه، دست کم جریان‌ات نافرمانی پس از مشروطه را، حرکاتی وطن‌فروشانه،

مرتبط با بیگانه، راهزن، دزد و آدمکش و ... معرفی نموده‌اند و بر آن بوده‌اند تا با دست‌گذاری بر کوچکترین نقطه ضعفها، بزرگترین تهمتها را نثار آنان کنند و از این راستا بر اندیشه‌های افترائی خود جامهٔ صلاح ببوشانند. از این روی بعلت عدم يك تحقیق درخور و بسنده از اعلام نظر قطعی خود در این مورد و سامان‌پذیری جریانات طغیانی این منطقه خودداری می‌شود و رأی نهائی را در اختیار کسانی می‌گذاریم که با نظری بازتر و اندیشه‌ای محققانه‌تر به آن می‌پردازند.



۱. به نقل یکی از پیران معتمد: در کودکی روزی از میدان شهر نجف آباد می‌گذشتم. جمعی انبوه گرد بودند و جنازه چهارتن از عناصر ضد مردمی که خانه یکی از معتمدین شهر را بقصد غارت تسخیر کرده بودند و توسط حسین کله‌پز کشته شده بودند در میان افتاده بود. جماعت گرد آمده، فریاد می‌زدند، زنده باد مشد حسین، حسین کله‌پز در حالی که شش لولی بر انگشت می‌چرخاند گفت: بگوئید زنده باد دمکرات.

سالهای اتفاق واقعه، مصادف با روزهای اوج قدرت حزب دمکرات در اصفهان می‌باشد. و پُر بی‌راه نیست اگر بگوئیم حسین کله‌پز و ناآرامان این دوره تحت تأثیر دمکراتها و اندیشه‌های سیاسی آنان نیز بوده‌اند. و نسبت به حزب تمایلات هوادارانه نیز داشته‌اند.

سازمان فرهنگ عامه:

یکی از مآخذ مهم و قابل تعمق در بررسی و تدوین تاریخ و جامعه هر قوم، فرهنگ مبتنی بر توده‌ایست که بیانگر نوع زیست و زندگی آن قوم می‌باشد. فرهنگ مردم یا فولکلوریک، آن بخش از داشته‌هاییست که بطور شفاهی و کتبی با نمود شاخصی از حرکت، رشد و ریشه‌دوانی در برابر فرهنگ رسمی که گرفتار خودزیستی می‌باشد، پیش رفته است. این فرهنگ رابطه تنگاتنگی با نوع تولید، معیشت و حیات هر قوم دارد و بدین لحاظ از بافتی ساده، صمیمی و بی‌رودربایستی برخوردار است. اصطلاحات، ترکیبات، کنایات، امثال و متلها و اشعار هر صنف و دسته واگوی نوع دید و باور آنها نسبت به جهان پیرامون که گاه نیز با اندیشه‌های ملی و مذهبی درهم می‌آمیزد.

بررسی این فرهنگ را باید، فارغ از تقسیم‌بندی‌های معمول و مرسوم پذیرفت. چه که آنرا نمی‌توان محدود به چند نوع خاص دانست. با وجود این گستردگی ما در اینجا به گزیده‌ای از آن بسنده می‌کنیم. آنچه را ما در اینجا به عنوان فرهنگ مردم منطقه از آن یاد می‌نمائیم بدون شك آمیخته و ریشه در فرهنگ سایر مناطق دارد با این تفاوت که در هر کجا با آن به شیوه‌ای دیگرگون برخورد شده است.

مراسم ازدواج:

ازدواجها اکثراً درون خویشی و در نهایت درون محلی می‌باشد. از این نقطه نظر معمولاً از پیوند با غریبه‌ها خودداری نموده و بر مبنای درون خویشی معتقدند که عقد دختر عمو و پسر عمو در آسمان بسته شده است. به این لحاظ کودکان عمو، دانی، عمه و خاله را از کودکی برای هم انتخاب می‌نمایند تا وقتی که به سن بلوغ رسیدند ازدواج نمایند.

شیوه معمول ازدواج تك همسری بوده و رویه چند همسری بسیار اندك و اصولاً چند همسران از شخصیت مطلوبی برخوردار نیستند.

شیوه مرسوم در مراسم ازدواج بدین گونه است که پس از آنکه نزدیکان داماد - معمولاً مادر، خواهر، خاله و عمه - از طریق دلالة دختری را در نظر گرفته و پسندیدند - دلالة به زنی گفته می شود که از دختران دم بخت خانه ها اطلاع دارد و چنانچه دختری را مناسب پسری یافت، آن را به خانواده پسر معرفی می کند. یا خانواده پسر به او سفارش می نمایند که دختری مناسب برای پسرشان پیدا کند. دلالة پس از مراجعه مکرر به خانه پسر و دختر و حصول مقصود دستمزد و شیرینی دریافت می نماید - به بهانه ای به منزل دختر می روند - اصطلاحاً به دلالگی می روند - تا از نزدیک با او آشنا شوند.

در اولین مراحل و برای آگاهی از تمایل خانواده عروس، صحبت را به گونه هائی آغاز می کنند. مثلاً از مادر دختر می پرسند که «ما يك مرغ داشته ایم به منزل شما نیامده» و مادر دختر چنانچه آشنائی قبلی داشته و یا تمایلی به این پیوند داشته باشد می گوید: «چرا، يك مرغ هست نمی دانم مال شماست یا کس دیگری.» یا خانواده پسر می گویند: ما آمده ایم که پسرمان را به غلامی قبول کنید» چنانچه خانواده دختر با وصلت موافق بودند در جواب يك شاخه نبات به خواستگاران داده که به عنوان «بله گرفتن» تلقی می گردد.

بعد از خواستگاری و شیرینی و بله گرفتن از طرف خانواده عروس، از طرف خانواده داماد يك شاخه نبات و يك تکه پارچه به خانه عروس فرستاده می شود. همچنین از طرف خانواده عروس يك شاخه نبات، يك تکه پارچه یا پیراهن و مقداری آجیل به خانه داماد فرستاده می شود. پس از دیدارهای اولیه ریش سفیدان و مردان فامیل، جهت آشنایی و گفتگو و قرارهای مقدماتی رسماً به منزل عروس رفته و مراسم «شیرینی خورون» را انجام می دهند و با تعیین ساعت خوب جهت «قباله برون» که معمولاً با بگو و مگو و چانه زدنهای مرسوم همراه است، زمان انجام عقد را تعیین می کنند. این مراسم با مراسم ویژه عقد کلاً در منزل عروس انجام می گیرد.

قبل از مراسم عقد، مراسم قباله برون می باشد که قباله عروس از طرف خانواده داماد داده می شود، مثلاً دودانگ خانه، نیم جریب باغ، پنج مثقال طلای ساخته و پرداخته شده، دومن پشم و پنبه و يك جلد و کلام الله مجید.

در شب عقد سفره ای انداخته می شود حاوی وسایلی از قبیل، حنا، صابون، گل، آیینه و شمعدان، عسل و روغن، خرما، خرک، کُله کُله - يك داروی گیاهی که برای خنثی کردن طلسم و جادو نیز بکار می رود. ابریشم و سایر وسایلی که برای داماد و عروس خریداری شده است.

در شب عقد برای بله گرفتن از عروس، پدر داماد یا خود داماد یا یکی از نزدیکان سکه طلائی به عروس می دهد که به آن «سکه زیربون» می گویند.

پس از انجام عقد، خانواده عروس، نزدیکان و خویشان داماد را به مهمانی می خواند که به آن «تیکه پشت آره» می گویند. چند شب پس از عقد از طرف عروس برای داماد «جاخون» می برند. جاخون که به آن «خوانچه» نیز می گویند طبق بزرگی است که در آن مواد خوراکی و پوشاک از قبیل چند سینی آجیل، اگر دک - نوعی شیرینی خانگی - حنا، صابون، آیینه و شمعدان، لباس و پارچه و وسایل دیگر گذاشته می شود.

مراسم عروسی که معمولاً شبهای جمعه برپا می گردد، به طور مجزا در دو خانواده عروس و داماد انجام می شود. روز قبل از عروسی، حدود ۱۰ نفر زن در حالیکه در يك مجموعه - سینی بزرگ - وسایلی از قبیل دو بشقاب صابون، چهار کیسه حنا، يك بشقاب نقل و يك بشقاب مایحتاج دیگر و يك شمع سوز که در آن شمعی روشن باشد گذاشته و پارچه ای سبز روی آن انداخته اند و شخصی آنرا روی سرحمل می کند عروس را به حمام می برند. خانواده داماد قبلاً به حمام رفته، مقدمات را آماده نموده چایی دم می کنند. پس از «حموم برون» عروس را به خانه برده، از آن طرف داماد را نیز به حمام می برند. از طرف خانه عروس يك دست لباس کامل همراه با يك شاخه نبات در مجموعه ای گذاشته دستمال سبزی روی آن می اندازند، دلاک دستمال و نبات را خود برداشته و لباس را به داماد می پوشانند.

در شب عروسی، ریش سفیدان خانواده داماد، عقدنامه یا قباله را همراه با يك کله قند به خانه عروس می برند و تحویل آدم معتبری که معمولاً پدر دختر می باشد می دهند و از وی اجازه بردن عروس را می گیرند. این کله قند بعداً همراه با سیسمونی اولین نوزاد عروس به خانه وی برده می شود.

پدر عروس هنگام بردن وی، مقداری وجه نقد به عنوان «مایه کیسه» به او می دهد. و سفره ای نان و پنیر به کمر دختر بسته و او را دعا می کند که: نانت گرم و آبت سرد، خانه دار هزارساله باشی.

عروس را به طرف خانه داماد حرکت می دهند. قبل از رسیدن به خانه داماد باید به پیشباز عروس بیاید و گرنه عروس را برمی گردانند. صبح فردای عروسی از طرف خانواده عروس غذائی را که به آن «گداخته» می گویند و از آرد خرما خرك و نارگیل و روغن حیوانی و شکر و زیره پخته شده است برای داماد می آورند همچنین ظهر آن روز چند سیخ کباب نیز آورده می شود.

فردای عروسی هر يك از خویشان به قدر توانائی هدیه‌ای بعنوان «درحنجلگی» به عروس و داماد می‌دهند. تا سه روز داماد در خانه می‌ماند و پس از آن همسالان و دوستان وی او را به محل کارش می‌برند.

بعد از عروسی هر يك از خویشان عروس و داماد را به مهمانی می‌خوانند که به آن «پاگشا» می‌گویند.

پدر عروس نیز داماد و خویشان وی را دعوت می‌کند در این مجلس داماد از خوردن خودداری می‌کند و ساکت می‌نشیند. پدر عروس هدیه‌ای از قبیل گوسفند یا چند کرت زمین یا درخت مشخصی مانند گردو به داماد می‌دهد که به آن «رنج دندان» می‌گویند.

بازیهای مختلفی در مراسم عروسی انجام می‌گیرد. مثلاً بازی چویان و گله که زنی در حالیکه لباس چویانان را پوشیده است و چوبی به رسم آنان برشانه و پشت سر نهاده، چند بچه را بعنوان گوسفند جلو انداخته و مرتب و آهسته چوب را به آنان زده و این اشعار را می‌خواند.

نمی‌چروم ای گله را ای بز شاخ شیکسه را

ای میش توله مرده را بره پاشیکسه را

ارواح پدر صاحب گله

فردا می‌رم به حنجله

مراسم عزاء:

در هنگام احتضار شخص محتضر را رو به قبله می‌خوابانند - پس از فوت چانه متوفی را با دستمال بسته و پلک‌های او را روی هم می‌گذارند - قبل از حمل جنازه به گورستان حلوانی که به «حلوائ پیش جنازه» معروف است پخته و در هنگام حمل در جلو تابوت تا گورستان می‌برند. پس از غسل و کفن مرده را دفن کرده و حلوائ مذکور را روی قبر می‌گذارند و معتقدند هر کس که از این حلوا بخورد، شب خواب میت را دیده و از وضعیت آن دنیائی او باخبر می‌گردد. پس از دفن از يك شب تا سه شب بر سر او قرآن خوانی می‌کنند.

صبح روز بعد از دفن، قبل از آفتاب، چند تن از بستگان متوفی بر سر قبر حاضر شده و به اصطلاح به وی «مزدگانی» می‌دهند که شب اول قبرش صبح شده است.

اصولاً مهر و تسبیح وی را نیز زیر سرش گذاشته و همراه با او به خاک می‌سپارند که شهادت بر عبادت و تقوای او بدهند.

همچنین وقتی که مرده را برای شستن به غسلخانه می‌برند، در جیب او مقداری پول یا شیرینی گذاشته و بر این باورند که «مرده پیش مرده شورش رودربایستی دارد.» و قبل از حمل جنازه کسانی که برای تشییع می‌آیند مبالغی را زیر تشك متوفی می‌گذارند. پس از انجام مراسم خاک‌سپاری، مراسم فاتحه، سوم، هفته و چهارم و سال که معمولاً در مساجد یا سر قبر انجام می‌گیرد، برپا می‌شود.

بازیها:

بازیهای گوناگون در این منطقه رواج داشت که بعضاً با ورود و هجوم ورزشهای وارداتی کارائی خود را از دست داده است که در اینجا به بعضی از رایجترین آنها اشاره می‌نمائیم.

۱- گاو جفتی ۲- پل چفتك ۳- شاه وزیری ۴- مچولاس ۵- زلنبید ۶- قایم جورك ۷- چرس چرسی ۸- الك دولك ۹- شاه ابولی ۱۰- كفش كفشی ۱۱- نان بیار كباب ببر ۱۲- گاگوچتل بته ۱۳- اردك شورك ۱۴- یه قل دو قل ۱۵- سنگ بری يك ۱۶- كلاغ پر

گاو جفتی: این بازی در محوطه میدان یا محل وسیعی که از اطراف محدود شده باشد - محدود به صورت قراردادی- انجام می‌شود. هردو نفر با هم یارگیری می‌کنند. سپس دو نفر که به حکم قرعه یا به اصطلاح «ور» گاو شده‌اند دست همدیگر را گرفته در محوطه بدنبال سایرین می‌دوند و سعی می‌کنند یکی از افراد را بگیرند. شخص دستگیر شده گاو محسوب می‌شود و می‌بایست با یار خویش بازی را ادامه دهد. بازیکنان قبلی حق دارند تا آمدن یار گاو جدید او را مورد ضرب و شتم قرار دهند.

پل چفتك: این بازی هم بصورت جمعی و هم بصورت انفرادی صورت می‌گیرد. بدین ترتیب که دو قطعه چوب یکی به طول حدود ۲۰ سانتی متر بنام «پل» و دیگری به طول پنجاه سانتی متر بنام «چفتك» تهیه می‌نمایند. پل را روی دو قطعه سنگ می‌گذارند به گونه‌ای که بتوان چفتك را زیر آن قرار داد. آنگاه با چفتك، پل را به هوا پرت کرده و با همان چفتك به آن ضربه می‌زنند تا دورترها به زمین بیفتد. آنگاه زننده، چفتك را کنار سنگها به زمین می‌گذارد تا بازیکن یا بازیکنان دیگر پل را به آن نشانه گیری کنند. اگر به چفتك اصابت کرد، زننده اولی به «اصطلاح» سوخته است و باید جایش را با بازیکن دیگر عوض کند. در بازیهای جمعی نیز به این صورت است که چنانچه پل به چفتك اصابت کرد بار دیگر زننده که قبلاً سوخته است «زنده» می‌شود و حق دارد که چنانچه در موارد دیگر همان بازی پل به چفتك خورد به جای یارش به

بازی ادامه دهد.

باورها، امثال

بر این باورند که هرگاه انسان رونده‌ای یا کسی نزدیک به او عطسه کند، اصطلاحاً «صبر» می‌آید و باید توقف کرده معمولاً پس از چند صلوات به راه خود ادامه دهد. در مواقعی که عطسه تکرار شود توقف لزومی ندارد.

روز عید غدیر از کار کردن خودداری می‌کنند و معتقدند که اگر کسی کار کند، دستش به مرض پیش پیشک دچار می‌شود.

اگر کسی آب به گریه بپاشد، دستش زگیل و اصطلاحاً توتولی می‌زند.
اگر چشمان کسی به جایی خیره شود اصطلاحاً راه بیفتد کسی یا پیغامی از شخصی می‌رسد.

اگر کلاغ جارك برپام خانه صدا کند، خبر از آمدن کسی یا پیغامی می‌دهد.
اگر جارو را سربالا بگذارند، دعوا می‌شود.
اگر بیجه جارو کند مهمان می‌آید.
اگر دو لنگه کفش روی هم قرار گیرد مهمان می‌آید.
اگر تفاله چائی روی چائی باشد مهمان می‌آید. بلندی یا کوتاهی قد مهمان را نسبت به بزرگی و کوچکی تفاله می‌سنجند.

اگر اطفال چفاله بادام - کولوچی - بخورند، بادامها دچار سرمازدگی می‌شوند.
اگر چهل روز صبح در خانه را آب و جارو کنی، حضرت خضر را دیده و می‌توان از او طلب مراد کرد.

اگر زن آبستن نگاه به مرده کند، چشم نوزادش شور می‌شود.
اگر زن آبستن دست به هر عضویش بگذارد و به ماه نگاه کند، در همان نقطه از عضو بدن نوزادش سالک یا خالی می‌زند.

اگر زن تازه‌زا را قبل از آنکه چله‌اش تمام شود، تنها بگذارند آل می‌بردش.
از میان جماعت زنان نباید گذشت.

از آب شب مانده نباید نوشید.

زانو در بغل گرفتن غم می‌آورد.

برای آنکه مهمان مزاحمی رفع زحمت کند، در کفش او نمک می پاشند تا دل شوره پیدا کند و برود.

ناخنهای چیده را اگر زیر دست و پا بریزند، باعث بروز نکبت می شود.
باید هنگام روشن شدن چراغ و لامپ صلوات فرستاد.
بارش باران در روز آفتابی، نشان زایش گرگهاست.
بعد از ظهر یکشنبه و چهارشنبه به عیادت مریض نمی روند.
معتقدند از ظهر پنجشنبه تا صبح شنبه آب از هر کجا برود به بهشت می رود.
از ظهر پنجشنبه تا صبح شنبه اگر لباس بشویند باعث فقر می گردد.
شب چهارشنبه به فالگوش می روند. بدین گونه که نیتی کرده و پس از استماع سخن رهگذری نیت خود را با آن تعبیر می کنند.

بعد از خمیازه باید دستها را به سینه زد و الا دعوا می شود.
در خانه را که جارو کنی غم و غصه وارد نمی شود.
آب و زمین فرد عذب - مجرد - را لعن میکنند.
فلان، دره نریده، نگذاشته است.
دنیا از گفته خراب می شود، ولی از کرده خراب نمی شود.
دختر و پسر هندوانه نبریده اند.
هندوانه ای که چله بخوری، تابستان نتیجه می بخشد.
شغال یا می دود یا عو می کشد.
کاری که رسید به در مالی، باید گذاشت و ورمالید
دیگی که برای من نجوشد، می خواهم سر سگ توش بجوشد.
ول بگوز و ول نخند.
ما کی هستیم که غولی کور رعیتمان است
کسی زنش بمیرد که خواهر زن نداشته باشد.
چرا بلبل از غصه نمیرد که کلاغ سیاه جایش را بگیرد؟
این هم مشت پشت خایه اش بود.
مردی که رسید به شصت باید بقچه حمامش را بست، زنی که رسید به بیست باید به
حالش گریست.

هر چه اداست، مال آدم گداست.
هر که خربزه بخورد، پای لرزش هم می نشیند.
خر ما از کرگی دم نداشت.
بنا که خشت خواست، باید داد دستش.
دختر همسایه هر چه «چل» تر - دیوانه تر - برای ما بهتر
عروس مردنی، گردن خارسو را می گیرد
خدمت خر کردن، گوز است و لگد.
آرد گندم همه جا، نان گندم جا تا جا
اگر این کری مال این خر است، خاکش به سر است.
از سر راه بروی کلاه پاره می شود، از پا راه بروی گیوه
سنگ مفت و کلاغ مفت
به گدا چیزی نمی دهند. لپش را که پاره نمی کنند.
چاه بایستی از خودش بوم داشته باشد.
باران بیاید، وای به کلوخ، برف بیاید وای به کلوخ.
به گربه گفتند: گهت درمان، رفت زیر خاک کرد.
مقنی همیشه ته چاه است.
گرسنگی نخورده ای که پدرجد عاشقی است.
نشاشیده، شب دراز است.
بار سبك، از بهشت آمده است.
پول بده، همسایه بخر.
جواب سلام، عليك است.
جا تر است و بچه نیست.
تره به تخمش می رود، حسنی به باباش.
چاقو، دسته خودش را نمی برد.
حرف، حرف را می آورد.
دست شکسته و بال گردن است.
خدا، خر را شناخت، شاخش نداد.

سگ نگاه به دمش می کند و استخوان می جود.
 صدخیال به دل مهمان است که یکی اش به دل صاحبخانه نیست.
 مهمان از مهمان بدش می آید، صاحبخانه از هردویشان.
 مهمان، خر صاحبخانه است.
 يك سال بخور نان و تره، صد سال بخور نان و کره.
 آسیاب است و پسا.
 يك سوزن به خودت بزن، يك جوال دوز به مردم.
 تا پا روی دم سگ نگذاری، برنمی گردد گزهات بگیرد.
 تنبل نرو به سایه، سایه خودش می آید.
 اول چاه را بکن، بعد منار را بدزد.
 خر از پیغام آب نمی خورد.
 خر وامانده، معطل چش است.
 هربار خره، خرما نمی ریند.
 امان از خونی که يك شب از رویش بگذرد.

گوشه‌های محلی

آ	حرف تعجب
آبتلو	آب لمبو، فشار آوردن بر میوه‌هائی چون انار که آب از آن خارج شود.
آسکی	پنهانی، از روی آهستگی
آسه	آهسته، پنهان
آکله	نام مرضی
آلو کُلنگ	سنجاقک
آمخته	معتاد، علاقمند

اُ اُ اُ آب

اَجَم	استفراغ، اجمم نشست، یعنی حالت استفراغ و دل بهم خوردگی بهم دست داد.
اُجَك	بره نر
اُخ	دوستی، نزدیکی و صمیمیت
	برای برحذر داشتن کودکان از کار ناپسند نیز بکار می‌رود.
اُدُری	زحمت
اُسا	استاد
اُسْخُون	استخوان
اِیْدَن	گرفتن
اُسَر	افسار
اُشَنار	منفذ و سوراخ عبور آب از جوی به کرت
اِلْخِی	کثیف و بی بند و بار
اَلْو	شعله آتش
اَنگولی	انگشت
او	آن
ای وَر، اوور	این طرف آن طرف
ای	نوعی اضهار نارضایتی، مدفوع، گاه برای تحبیب نیز بکار می‌رود، این
ب	بَشَنه
	پهنا و سینه کش جانی مانند کوه یا دیوار یا دشت که معمولاً بر آن آفتاب بتابد
بُلْمَجَه	نوعی مارمولک
بور	کنف، شرمنده
بوسوره	پدرزن، پدرشوهر
بولونی	ظرف سفالی که اغلب در آن شیر، مربا و ترشی ریزند
بیز	که بصورت‌های - دبیز، بیزار - هم تلفظ می‌شود، یعنی بگذار، اجازه بده
بِیِل	بهل، بگذار

پ	پ	پس
پا پهن	پا پهن	کنایه برای شتر
پاکش	پاکش	شلوار
پایه قر	پایه قر	آسمان قرمبه، صدای آسمان
پخشه	پخشه	در بعضی نواحی به پشه گفته می شود.
پخمه	پخمه	افراد بی دست و پا و بی سر و زبان را گویند.
پسا	پسا	نوبت، دم پسا یعنی از روی نوبت
پسین	پسین	عصر
پکوندن	پکوندن	وصل کردن
پُکیدن	پُکیدن	منفجر شدن
پونگ	پونگ	جوانه درخت
پیزر	پیزر	ساقه خشک گندم
پیزری	پیزری	کنایه برای افراد ضعیف

ت	تا	خمیده
تاپه	تاپه	مدفوع گاو
تاپه ترنه	تاپه ترنه	ناسزائی است
تاسیه	تاسیه	ویار
ترتری	ترتری	چرخ
ترشه	ترشه	کرت
ترنگ	ترنگ	محکم
تقس	تقس	بدجنس، ناآرام، به افراد زرنگ و دست و پادار و ضمناً شرور اطلاق می گردد.
تك و تو	تك و تو	تکاپو
تكتول	تكتول	اثاثیه
تلنگه	تلنگه	جزئی از خوشه انگور
تلوندن	تلوندن	فشار دادن

تله	قطعه
تُمون	تنبان
تَنگول	ضربه‌ای که توسط انگشت زده شود.
تورِکِه	دانه، دانه انگور یا انار
تیرسوندن	زیر فشار صدمه زدن.
تیزونه	مثانه گوسفند
تیغالو	تیغ آلود
تیفُت	تفاوت
ج	
جَخَت	تازه، الان
جُل	فرش، زیرانداز، معمولاً مندرس
جَلَب	بدجنس
جَلَد	زود، تند
جُلْمُور	آدم بی ارزش
جُم	تکان، حرکت
جَنَدَقِی	عصبانی، جوشی
جَنجالی	آدم پرسرو صدا
جوق	جوی
جون	بدن، به روح نیز اطلاق می گردد
جونور	جانور، به کرم روده نیز اطلاق می گردد
جیک جیکان	صبح زود، وقتی که گنجشکها از لانه هایشان بیرون می آیند

چاپول	دست زدن، کف بر کف زدن
چاچو	چاچب نیز می گویند، نوعی سرانداز، چادر، اوضاع چاچبی شد کنایه از بد شدن اوضاع
چاق	سالم، نُچاق یعنی مریض و ناسالم

چپش	بز نر شاخ بلند
چپه	کف دست
چقلی	شکایت
چلاق	شل
چلفتی	سرشاخه و آشغال چوب
چلقوز	مدفوع مرغ یا هر نوع از ماکیان
چلن جولی	آویزان شدن
چلوندن	فشار آوردن
چُنْبَلْک زدن	چمباتمه، دوزانو گوشه‌ای نشستن
چنگولی	پنجه
چوری	جوجه
چوسالی	آدم پخمه و بی سر و زبان
چوق	چوب
چوله	کج
چوم	اظهار بی اطلاعی کردن، چوم دونم یعنی نمی دانم، به خرمن کوب نیز اطلاق می شود به نوعی توده هوای سرد که معمولاً قبل از عید نوروز می آید نیز گفته می شود.
چی	برای تحیب و گاه تصغیر در آخر اسامی آورده می شود.
چینه	مثل علی چی، تقی چی.
	دیوار گلی

ح	حادث	مواظب
	حال ندار	مریض
	حنجله	حجله

خ	خارسو	مادرزن، مادرشوهر
	خایه‌گر	نوعی جانورگزنده، دودمی نیز گفته می‌شود
	خر، خره	تکیه کلام، در مقام دوستی و اظهار یکرنگی بکار می‌رود.
		گاه حالت ناسزا نیز بخود می‌گیرد
	خِرِخره	نای
	خُل	خاکستر، دیوانه
	خَلا	مستراح
	خوشخود	از روی آرامش و صلح کاری انجام دادن
د	دِ	تکیه کلام در اعتراض و تعجب، در روستاهای کرون معمولاً در آخر بعضی از کلمات آورده می‌شود مانند: افجان دِ، رفتم دِ
	داشگوی	انباری روی پشت بام
	داغمسه	داغ و اثر چیزی
	دالاق	وسیله خراب و از کار افتاده، زنگوله شتر
	دالام و دولوم	سروصدا، درامبو درومب نیز گفته می‌شود.
	دالونه	دالان
	دایزه	خاله
	درخت سمبونك	داركوب
	دَغَمَسَه	گرفتاری
	دَل	ولگرد
	دل به بازی	بازیگوش
	دَلَه	حلب
	دَم	نزدیک، نفس
	دُمبلاغه	قورباغه در حال دگردیسی و پیش از تکامل
	دُمبلی	گردو جمع، چاق
	دمرو	وارونه، به سینه خوابیدن
	دَم‌گرفتن	هم‌آواز شدن

دنگ و فنگ	تجمات	
دوتك	جوجه ماده	
دَوَل	سرگردان	
دول	سطل، دلو	
دِهه	تکیه کلام برای اعتراض	
ر	رایبیا	کنایه از اینکه حرکت کن، موافقت کن
راس راسکی	درست، صحیح، از روی حقیقت، راس راسی نیز می گویند.	
رانیمبرم	اظهار بی اطلاعی کردن، راه نبردن	
ز	زاریات	بدبختی، گرفتاری
	زانوبر	ناتوان، از زانو ناتوان شده
	زبل	زرنگ، چابك
	زر، زر	صدای ناهنجار و تکراری و خسته کننده
	زرتی	ناگهانی
	زر زرو	کسی که صدای ناهنجار و تکراری دارد مانند بچه های كوچك و بهانه گیر
	زیمین	زمین
س	ساکن	ساکت
	سَخْلُو	سرگردان، بیکار
	سَرَكش	لچك، روسری، چیزی که بر سر اندازند.
	سَقْلَمه	مشتی که همراه با انگشت شست زده شود.
	سُك	چوب نازك
	سماق پالان	آبکش
	سمبریده	سم بریده، نوعی نفرین همراه با ناسزا است که معمولاً برای حیوانات بکار می رود.
	سین چَسار	نوعی سن

سوز	سرما، بادی که همراه با سرمای سوزنده باشد.
سوزمونی	لاغر، ناتوان
سوزه	دمل
سوسولنگ	چلچله، کنایه از افراد لاغر و نزار هم باشد.
سوکولی	گوشه
سولدونی	جای تنگ و تاریک، کنایه از زندان
ش	شاخ شونه
	نقشه کشیدن برای مبارزه، رجز خواندن
	کاش، شالام نیز می گویند.
شتری	بریده قسمتی از درازای میوه، معمولاً هندوانه یا خربزه
شیرت	شرتی، کاری را از روی عجله و دستپاچگی انجام دادن
شاگردونگی	انعام
شُل	روان
شَل	ناتوان، افلیج از پا
شلخته	کثیف و بی بند و بار
شو	شب
شویل	شاقول
شیت شدن	از هم در رفتن، ناتوانی
ص	صاها
	فردا
ط	طاپو
	ظرف بزرگ گلی برای نگهداری گندم و جو
	ظرف سفالی
طاق	سقف، واحد کشاورزی که يك شبانه روز آبیگر است.
طاقچه	فرورفتگی در دیوار که برای گذاشتن شیئی روی آن تعبیه می شود.

ع	عامل عامو	ماهر عمو
غ	غازی غِسر یا قِصر غلق	نوعی لقمه شبیه ساندویچ نازا روال
ف	فرز فکسنی	زرنگ، چابک ناجور، از کار افتاده
ق	قاریاز قاب پیشخور قالتاق قچه قُد قَدَره قیمرزه قُل قِلِ قلی قُلّا قُلْب قُلْجَماق قلمبه	مدت زمانی قبل از عید و پس از آن که معمولاً آذوقه حیوانات تمام شده و از این جهت در تنگنا هستند. کنایه برای افراد فضول زیرک و بدجنس گاز، معمولاً گازی که به خوراکی زده می‌شود. آدم یکدنده و لجباز پهنا نوعی غذا قسمت کوچکی از میوه، معمولاً هندوانه و خربزه، جوشش آب دست گذاشتن به اعضای حساس بدن که باعث تحریک و خنده بی اختیار شود. خوب، پسندیده مقدار، برای مایع به اندازه یک نوش قلدر. مقدار نسبتاً زیاد

ک	کاماچ	نوعی شیرینی خانگی
	کُپندی	تپه كوچك
	کپنکی	کنایه برای افراد کوتاه قد
	کپکی	وارونه خوابیدن
	کپه	انبوه
	کت	خم، دولا
	کته	انباری كوچك که در دیوار یا زمین برای پنهان ساختن اجناس - معمولاً آذوقه - مهیا می گردد.
	کچه	جوانه
	کرفه	بچه، كودك
	کفلمه	ساییده شده
	ککه	مدفوع
	کلفت	کنایه برای اشخاصی که از نظر مادی قدرتمند هستند. به سخن نیشدار هم گفته می شود.
	کله گای	دیوار نیمه خرابی که از آن توان گذشت.
	کُندله	ظرف گلی شکسته
	کوره	اثر کثافتی که برجای مانده باشد.
	کوش	نوعی کفش
	کوکومه	جغد
گ	گار گارامبی	ناگهان به زمین افتادن با صدا
	گاودوش	ظرفی که در آن شیر بدوشند
	گُرده	قسمت بالای کمر، پشت
	گرمای	الك
	گُشنه	گرسنه
	گُل	آویزان
	گِل مناط	گل ملاط، گِیج که به کنایه بکار می رود

گندلی	گرد	
گوشولی	کناره، گوشه	
گوگلونك	نوعی سوسك	
گیروندن	روشن کردن	
ل	لا	زیر، میان
	لُچ	گریبان
	لیچ	چیزی که بر اثر گرما عرق کرده و داغ شده باشد و چروك برداشته باشد.
	لیخ	کشیدن پاشنه کفش یا پا روی زمین
	لق	سست
	لك دادن	تکان دادن آرام و با تأنی
	لكاتی	شکسته، لكاته هم می گویند
	للایت	به آرامی
	لنتی	مسخره
م	مَ	من
	مَثوال	مستراح، مستراح را مستراب می گویند
	مال	برای، اهل، به حیوان نیز اطلاق می گردد، از آن جهت که درزمره ثروت فرد تلقی می شود.
	مُتَحَمِل	آگاه شدن، به صرافت افتادن
	مِجری	چمدان یا کیف كوچك که از چوب یا فلز سازند.
	مجمعه	سینی بزرگ
	مُردونه	موریانه
	مِلُور	ولرم، آب نیمه گرم
	موزولی	کم، مقدار ناچیز
	موش کتی	موش

ن	ناقلا	زرنگ، به شخصی گفته می‌شود که نسبت به محیط خود آگاهی و شناخت داشته باشد.
	ناقلوسی	نای
	نِباد	مباد، نیاید
	نِسرِم	جنوب، پشت به آفتاب
	ننجون	مادر بزرگ
	نومیده	نامیده - ناامید، بیچاره
و	واداشتن	استوار کردن، کسی را به کاری مشغول نمودن
	وادرا	بی‌درکجا و از همه جا رانده شده، بی‌پناه
	واره	اصطلاحی در کشاورزی و آن سدهای است که کرت را از جوب جدا می‌کند
	واز	باز، گشاد، وسیله کشاورزی
	واس	برای، بگذار
	واشورگای	مقداری از زمین که بی‌مصرف مانده باشد.
	وایسا	به‌ایست، بگذار، تأمل کن
	وتوور	سرگردان
	وَحسو	تلاش و تقلا
	وَح	وقت
	ور	طرف، قرعه، ورزدن یعنی قرعه کشیدن
	وردلنگ	لگد انداختن، قدم بلند برداشتن
	وررفتن	به کاری مشغول شدن
	وَشَن	نزولات آسمانی، باران، برف
	ولنگ و واز	بی‌حجاب و بی‌پوشش
	ویراب	کهریز، مسیر زیرزمینی آب، قنات
	ورمالیدن	فرار کردن، از صحنه خارج شدن

ه	هارت و پورت	ادعا و شلوغکاری
	هالاف و هولوف	- آلف و الوف - جمع الف به معنی هزارها و هزارها کنایه از افتادن در پول و خوردن و اسراف کردن
	هالولت	برادرزن
	هپرو شدن	حالت حمله بخود گرفتن، معمولاً در مورد حیوانات درنده بکار می رود.
	هردمبیل	بی ارزش
	هشت	گذاشت
	همبونه	همیان
	همریش	باجناق
	هنا	دفعه
	هناردن	استراحت کردن
	هواسه	ریزش
	هوبانه	ظرف سفالی که در آن آب بریزند.
	هولفدونی	جای تنگ و تاریک، کنایه از زندان
	هول هولکی	به تعجیل و از روی هول کاری کردن
	هیر	توانائی، قدرت

ی	یثره	بسیار، خیلی
	یاد	جاری، زن برادر شوهر
	یارغول	آدم قوی هیکل و بی قواره
	یانه	هاون
	یخده	کم، کمی

متلها، تصنیفها، اشعار عامیانه

یه روزی بود، یه روزگاری. پشت خونمون یه گودالی، بچه موش ناله می کرد، مادرش ماسوره می کرد. فیل اومد برقصه، افتاد دندونش شیکس. گفتم: چه کونم. چاره کونم. رومو به دروازه کونم. صدای بزغاله کونم. ینجاه گوش بسونم و قلیه کونم. قرمه کونم. بخورم، خورده می شد، نخورم، خوراکی همسایه می شد. به خانوم گفتم: برو چلفتی جمع کون، وقتی اومد گفتم: قس م کو؟ گفتم: تو کلون دون. رفت وردارد، دید نیست. گفتم: گربه سیاه خورده. گفتم: کو گربه سیاه؟ گفتم: رو چینه. گفتم: چینه کوجوس؟ گفتم: خراب شده. گفتم: گردش کجوس؟ گفتم: توهمونه. گفتم: همبونه کجوس؟ گفتم: بارشتر، گفتم: شترکوجوس؟ گفتم: تو صحرا، گفتم: چی چی می خورد؟ گفتم: برگ چنار. گفتم: چی چی می شاشد؟ گفتم: روغن چراغ، گفتم: چی چی میریند؟ گفتم: خرما سیا، گفتم: بخور ویا.

* * *

گندم برشته، تختش نبشته. باباش براغی، چشمش چراغی، رفتم به باغی، دیدم غلاغی، سرش بریده، خونش چکیده. ورداشتمو ودویدم، دویدم، دویدم، سرکویی رسیدم، سه تو خاتون دیدم، یکیش به م آب داد، یکی اش به م نون داد، یکیش به م گلاب داد، نونو هشتم توطاچه، آبو دادم به باغچه، گلابو زدم بصورتم. باغچه به م علف داد، علفو دادم به بزه چی، بزه چی به م پشگل داد، پشگلو دادم به نونبا، نونبا به م آتیش داد، آتیشو دادم به زرگر، زرگر به م قیچی داد، قیچیو دادم به ملا، ملا به م کتاب داد، کتابو دادم به خدا، خدا به م مراد داد، مرادو دادم به بابا، بابا به م یه کله خرما داد، گفتم یکی دیگه، زد تو گوشم، کالام افتاد دم خونه قاضی، رفتم وردارم، دیدم سگ به شیکمه افتاد. گربه به دُمبه افتاد، آتیش به پمبه افتاد، زپ زپ پمبه

* * *

گنجیشکه اشیر و مشیر، لپی حوض مونشین. بارون میاد ترمیشی، برف میاد گندلی میشی، می افتی تو حوض نقاشی، کی درد می آرد؟ فراش باشی. کی میگردد؟ قصاب باشی. سَرِد می بُرد با کارتی کاشی، کی می پزد؟ آشپز باشی. چی چی می پزد؟ آش ترشی، کی می خورد؟ سازده باشی.

* * *

گنجیشکه دلیلی، بابائی منو ندیدی؟ بله بله م دیدم، رفت برود کمره، آرد بیارد دوخره، مادرم کلوچی کونه، دادام تا پوچی کنه.

لالالالا گل پونه / سگه اومد در خونه / چخش کردم بدش اومد / نونش دادم خوشش
اومد.

لالالالا گل پونه / خداداده سه تو دونه / یکی رفته به اویاری / یکی رفته به گویاری / یکی
رفته به ملانی / لالا لالا

لالالالا گل خشخاش / بابا رفتس، خدا همراهش / لالالالالا

* * *

این تصنیف در سالهای قحطی و پس از آن بر سربازنها بوده است.

بیل و کلنگ و تیشه

پول پنجای نون نمی شه

دستبندی دونه دونه

دادم به پنبه دونه

ای سال برنگردی

تو که باماً همچین کردی

بادیگرون چه کردی

تمون دوخته دوخته

دادم به نونی سوخته

بالاخونه و یائین خونه

دادم به چار تو چونه

ای سال برنگردی

تو که باماً همچین کردی

با دیگرون چه کردی

استکان لب طلائی

منو انداخ به گدائی

بشقاب و کاسه چینی

عامو خیر شو نبینی

ای سال برنگردی

تو که با ما همچین کردی
با دیگرگون چه کردی
حموما رو تخته کردی
خونارو لخته کردی
مردارو اخته کردی
زنارو شلخته کردی
ای سال برنگردی
تو که با همچین کردی
بادیگرون چه کردی

دسته مشکم آبولو	کره دوغم زرد آلو
رفته اویاری برادرم	ستاره هارو می شمارم
براش می کونم خاسیگاری	ازیه دختر خونساری
لباش سرخ و دساش بلور	چشاش زاغ و موواش بور
صداش می زنم عمه قزی	دور کالاش قرمریزی

معمولاً در نزاع بین اطفال این تصنیف خوانده می شود. نام شخص یا محله یا طایفه ای را برده می خوانند:

دیگه بعد از این، آب دزدکی نمی ره لئاتون
أرسی نوک نوکی نمی ره پاهاتون/ چارقد پولکی نمی ره سراتون
پُک بزئید به قلیون/ طلاق شده فراوون

جواب سلام، علیکه/ پشه سوار ککه/ شوهر رفته تو کادون/ زن اومده به میدون/ پُک بزئید
به قلیون/ طلاق شده فراوون.

وباز در نزاعها نام شخص یا شهری را برده می خوانند:

.....رگه رگه شما بُزید و ما دگه

ورمی جیکیم روبونتون شاخ می زنیم تو نتون

x x x

دریک بازی بچگانه، کودکان کنارهم نشسته پاهایشان را به موازات هم دراز کرده و شخصی که درمیان نشسته است تصنیف زیر را خوانده برروی زانوان سایر بچه ها می زند، تصنیف روی پای هرکس که تمام شد باید پایش را جمع کند.

اُتوتل توت و متل / مادخترن لشگریم / تکیه نداریم بز نیم / تکیه ما اثر دارد / جن و پری
خبر دارد / کی برود، کی نرود، / غلام سیاه، قاراسیاه / این برود، اون نرود / یه پادو ورجین.

x x x

اَرک و مَدک، دودوری / گاوی حسن چه جوری / نه شیر دارد نه پستون / گاوشو ببر
هندستون / یه زنی گرجی بستون / اسمشو بذار عمقزی / دور کلاش قرمزی.

x x x

سرکوی بلندتشتی به بارس	برنج قل می زند دل بیقراراس
برنج قل می زند با شیرمیشان	آقام نی می زند باقوم وخویشان
کجا نی می زند؟ دردش بمیرم	به دسمال کتون گردش بگیرم
دودسمال کتون، ریشه طلائی	به آقام می برازد پادشاهی

x x x

سرکوی بلند من خوشه چینم	طلسم نقره رو گل ورمی چینم
طلسم نقره رو بشکن، طلاکون	دودس برو گردن خوشید وماکون
اگرخورشید و ما آنجا نباشد	برو بنشین توکل برخداکون

x x x

قبا آبی، قبایت مَله مَله	سرشانه ات گرفته گرد گله
قبایت را بکن تا من بشورم	به آب دیده وصابون بره

x x x

قبا آبی، قبایت پشت پایت	طلاو نقره گیرم کفشهایت
به هرمجلس نشستی خوش حکایت	من مسکین به قربان صدایت
× × ×	
سرراحت نشینم فال گیرم	اگر قاصد بیاد. احوال گیرم
اگر قاصد بیاد و من نبینم	سرشوم تب کونم، صاحبش بمیرم
× × ×	
ستاره سرزد و ماهم بدنبال	بزرگ قافله کی میکنی بار
بزرگ قافله لنگر بینداز	که فردا میرسیم برخدمت یار
× × ×	
ازدر که درآمدی و سیبم دادی	همرنگ خودت سرخ و سفیدم دادی
سیبی که تو داده ئی هنوزش دارم	صد نقره گرفتم و عزیزش دارم
× × ×	
ازدر که درآمدی و خندان خندان	چشمت به نگاه و چادرت بردندان
چشمت به نگاه و چادرت می لرزید	این خال لببت به عالمی می ارزید
× × ×	
صحرای سفید و خوشه ها مرواری	این یار کی اس که می کند او یاری
مخل بخرید، سایه کنید صحرا را	آفتاب نخورد شاخه گل رعنا را
× × ×	
هزار و هفتصد و یک حمد کاری	بدرگاه آمدم با چشم زاری
شب آدینه و وقت مناجات	مرادم را بده یا قاضی حاجات

کتابشناسی مأخذ:

- اخبار جنبش اسلامی، نشریه: شماره ۸، (پنجشنبه ۳۰ آذر ۱۳۵۷)
- هنرفر، دکتر لطف‌الله: اصفهان، چاپ دوم، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۶
- اطلاعات، روزنامه: شماره ۱۵۷۹۴، (۱۷ اسفند ۱۳۵۷)
- اطلاعات، روزنامه: شماره ۱۵۷۹۷، (۱۰ اسفند ۱۳۵۷)
- اعتضاد السلطنة: فتنه باب، توضیحات و مقالات عبدالحسین نوائی، چاپ سوم، بابک، تهران، بهار ۱۳۶۲
- الاصفهانى، محمد مهدى بن محمدرضا: نصف جهان فى تعريف الاصفهان، تصحيح و تحشيه دکتر منوچهر ستوده، چاپ دوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸
- بامداد، مهدی: تاریخ رجال ایران، کتابفروشی زوآر، ۱۳۴۷
- بختیاری، سردار اسعد، علی قلی خان: تاریخ بختیاری، چاپ دوم، فرهنگسرا، تهران، ۱۳۶۳
- بدیعی، دکتر ربیع: جغرافیای مفصل ایران، ۳ جلد، اقبال، تهران، ۱۳۶۲
- بروگش، دکتر هینریش: سفری به دربار سلطان صاحبقران، ترجمه مهندس کردبچه، مؤسسه اطلاعات، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۸
- بلاغی، سید عبدالحجت: تاریخ نائین (مدینة العرفا)، تهران، ۱۳۶۹ ه.ق
- پاپلی یزدی، دکتر محمد حسین: فرهنگ آبادیها و مکانهای مذهبی کشور، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷
- تجلی پور، مهدی: دایرة المعارف دانش بشر، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۹
- جعفری، مهندس عباس: کوهها و کوهنامه ایران، جلد اول، تهران، ۱۳۶۸
- جمال زاده، سید محمدعلی: گنج شایگان، کتاب ایران، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۲

- حقیقت (رفیع)، عبدالرفیع: تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران، ۱۳۶۸
- دهخدا، علی اکبر: لغت‌نامه دهخدا، نشر سازمان لغت‌نامه، تهران، ۱۳۴۱
- راوندی، مرتضی: تاریخ اجتماعی ایران، مجلدات مختلف، مؤلف، ۱۳۶۲
- روحانی، سید حمید: بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، دو جلد، انتشارات دارالکفر و دارالعلم، ۱۳۵۶
- زیگفرید، آندره: روح ملت‌ها، ترجمه احمد آرام، شرکت انتشار، تهران، ۱۳۴۳
- سعادت نوری، حسین: رجال دوره قاجار، وحید، ۱۳۶۴
- سلیمی نبی، عشقعلی: جغرافیای شهری نجف آباد، پایان‌نامه لیسانس، ۴۸-۱۳۴۷
- شیروانی، حاج‌زین‌العابدین: بستا‌السیاحه یا سیاحت‌نامه،
- ظل‌السلطان، مسعود میرزا: تاریخ سرگذشت مسعودی همراه با سفرنامه فرنگستان، بابک، تهران، ۱۳۶۲
- عکاشه (ضیغم‌الدوله)، اسکندر خان: تاریخ ایل بختیاری، فرهنگسرا، ۱۳۶۵
- فرجی، عبدالرضا - دبیران گروه‌های آموزشی جغرافیای استان‌ها: جغرافیای کامل ایران، چاپ اول، شرکت چاپ و نشر ایران، ۱۳۶۶
- فلاندن، اوژن: سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، حسین نورصادقی، چاپ سوم، اشراقی، ۱۳۵۶
- لکمارت، لارنس: انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه، مصطفی عماد، تهران، ۱۳۴۳
- مرکز آمار ایران: نتایج تفصیلی شهرستان نجف آباد (سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵)، مرکز آمار ایران، تهران، ۱۳۶۷
- مرکز آمار ایران: فرهنگ آبادیهای کشور (سرشماری عمومی نفوس و مسکن، مهرماه ۱۳۶۵)، مرکز آمار ایران، ۱۳۶۸
- موسوی اردبیلی نجفی، فخرالدین: تاریخ اردبیل و دانشمندان، مشهد، ۱۳۵۷
- مهندس، محمدحسن میرزا - مهندس، علیخان: دو سفرنامه از جنوب ایران، تصحیح و اهتمام سیدعلی آل‌داود، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸
- نجم‌الملک، حاج عبدالغفار: سفرنامه خوزستان، چاپ دوم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۲
- نیکزاد امیرحسینی، کریم: شناخت سرزمین بختیاری، اصفهان، ۱۳۵۴
- نیکزاد امیرحسینی، کریم: شناخت سرزمین چهارمحال، اصفهان، ۱۳۵۸
- وزارت امور خارجه انگلیس: آبی - گزارشهای محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران، بکوشش احمد بشیری، نشر نو،
- وزارت کشور ایران: گزارش خلاصه سرشماری عمومی کشور در سال ۱۳۳۵، وزارت کشور، تهران، ۱۳۴۰ ♦

بخش دوم

شرحی بر احوال رجال شهرستان نجف آباد

فریبا آذری:

فریبا آذری فرزند علی و حمیده به سال ۱۳۴۲ در نجف آباد چشم به جهان گشود. تحصیلات خود را تا اخذ لیسانس جغرافیا ادامه داد و هم اکنون در مراکز آموزشی شهرستان نجف آباد به تدریس اشتغال دارد.

از اوست:

سرود غمناك ترا

بر بادها خواندم

از خشم خدای طوفان

وازه راس انهدام

بر شاخه درختی آویختند و

گریختند

باد بی ریشه است

درخت است که ریشه دارد

باید بماند

و سرود ترا بر جوانه ها بخواند

روزی در نگاهت
 شعله‌های رقصان محبت را یافتم
 روزها با غمت
 لحظه‌های تنهایی را درد کشیدم
 ماهها چون نهالی در صدایت روئیدم
 فصلها با نوازش مهربانت
 شکوفه دادم
 ساعتی در دستان سوختم
 دقیقه‌ای در آغوش شعله کشیدم
 اینک در کنارت خاکسترم
 خالی از شور عشق
 خیره در رویای یک هوس
 که سرود حقیقت را زمزمه می‌کند
 یک عمر در چهار فصل عشق روئیدم
 و یک لحظه در هوس سوختم

ابراهیم آریانی:

ابراهیم آریانی ملقب به ابو آصف و متخلص به «مهر» در تاریخ ۱۲۹۱ شمسی در نجف آباد متولد شد. پدرش حاج علی ملقب به حاج معلم از بنیانگذاران فرهنگ اصفهان و نجف آباد و مادرش زهرا بیگم از مؤمنه زنان زمان خود بود.

ابراهیم ابتدا تحصیلات خود را در مدرسه علمیه نجف آباد نزد حاج شیخ ابراهیم ریاضی و حاج شیخ حسن باستانی و پدرش حاج معلم فرا گرفت و سپس به اصفهان، قم، مشهد و تهران رفت و از محضر اساتیدی چون مجتهد اصفهانی و سیدعلی آیت استفاده نمود. پس از چندی جهت کسب علوم جدید به مدرسه «ستاره صبح» اصفهان وارد شد و دیپلم متوسطه خود را از آنجا دریافت نمود و آموزگاری پیشه کرد.

آریانی از فرهنگ دوستان و هنرمندانی بود که با تشکیل محافل فرهنگی از قبیل انجمن

ادبی نجف آباد، بنگاه شهاب، دایر کردن کلاسهای اکابر (شبانہ) و کلاسهای تعلیم خط و نقاشی و نمایندگی مطبوعات در نجف آباد، سعی در گسترش فرهنگ و ادب و هنر داشت، شعر می گفت و در نگارش نمایشنامه دستی داشت.

مهر در سن ۷۷ سالگی بدنبال عارضه ای در بیمارستان خورشید اصفهان درگذشت و در جنتیه نجف آباد مدفون گردید.

غزلی از اوست:

آن های وهوی بیشه شیرانم آرزوست	سرگشتگی به راه دلیرانم آرزوست
از این سکون و ساحل آرام خسته ام	فریاد موج و نعره طوفانم آرزوست
رقص به خون خویش چو ماهی به روی خاک	وین رقص با ترانه غرانم آرزوست
در راه دوست، عاشق در خون طپیدنم	تیر و سنان و نیزه و پیکانم آرزوست
سودائی ترانه الله اکبرم	تکبیر آن سپاهی میدانم آرزوست
مردانگی چو از میان رفت و مردمی	آن صولت و ابهت مردانم آرزوست
زین مسلمین خشک و ریائی دلم گرفت	همصحبتی، چو بوذر و سلمانم آرزوست
یاران مرا به دامن کوه احد برید	بر خاک حمزه اشک فراوانم آرزوست
منصوروار مست و اناالحق زنان به دهر	در پای دار جلوه جانانم آرزوست

محمد رحیم آسف:

محمد رحیم نجف آبادی متخلص به «آسف» فرزند آقا مسلم بن هادی بن نامدار از شعرای نخبه گفتار این سامان به سال ۱۱۸۵ هـ ق در نجف آباد دیده بر خاکدان گشود. پس از رشد در نزد پدر و جمعی از اساتید به کسب معلومات و درک مشهودات پرداخت و بابر خور داری از طبعی والا و ذوقی سرشار به نغمه سرایی دست یازید و مضامین ناب عارفانه را همراه با مکنونات قلبی خویش در قالب تنگ واژه ها ریخت.

آسف در انواع شعر طبع آزمایی نموده دفتری از هر گونه سخن پدید آورد. تذکره شعرای نجف آباد می نویسد: «غیر از دیوان تألیفاتی دیگر نیز داشته که متأسفانه جزا ورقی پراکنده چیز دیگری از آنها در دست نیست.»

افسوس که دل خون شد و دلدار نیامد عمریم به کف دولت دیدار نیامد

درباغ وچمن گلبین زیباست فراوان
امشب تنم از آتش تب سوخت، طبیبم
آه از دل صیاد که تا در قفسم کرد
ای یوسف ثانی که در اقلیم ملاحه
رحمی به من دلشده کن کز غم هجران
یاری گندم بخت گرم یارمده کرد
جویای گل و سرو در این باغ بسی، لیک
«آسف» به ره عشق شد آنکو خبر آرد

شد بیخبر از خویش و خبردار نیامد

دل دمی نیست که وصل تو تمنّا نکند
عاشق آن است که گرسر رودش در ره دوست
چه تمتع برد از سیر چمن هر که در آن
بنظر کی رسدش محمل لیلی مجنون
هر که در بادیه شوق سراسیمه نگشت
رند و فرزانه و دانشور روشن دل نیست
لذت عشق کجا یافته آن بی حاصل
نیست شوریش بسر هر که نه چون مرغ سحر
درد خود را به خیال تو مداوا نکند
شادمان باشد و زین مرحله پروا نکند
یاد آن سرو قد گلرخ رعنا نکند
اندرین دشت اگر سیر و تماشا نکند
ره مقصود ازو گم شده پیدا نکند
هر که امروز خود اندیشه فردا نکند
که خدنگ مژه‌ای درد را اوجان نکند
بال برهم نزنند نعره‌ای بریان نکند
آسف سوخته جان چند بسازد باهجر

بنشینند به غم و ترک شکیبا نکند

افسوس که شد قاعده و رسم جهان کج
پیرار گندم گوشه عزلت به جوانی
چون شمع سرم را ببر ای شحنة مجلس
هر موی دلیل است بر آن گلشن رخسار
از نیش سرخار شود کور در این باغ
معمار که کج می‌نهد از اصل بنا را
ای خسرو خوبان که بود همچو گدایان
تا چند دلم از هوس بوسه‌ای زان لب
گردید نهان راستی و فاش و عیان کج
خوشر که شوم بشنوم از پیرو جوان کج
گریک سرمونی بود این شرح و بیان کج
چون خط چلیپاست اگر زلف بتان کج
سوی گل ماگر نگردد باد خزان کج
گرز و فلکش عرش بود هست میان کج
در بزم حضور تور سر پادشهان کج
گردن بکنند پیش تو ای مایه جان کج

از مدعیان غم عشقت بجز آسف ظاهر همه را راست چو شمع است و نهان کج

غلامرضا آسفی:

غلامرضا آسفی فرزند غلامعلی از نوادگان محمدرحیم آسف در سال ۱۳۱۹ شمسی در شهر کرمانشاه متولد گردید. تحصیلات خویش را تا اخذ دیپلم در شهرهای ایرانشهر، سراوان و نجف آباد ادامه داد و سپس به خدمت آموزش و پرورش درآمد. آسفی با برخورداری از ذوقی سرشار، مکنونات قلبی خویش را در قالب الفاظ ریخته و اشعاری را که حاکی از تأثرات درونی بود، سرود. او گذشته از شعر، خط را خوش می نوشت و در نقاشی استاد بود.

او که دوست می داشت، «در دیار ناشناس و دور / در محیطی ساکت و خاموش / فارغ از چشم شرربار و ملامتکار این غولان افسونگر / در سکوتی روحپرور / وهم گستر / سرکند تنها» در آذرماه سال ۱۳۴۵ به وسیله تفنگ شکاری به زندگی خود پایان داد.^۱

«تخت جم»

در آن شب، تخت جم همچون عروسی غرق زیور بود
سکندر با همه شوکت ز ساغر جرعه ها می زد
هزاران ماهرو هرسو
هزاران نغمه گر هرجا
هزاران مرد جنگی فارغ از پیکار
هزاران مست و بی پروا و ناهشیار
در آن شب جشن بگرفتند جشن فتح و پیروزی

ستونهای بلند کاخ

نقوش پرشگفت هر در و دیوار

۱- تذکره  برای نجف آباد، ص ۳۴

ستونهای بلند ساخته از چوب سدر و عود
 فضای کاخ مملو از بخار و عطر و بوی و دود
 نگارین پرده‌های چین، چین، هرجا...
 درون شمعدهای طلائی شمعها می‌سوخت
 چه زیبا بود آن شب کاخ جم به! به!
 درون جامهای می هزاران سایه می‌لرزید
 درون روح مستان موج می‌لغزید
 در آن شب کاخ جم در عالمی دیگر بسر می‌برد.
 یکی رامشگری زیبا،
 به آهنگی عجب پرداخت
 دگر رقاصه سیمین تن
 چون مار می‌پیچید...
 هزاران شکل از خود ساخت
 هزاران طرح نو انداخت
 یکی خنیاگر دیگر
 همی زد چنگ اندر چنگ
 دگر آوازخوان می‌داد سر، آواز گنج و منگ
 بلی، آن شب بهشت آشکارا بود تخت جم
 زهر سو ناز و نور و نعمت و شوکت فرو می‌ریخت
 در آن شب در میان جمع
 زنی آشوبگر با عشوه‌های دلفریب خود
 توانست از سکندر هوش بر باید
 بلی او بود، تاییس
 آن زن هرجائی بدکار
 یکی بی‌آبروی روسپی کردار
 فکنده از تنش پوشاک
 به حالی مست و شهوتناک

نمایان ساخته اندام زیبا را
به دستی برگرفته جام
در دست دگر
گیسوی اسکندر
سکندر مست و سست و بیخود از خود بود
در آن حالت،
زن آشوبگر در گوش اسکندر!
سرودی خواند:
«... سکندر!... پور ژوپتر!...»
تومی دانی،
که من با جنگجویان راه پیمودم
رهی دور و دراز و سخت و جانفرسا
رهی پست و بلند و پیچ و خم دار و توانفرسا
سکندر!...
شاه مقدونی!
تو آگاهی:
که زیر پانهادم من
بسی دریا و کوه و دشت و صحرا را
بدان امید،
تا روزی به قلب پارس ره یابم.
بدان اندیشه تا بینم
به زیر پای... آب و خاک ایران را
کنون شادم
کنون هنگام آن باشد،
که گیرم انتقام شهر «آتن» را...
که در آتش بسوزانیم کاخ جم...»
چو اسکندر شنید این نغمه از تاییس

درونش گشت پرغوغا
بیاد آورد آری داستان شهر آتن را
بیکباره: صدای مهممه برخاست...
طنین افکند صوت جنگجویان در فضای کاخ
همگان یکصدا گفتن:

«تاییس راست می گوید!»
سکندر مست مستان مشعلی افروخته برداشت
بدست روسپی کردار تاییس داد
نفسها حبس شد در سینه ها یکدم...
صدایی رعد آسا شد طنین انداز:
«بسوزانید کاخ جم!»
بیفروزید آتوها.»

بلی تاییس آن بدکار یونانی
بدست خویش آتش زد به کاخ جم
به تنها یادگار پربهای روزگار جم
کمک کردند با تاییس
سرداران یونانی، تبه کاران یونانی
کمک کردند
خونخواران یونانی
زدند آتش به کاخ ما
بدان شه کار معماری و حجاری و نجاری
شگفتا.

ای عجب.
اسکندر آن خونخوار مقدونی
بدین کار اکتفا ننمود
به سفاکی خود افزود
هماندم داد فرمانی

که باید کشت
هرچه هست،
از افراد ایرانی
نباید زنده ماند.
هیچکس از عالی و دانی.
پس از انجام این کردار ننگ آور
رها کردند تخت جم به حال خود
برون رفتند هریک، دور گردیدند
کمی آن سوی تر از کاخ
پها کردند چادرها.
شدند آماده خفتن
یکی مست و یکی سست و یکی بیفکر و فارغبال

از این عالم برون بودند
فرو افتاد مرگانها
همه گشتند غرق خواب بیهوشی
سکندر نیز غافل ز آنچه کرده گشت خواب آلود.
دگر چیزی نمی فهمید.

گذشت آن تیره شب باری
سیاهی رفت، باز آمد سپیدها
چه باید کرد؟
گذشت مدتی کوتاه
گذشت يك شب از شبهای آن دوران
پدید آورد با خود دردناك افسانه ای پرغم
یکی افسانه ای تاریك و درد آلوده و مبهم
بزرگ افسانه ای از ننگ

شگفت انگیز و پرنیرنگ
یکی افسانه آمیخته با خشم و خون و خاك و خاکستر
چه باید کرد با چرخیدن این گنبد دوار دون پرور؟

باری بامداد آمد،

طبیعت چهره روشن کرد
ز هم بشکفت خندان غنچه آروز
بهمراه نسیم صبحگاهی سایه هایی موج می انداخت
هزاران سایه روشن های گوناگون
هزاران آب و رنگ رقص می کردند
سکوت بامدادی با نوای مرغکان بشکست.
نسیم دلنشین بامدادی نغمه سر می داد.
سکندر ناگهان از خواب دوشین دیدگان بگشود
به یاد آورد ننگین کار دیشب را
درونش گشت پرغوغا
درونش سخت غوغایی پدید آمد
دمی سرگرم دنیای درونی شد
چه دنیایی،
چه وحشتناك رویایی
ز جا برخاست
چون دیوانه ای برجست از چادر
همی زد گام
درونی پر ز اندیشه
پیشمانی شدش پیشه
نگاهی کرد بر آنجا، کجا، جاییکه تخت جم بهرمانش
بفرمان پلید و نابهنگامش
گرفت آتش، بشد ویران

چه غم آلود بود اکنون نمای کاخ ویرانه
هنوز از سرستونها دود برمی خاست
هنوز از هر طرف آتش
ازین سوی و از آن سوی و از آن روزن
زبان می زد.
گهی پیدا و گه پنهان

سکندر خیره شد بار دگر با حالتی مجنون
نگاه دیگری انداخت
به آنجا، کجا، جاییکه آن دنیای زیبایی و طنازی
بیکباره فنا گردید
بیاد آورد دیشب را
که تخت جم بسان نوعروسی غرق زیور بود
همان تختی که هر نقشش، ز دیگر نقش بهتر بود
همان کاخی که دنیایی ابهت داشت.
همان قصری که رفعت داشت.
زینت داشت، زیور داشت، شوکت داشت
فریبا بود، زیبا بود.
کنون در خاک و خون بسیار می غلتید.
سکندر ناگهان لرزید
همچون بید در پیکار با طوفان
پشیمان شد،
زبان بگشود، زیر لب بخود می گفت

- «چه بد کردم، چه کار زشت و ننگینی

عجب اندوه سنگینی

شکنجه می دهد روحم.

چرا باید دلیر شیرکرداری چو من فرمان برد از او؟

ازو، زان زن
از آن تاییس
آن تاییس هر جایی
چرا باید سخنهای پلیدش گوش می‌دادم!
چرا؟

کنون دنیا چه خواهد گفت بعد از من
وای بر من

چه کاری بود من کردم
عجب تنگی، عجب نامی
عجب رنگی که بر دامن چکانیدم.
بله، بر دامن تاریخ
کنون دیگر نخواهد پاک شد هرگز.»

در این هنگام اسکندر

بسان رعد می‌غرید

صدایش در دل کهسار می‌پیچید.

- «تاییس! تاییس!...»

کجایی ای زن فتنه‌بدکار هر جایی؟

کجایی؟ اهرمن، شیطانۀ ناپاک

تو ننگین ساختی تا هست دنیا نام مشهورم.»

بفریاد سکندر باز شد هر دیده‌ای از هم

همه از خواب برجستند

بزودی جنگجویان سلسله کردار صف بستند.

ولی در این میان تاییس اهریمن نبود آنجا؟!...

سکندر همچو مجنونان بسوی کاخ ویران رفت

عجب ویرانه کاخی بود!

ستونهای بلند کاخ هریک حال دیگر داشت

یکی افتاده،
دیگر نیم بگسسته
یکی در خاک غلتیده
دگر از هم شکسته
ستونهایی که بود از چوب سدر و عود
کنون با گشته خاکستر و یا اندوده اندر دود.
نبود از پرده‌های چین چین، آنجای آثاری
نبود از موبدان آنجای دیاری
فضای کاخ ویران پر شده از دود و خاکستر
نه ساقی مانده اندر جای، نی خمار، نی ساغر
چه غم آسای گشته منظر مخروبه آن کاخ
سکندر در میان کاخ ویران همچنان می گشت
بدنبال زن هر جایی بدکار

درویش سخت غوغا بود.
همانگونه که می زد گام،
در این هنگام
صدای ناله‌ای او را بخود آورد.
بسوی آن صدا برگشت
برای لحظه‌ای کوتاه شد مبهوت!
بله تاییس آنجا غرق خون در خاک می غلتید.
یکی پاره ستون افتاده بر رویش
زمین رنگین شده از خون اهریمن.

سکندر آمد آنجا در کنار او
پر زکین و خشم
شررباران از هر چشم
بگفت:

- «ای ناپکار

ای دیو خو، ای پست.

مرا هم با خود آلودی

تو بر باد فنا دادی همه نام و همه ننگم

اگر چه در زمانی پیش از این، آتن

بدست صاحبان کاخ ویران شد.

اگر چه مردم این سرزمین از دشمنان سخت ما بودند

ولی این رسم شاهی نیست

در این ره جز تباهی نیست

نباید دوش می کردم چنین کاری

بدست تو

بگفتار تو ای اهریمن بدکیش

چه سود از این همه بیداد و ویرانی؟

چه سود ز این پریشانی؟

چرا باید چنین ننگین بود آثار انسانی؟

کنون دیگر ندارد سود،

دگر بگذشت هر چه بود،

ولی این آتش سرکش که تو افروختی دیشب

بسوزانید و ویران کرد هر چه بود

تو خود زان آتش سرکش نیارستی که بگریزی

تو هم در آتش خود سوختی آری.»

در این هنگام اسکندر

روان شد از پی کارش

رها بنمود آن زن را بحال خویش و کردارش

بلی تاییس جان می داد آنجا در تباهی ها

همی زد موج روحش در سیاهی ها

تباهی های کردارش،

سیاهی های رفتارش
بسختی بعد ساعتها
بحالی غرق نکبت ها
روانش شد برون از تن
بله او مرد، آری مرد... در پای تپاهی ها
چه مرگ سخت جانکاهی.

دریغ ای روزگار تلخ
شگفت ای چرخ بازیگر
عجب ای دهر دون پرور
که کردی، تخت جم در آتش بیداد خاکستر

آقا علی:

به نقل از تذکره نصرآبادی^۱ است که:

«آقا علی از کدخدازادگان اصفهان است مردیست در کمال دردمندی و نامرادی به صحبت اهل کمال بسیار رسیده است و لذت گرم و سرد بعلت تجرید بی نهایت چشیده از مصاحبان و مخصوصان مرحوم میرزا جلال شهرستانی بود بعد از فوت مشارالیه به نجف آباد بهشت بنیاد که احداث کرده پادشاه آگاه شاه عباس ماضی و وقف نجف اشرف است سکنی کرده بقدر توسعه منزلی و باغی طرح انداخته به درویشی و قناعت ساخته و لوح دل از رقوم زیاده طلبی پرداخته به عبادت مشغول است و گاهی به شهر می آید.»

از اشعار اوست:

کدام شعله برآورد دود از این مردم	که عقل و هوش ندانم ربود از این مردم
کدام عقده چه مشکل گشود از این مردم	به غیر از اینکه زکف رفت ناخن تدبیر
بقدر کاستنم کی فزود از این مردم	مرا به رتبه بی قدری امتیاز بس است

۱ - محمد طاهر نصرآبادی، تذکره نصرآبادی، تصحیح و مقابله وحید دستگردی، کتابفروشی فروغی، تهران،

سید حسن آیت:

سید حسن آیت فرزند محمدرضا و رقیه بیگم از نوادگان دختری مرحوم آقاسید علی مجتهد در سوم تیرماه سال ۱۳۱۷ شمسی در نجف آباد پا به عرصه وجود نهاد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در نجف آباد و اصفهان ادامه داد. در سال ۱۳۳۷ از دانشسرای عالی تربیت معلم تهران در رشته ادبیات فارسی موفق به دریافت لیسانس گردید. در سالهای ۴۰ و ۴۵ به اخذ فوق لیسانس جامعه شناسی و لیسانس حقوق نایل آمد.

آیت فعالیت‌های سیاسی خود را از اوان جوانی در خط آیت الله کاشانی شروع کرده پس از فوت کاشانی در رابطه با حزب زحمتکشان قرار گرفت، تا اینکه پس از چندی بنابر علی از آن کناره کشید و با ظهور امام خمینی در صحنه مبارزات بدو پیوست. پس از پیروزی انقلاب به همراه دیگر یارانش از مؤسسين و عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی بود و بعنوان دبیر سیاسی حزب برگزیده شد. در مجلس خبرگان اول بعنوان نماینده مردم اصفهان نقش فعالی بعهده گرفت و در اولین دوره مجلس شورای اسلامی از سوی مردم تهران به نمایندگی انتخاب گردید. مشارالیه در صبح روز چهارشنبه چهاردهم مرداد ۱۳۶۰ شمسی هدف ترور سازمان مجاهدین قرار گرفت. وی گذشته از مقالات و نوارهای متعدد سخنرانی، دارای تألیفاتی می باشد از قبیل:

۱- نگرشی کوتاه بر نهضت ملی ایران، ۲- چهره حقیقی مصدق السلطنه، ۳- درسهایی

از تاریخ سیاسی ایران

میرسید علی آیت:

حاج میرسید علی مجتهد نجف آبادی معروف به آیت فرزند سید حسن بن سید محمد بن حسین بن عزیز بن عظیم بن نصیر بن حکیم میرزا محمد مؤمن بن محمد زمان حسینی تنکابنی - از دانشمندان معاصر شاه سلیمان صفوی و صاحب کتاب «تحفة المؤمنین» معروف به تحفه حکیم مؤمن، مدفون در مقبره خواجه نظام الملک طوسی - در سال ۱۲۸۷ هجری قمری یا بقولی ۱۲۷۵ هـ. ق در نجف آباد تولد یافت. از آغاز جوانی، در حدود ۲۰ سالگی به تحصیل علم علاقمند گردیده، شروع به کسب علم نمود. مقدمات را در زادگاهش نزد آسید حسن والدش آموخت و برای استفاضه سطوح به اصفهان عزیمت کرد و از افاضات علمی علمای آن دیار بهره مند گشت.

پس از چندی به جهت تکمیل معلومات و تهذیب نفس و استفاده از رشحات فکری علما و مدرسین عالی به نجف و کربلا هجرت نمود و از محضر اساتید زیر کسب فیض کرد.

۱- حاج میرزین العابدین مازندرانی، صاحب «ذخیره العباد»، از تلامیذ صاحب جواهر و شیخ انصاری که به سال ۱۳۰۹ هـ. ق درگذشت.

۲- علامه ملاعلی نهاوندی، صاحب «تشریح الاصول»، از شاگردان شیخ انصاری متوفی به سال ۱۳۲۲ هـ. ق

۳- آقا سید محمد فشارکی از شاگردان مبرز میرزای مجدد که بسال ۱۳۱۶ هـ. ق بدرود حیات گفت

۴- میزا محمد تقی حائری شیرازی، از اعظام علما و مراجع شیعه
۵- آخوند ملا محمد کاظم هروی خراسانی، صاحب «کفایة الاصول» از مراجع بزرگ و رهبران انقلاب مشروطیت

۶- آقا سید محمد کاظم یزدی، صاحب «عروة الوثقی» از فحول علمای قرن چهاردهم و از شاگردان مجدد شیرازی

۷- شیخ هادی تهرانی فرزند ملا محمد امین از تلامذه، صاحب روضات که بسال ۱۳۲۱ وفات یافت.

آقا سید علی توانست بزودی مقامات عالیہ ای را در علوم منقول و معقول کسب نماید و از شاگردان مبرز اساتید خود، خصوصاً صاحب کفایه گشته و مورد توجه و نظر علما قرار گیرد.
مشارالیه پس از درگذشت، استادش آخوند خراسانی در سال ۱۳۲۹ هـ. ق به اصفهان عودت نمود و در مدرسه جده بزرگ و صدر اصفهان حوزه تدریس تشکیل داد و علوم مختلفی چون فقه، اصول، کلام، حکمت و تفسیر را تعلیم داد.

مرحوم آیت چندی در دوره جنگ بین الملل اول در حوالی چهارمحال متواری بود، مدتی نیز در دوره تسلط روسها بر اصفهان، محبوس گردید. در سال ۱۳۴۶ هـ. ق به همراه حاج آقا نورالله نجفی و سایر علما اصفهان، بعنوان مخالفت با نظام حاکم کودتائی رضاخان به قم مهاجرت نمود، تا اینکه صبح جمعه ۱۳ ماه صفر ۱۳۶۲ بدرود حیات گفت و در بقعه تکیه نویسرکانی تخت پولاد بجا سپرده شد.

شاگردان بسیاری در حوزه علمی مرحوم آیت شرکت می نمودند. علامه فانی از تلامذه وی می گوید: «من آنچه که علم آموختم از برکات انفس مرحوم نجف آبادی می باشد.»^۱ که

نشانگر حد شاگردپروری مشارالیه می باشد.

ذیلاً به نام برخی از شاگردان و مجازین وی اشاره خواهد شد.

۱- حاج سیدعلی فانی از اکابر فقها، که بسال ۱۳۳۳ هـ.ق در اصفهان تولد یافت و نزد اساتیدی چون شیخ آقا بزرگ و شیخ محمدرضا نجفی تلمذ نمود. دارای تألیفات عدیده‌ای می باشد. چون: «آراء حول القرآن»، «آراء حول مبحث الاراده»

۲- حاجیه نصرت خانم امین متولد سال ۱۳۰۸ هـ.ق و متوفی سال ۱۴۰۳ هـ.ق، دارای آثاری چون «اربعین هاشمیه»، و تفسیر قرآن بنام «مخزن العرفان» در ۱۵ جلد.

۳- سیدمرتضی موحد ابطحی، متولد ۱۳۱۹ هـ که دارای رسائلی در موضوعات گوناگون می باشد.

۴- محمد حسین فاضل کوهانی از تلامذه شیخ محمد رضا نجفی.

۵- سید محمد حسین اردگانی - ۶- حاج آقا مجتبی میرمحمد صادقی - ۷- سید

مصطفی مهدوی هرستانی - ۸- شیخ احمد فیاض فروشانی - ۹- امیر آقا فلاورجانی

۱۰- محمد تقی فشارکی - ۱۱- حیدرعلی خان برومندگری - ۱۲- علی مشکوتی سدهی

۱۳- علی قدیری کفرانی - ۱۴- مرتضی اردکانی - ۱۵- مصطفی ارسطونی نجف آبادی

۱۶- سید مصطفی زانیانی - ۱۷- هبة الله هرنندی - ۱۸- آقا محمد آل رسول

۱۹- آقامرتضی ملاباشی - ۲۰- حاج آقا نورالله امامی سدهی - ۲۱- حیدرعلی صلواتی -

۲۲- ملا محمد دهاقانی - ۲۳- سید مهدی حجازی - ۲۴- سید ضیاء الدین تجویدی -

۲۵- محمد جواد اصولی فریدنی - ۲۶- شهاب الدین مرعشی نجفی - ۲۷- سیدمرتضی

پسندیده - ۲۸- علی اکبر صالحی کرمانی - ۲۹- عبدالرسول قائمی - ۳۰- سید ابوالحسن

شمس آبادی - ۳۱- حاج آقا حسین خادمی - ۳۲- میرزا محمود شیدا

آقا سید علی دارای تألیفاتی نیز می باشد از قبیل: حواشی بر کفایة الاصول آخوند ومقامات

آقا ضیاء الدین عراقی.



حسینعلی اسرافیلیان «تریاق»:

حسینعلی اسرافیلیان متخلص به «تریاق» فرزند محمد مهدی در حدود سال ۱۲۳۱ شمسی در نجف آباد تولد یافت و در سال ۱۳۳۰ بدرود حیات گفت ۱

شمس حقیقت همه جا روشن است	لیک چو پروانه مراشور نیست
شعر تو تریاق بود طفل و بس	پیش پدر صحبتی از پور نیست
هر که رخس دید و نشد عاشقش	کور بود گرچه عیان کور نیست
نیش مزن چونکه نداری عسل	حاجت جمعیت زنبور نیست

عباس اسماعیلی:

عباس اسماعیلی فرزند یدالله و نرگس در سال ۱۳۳۶ شمسی چشم به جهان گشود. فعالیت‌های ادبی خود را با نوشتن داستان کوتاه آغاز کرد و بعدها به تئاتر و سینما روی آورد و با نوشتن نمایشنامه، فیلمنامه و کارگردانی آثار نمایشی کار خود را ادامه داد. اسماعیلی نمایشنامه «بهشت گمشده» را که اقتباس ملموسی از اسطوره «برصیصای عابد» بود به چاپ داد. «وای بر مغلوب» نمایشنامه دیگری از اوست.

سید حسن اسماعیلیان:

سید حسن حسینی - اسماعیلیان - فرزند سید باقر بن سیدرضا در نجف آباد تولد یافت و در حوزه علمیه قم به تحصیل پرداخت. «فضائل امیرالمؤمنین» را نگاشته به خطوط مختلف آشنائی داشته، ثلث و نسخ را استادانه می‌پردازد.

محمد حسین اشنی:

محمد حسین اشنی قودجانی - پدر آیت‌الله نورالدین اشنی - در حدود سال ۱۲۸۵ هجری قمری در روستای قودجان پا به عرصه وجود نهاد. پس از آنکه در اصفهان از محضر

درس آقا نجفی و جمعی از علما بهره گرفت، به نجف عزیمت نمود و سالها در حضور اساتید آن حوزه به آموختن پرداخت.

اشنی پس از دستیابی به مدارج کمال به ایران بازگشت و در قریه اشن عربستان ساکن شد. سپس به اصفهان رفت و در آنجا حوزه درس تشکیل داد و به تدریس خارج فقه و اصول اشتغال ورزید تا اینکه در بعد از ظهر روز یکشنبه ۲۴ رمضان ۱۳۷۵ هـ. ق وفات یافت و در بقعه آقامیرزا ابوالمعالی تخت پولاد اصفهان مدفون گردید.

نورالدین اشنی:

نورالدین اشنی فرزند حاج شیخ محمد حسین اشنی در نجف اشرف متولد گردید. در تحصیلات علمی از حاج شیخ محمدرضا نجفی وسیدمحمد باقر درجه‌ای و شیخ محمد حکیم خراسانی و همچنین والدش استفاده نمود. در سالهای آغازین بنیان حوزه علمیه قم به آن شهر شتافت و به محضر حاج شیخ عبدالکریم حائری حاضر گردید. وی «از جمله علمائی است که مقام علمی او حتی در نزد بسیاری از اهل علم و کمال نیز مجهول بود.^۱» «آیت‌الله اشنی از جمله دانشمندان نادر زمان خودش بود که از طرفداران سرسخت امام خمینی مدظله‌العالی بود»^۲ وی در سال ۱۳۹۸ هـ. ق بدرود حیات گفت و در تکیه کلباسی جنب پدرش مدفون گردید.

علی محمد افغانی:

علی محمد افغانی در سال ۱۳۰۴ شمسی در کرمانشاه تولد یافت. افغانی که تیرانی‌الاصل می‌باشد، پدرش قبل از انقلاب مشروطه به قصد زیارت عتبات عالیات از زادگاهش تیران مهاجرت کرد و در کرمانشاه سکونت اختیار نمود. افغانی بعدها به ارتش پیوست و پس از کودتای ۲۸ مرداد و سقوط دولت دکتر مصدق در سال ۳۲، از جمله افسرانی بود که بنا بر اعتقادات سیاسی به زندان افتاد.

افغانی پس از رهایی از زندان، با نشر نخستین رمانش «شوهر آهوخانم» در سال ۱۳۴۰ درخشید. این رمان را عده‌ای يك کار استثنائی در حیات ادبی ایران می‌دانند و براین باورند که آغاز رمان اجتماعی ایران است. رمان مذکور مباحث مختلفی را پیرامون خود برانگیخت و ازسوی «انجمن کتاب ایران» عنوان داستان برگزیده را به خود اختصاص داد.

شوهر آهو خانم به یکی از مسائل حاد جامعه ایرانی، یعنی خانواده و نقش زن و روابط آن می پردازد. نویسنده تصویری درست از برخورد ها و مناسبات زن در خانه بدست می دهد و واقعیت های زندگی اجتماعی مردم را نمایان می سازد. افغانی در این اثر از زاویه دید دانای کل به روایت می پردازد و با تشریح و توصیف حالات و افکار و موقعیت های گوناگون قهرمانانش خواننده را در جریان قرار می دهد.

شوهر آهو خانم با وجود رسائی های قابل توجه، از ضعف تکنیک، زبان و نثر رنج می برد. رنجی که در سایر نوشته های افغانی باقی می ماند و به خصیصه نثر او مبدل می گردد. او پنج سال بعد «شاد کمان دره قره سو» را که به چند و چون های زندگی روستایی می پردازد می نویسد و در سال ۱۳۳۵ «شلم میوه بهشته» را انتشار می دهد. بعد از انقلاب اسلامی چهار رمان «سیندخت»، «بافته های رنج»، «دکتر بکتاش»، «همهان» از او منتشر می گردد.

مهدی اکرامیان «اشک»:

مهدی اکرامیان فرزند محمد صادق و زهرا بیگم به سال ۱۳۳۰ در نجف آباد چشم به جهان گشود. طبعی خوش دارد و با تخلص «اشک» به سرودن شعر می پردازد. از اقدامات ادبی او، بنیان انجمن ادبی بزم اشک، و انتشار تذکره شعرای نجف آباد بود که در سال ۱۳۵۴ به طبع رسید.

پیدا درون پرده رؤیا کنم ترا	یک شب بود امید که پیدا کنم ترا
ای گل به باغ سینه تمنا کنم ترا	از لابلای برگ درختان آرزو
ای ماه نودمیده تماشا کنم ترا	در زیر پرده هوس انگیز ماهتاب
حفظ از بلا چو لؤلؤ لالا کنم ترا	وانگه به بحر سینه پراز تلاطم
آمیزمت به شعر و معما کنم ترا	بیرون ز حد معرفت و ذوق شاعری
پنهان ز چشم مردم دنیا کنم ترا	در ماورای جذبۀ وهم و خیالها
ای آرزوی گمشده پیدا کنم ترا	شاید جدا ز فتنه و غوغای زندگی
با قطره های اشک هویدا کنم ترا ^۱	پنهان اگر ز چشم دل من شوی چو نور



جعفر الهی:

جعفر الهی فرزند حسن به سال ۱۳۰۹ شمسی در نجف آباد پا به عرصه وجود نهاد. پس از کسب تحصیلات ابتدائی به جهت تحصیل علوم دینی عازم اصفهان و قم گردید. دروس مقدماتی و سطح اول و دوران سطح عالی را خدمت اساتیدی چون عالم نجف آبادی، شیخ عباسعلی حبیب‌اللهی و سید علی اصغر برزانی و شیخ علی مشکوة و کلام و فلسفه را خدمت شیخ مفید و سید صدرالدین کویانی و شیخ احمد زنجانی و سید عبدالحسین طیب فراگرفت و به جهت خارج فقه و اصول محضر سید حسین موسوی خادمی و آقاسید علی بهبهانی و دیگران را درك نمود.

الهی گذشته از تدریس مقدمات و سطح و فلسفه و کلام در حوزه علمیه اصفهان، به تدریس در دانشگاه و مراکز تربیت معلم اشتغال دارد. وی اضافه بر تقریرات دروس فقه و اصول اساتید خویش، تألیفات متعددی در اصول عقاید و معارف اسلامی نگاشته است. الهی گذشته از مراتب علمی در شعر نیز دستی توانا داشته و با طبع و قاد خود به سرایش می‌پردازد.

هر آنکه در صدف هستیش گهر باشد	ز دیونفس بداندیش بر حذر باشد
حیا و علم و ادب جمله زینت بشر است	بری ز علم و ادب، خود بداز بتر باشد
چنانچه کنج قناعت ترامیسر شد	هزار بهترت از گنج سیم و زر باشد
طمع ز خلق ببر چون امیدوار به خلق	ز ناامید بسی ناامیدتر باشد
سئوال کرد چه شیرین تر است از شیرین	عدالت است که شیرین تر از شکر باشد
ز سنگ خواسته و از بال خود مشکن	که تا تمام جهانت به زر پر باشد

تو خود محاسن انسانیت، الهی، جوی
که آنچه گفتمت از بند، مختصر باشد

ابراهیم امینی:

ابراهیم حاج امینی معروف به امینی فرزند حسین در سال ۱۳۰۴ شمسی در نجف آباد پایه عرصه وجود نهاد. تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش فراگرفت و در فروردین ۱۳۲۰ به قصد ادامه تحصیلات وارد قم شد. پس از چندی به زادگاهش برگشت و در «مدرسه الحجة» آن شهر به

فراگیری علوم پرداخت. بعداً به محضر اساتید اصفهان وارد گشت و در مدارس «نوریه»، «کاسه گران» و «جده بزرگ» درك محضر اساتید نمود.

امینی پس از حضور در محضر درس اساتیدی چون شیخ محمد حسن عالم نجف آبادی و شیخ محمد علی عالم حبیب آبادی، سید محمد هاشمی، ملاهاشم جنتی، شیخ رمضانعلی ملائی و بسیاری دیگر، در سال ۱۳۲۶ به قم رفت تا بتواند از محضر اساتید بزرگ آن حوزه استفاده کند. مشارالیه در قم رسائل و مکاسب را خدمت حاج آقا رضا بهاء الدینی و سلطانی فراگرفت و سطح کفایه جلد اول را حضور نجفی مرعشی و سطح کفایه جلد دوم را پیش سید محمد رضا گلپایگانی و جهت درس خارج اصول فقه محضر آیه الله بروجردی را درك نمود، به درس خارج آیه الله خمینی و فلسفه علامه طباطبائی حاضر شد. خود می گوید: «استاد فلسفه من علامه سید محمد حسین طباطبائی بود. از اول که به قم آمدم در درس منظومه علامه که در منزل می فرمود حاضر شدم. در آن زمان هفت، هشت نفر شاگرد داشت. بعد از منظومه حاجی سبزواری، اسفار و شفا را خدمت ایشان خواندم.»^۱

علاوه بر این امینی در جلسه علمی علامه که شبهای پنجشنبه و جمعه بطور سیار در منزل افراد تشکیل می شد شرکت می کرد. این جلسه از عمق علمی خاصی برخوردار بود که از نتایج آن کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» بود که مرتضی مطهری بر آن حاشیه زد و به چاپ رسانید.

امینی پس از دستگیری امام خمینی در خرداد ۴۲ به همراه آیه الله منتظری به منظور پشتیبانی از رهبری جنبش از نجف آباد به تهران عزیمت نمود. او از جمله علمائی بود که بعد از درگذشت آیه الله حکیم در خرداد ۴۹ با انتشار بیانیه ای مرجعیت عامه آیه الله خمینی را مورد تأیید و توصیه قرار داد و از جمله بنیان گذاران اولیه جامعه مدرسین بود که هدف عمده آن «ادامه مبارزات علیه رژیم طاغوت و دفاع از قوانین اسلام در تمام ابعاد به رهبری امام خمینی و اصلاح حوزه علیمه قم» بود. مشارالیه دارای مقالات و تألیفات مختلفی است. از جمله: «داد گستر جهان»، «همه باید بدانند»، «بانوی نمونه اسلام»، «بررسی مسائل کلی امامت»، «اسلام و تمدن غرب»، «آئین همسرداری»، «آیین تربیت»، «چهار جلد کتاب آموزش دین برای کودکان».

۱- ابراهیم امینی، «پاسداران اسلام - زندگینامه حجة الاسلام والمسلمین ابراهیم امینی -»، پیام انقلاب، شماره

اسدالله امینی «باغبان»:

اسدالله امینی متخلص به «باغبان» فرزند رضا به سال ۱۳۹۵ شمسی در نجف آباد متولد گردید. او که از ذوقی روشن و طبعی موزون برخوردار می باشد. از انواع شعر به غزل راغبتر است. بگانه نگارش این ترجمه، به عارضه سکنه دچار و رنجوری بر وی غالب گردیده است.

خوشا عشق و خوشا بیماری از عشق	خوشا افغان و سوز و زاری از عشق
خوشا شبهای هجران با غم دل	سرشب تا سحر بیداری از عشق
خوشا یاری که چون محور نشیند	تو باشی دور او پرگاری از عشق
خوشا یاری که دارد غمزه و ناز	که داند شیوه عیاری از عشق
تنی را جامه ای زینت نه بخشد	مگر از خون بود آهاری از عشق
بر عاشق مشقت هاست آسان	ندیده هیچکس دشواری از عشق
بر جور و جفا و ظلم معشوق	ندیده هیچکس غم خواری از عشق
خصوصاً عشق معشوق مجازی	که معشوقش بود هم عاری از عشق
شود زنجیر تار زلف ترکی	خصوصاً گر بود تاتاری از عشق
خوشا روزیکه از باغ نکویان	بچینی گل هم از گلزاری از عشق

خوشا روزی که در گلزار خوبان
کنی ای «باغبان» گل کاری از عشق

حسن امینی:

حسن امینی متخلص به «امین» فرزند عباس و گوهرجان به سال ۱۳۰۸ شمسی در تیران نولد یافت. از تحصیلات قدیمی برخوردار و اکنون بازنشسته اداره معادن اصفهان می باشد.

همچو یعقوبم من اندر هجران فرسای تو	بوی یوسف آید امادیده نابینای تو
کی رسد روزی که فارغ از غم هجران شوم	چشم روشن تاببینم روی دل آرای تو
شام تارم را طلوع صبح روشن آرزوست	تا پدید آید هوای صاف روح افزای تو
نیست روشن بی جمالت خانه و کاشانه ام	تا به کی دیده پنهان آن مهین سیمای تو
شکرین لب، رفته است تاب و تحمل از تنم	خوش اگر روزی ببوسم لعل شکرخای تو

ای دروغا عمرطی شد با هزاران آرزو شد مجسم پیش چشمانم همه رویای تو
آرزو دارد «امین» بس رؤیت دلدار را تا به چشم خود به بیند قامت رعنائی تو

نصرالله امینی «باغبان»:

نصرالله امینی فرزند رضا - برادر اسدالله باغبان مذکور - به سال ۱۲۸۵ شمسی در نجف آباد پا به عرصه وجود نهاد. با بهره‌مندی از ذوقی روشن و طبعی موزون با تخلص «باغبان» که ملهم از پیشه وی بود بر گلبن شعر نغمه‌سرایی آغاز کرد. تا اینکه چند سالی پیش لب از سرایش فرو بست.

برگزیده ابیاتی از مثنوی شرح اخراجش از عراق در سال ۱۳۵۰.

گرفت خاطر مردم طریق ویرانی	به کربلا و نجف هر چه بود ایرانی
فرار کرد محبت میانه ملت	دگر نکرد کسی خواب ناز از وحشت
به جای خود بنهادیم جمله ثروت و مال	برون شدیم ز کربلا پریشان حال
سپس به دور حرم با دو دیده گریان	وداع آخر ما بود و اول هجران
میان صحن صدای فغان و زاری بود	ز چشم جمله زوار اشک جاری بود
که یا حسین زکوی تو ناتوان رفتیم	ز کربلای تو با ناله و فغان رفتیم
برای ماندن آنجا نبود راه نجات	که ناامید گذشتیم از کنار فرات
دمیکه قافله عازم، برای ایران بود	هوا مخالف و آنروز، روز باران بود
میان شارع عباس قیل و قالی بود	که خانه‌ها همه از اهل خانه خالی بود
مگر ز واقعه کربلا تو بی‌زاری	خموش باش تو ای «باغبان» مکن زاری

سید محمد امامی:

سید محمد حسینی امامی فرزند سید کریم در سال ۱۲۸۵ هـ.ق در تیران تولد یافت. پس ز رشد به جهت کسب علم و تحصیل کمالات به حوزه پربار اصفهان شتافت و در آنجا نزد جمعی از علما به فیض یابی پرداخت تا مدارج علمی را طی و در مسقط الرأس خویش به اقامه جماعت و درس و بحث مشغول گشته، مرجع امور شرعیه مردم قرار گرفت.

آقاسید محمد عالمی اجتماعی، سخی و مورد توجه خاص علمای اصفهان بود و خصوصاً

با سید محمد هاشم چهارسوقی و اقا نجفی معاشرت و مصاحبت و صمیمیتی ویژه داشت. مشارالیه عمری با زهد و تقوی و تهجد و استغنا گذرانید و علاوه بر کمالات مذکور در حسن خط شهرت داشته و از ذوقی خاص برخوردار بود، وی در سال معروف به وبائی یعنی سال ۱۳۲۱ هـ. ق وفات یافت و در مزار قدیم تیران بخاک سپرده شد. حاشیه‌ای بر کتاب جامع‌الشتات مرحوم میرزای قمی و حاشیه‌ای بر روایات الجنات از تألیفات اوست.

سید محمد باقر امامی:

سید محمد باقر حسینی امامی فرزند سید محمد بن کریم در سال ۱۲۹۸ در خانواده‌ای از سلسله سادات و زهد و تقوای تیران متولد گردید. مقداری از تحصیلاتش را نزد والدش آموخت و در اصفهان محضر بسیاری از بزرگان و مجتهدین چون فیلسوف و حکیم الهی جهانگیرخان قشقائی را درک کرد و سالها از درس آنان استفاده نموده به تکمیل آموخته‌های فقهی و اصولی پرداخت.

سید بنابه موقعیت زمانی و سختگیری‌های حکومت وقت مدتها گوشه عزلت و انزوا اختیار نمود تا اینکه در نهم ماه رمضان ۱۳۶۱ هـ. ق در تیران وفات یافت و در جوار پدرش در بقعه مخصوص مدفون گردید.

حیدر علی انصاری:

حیدر علی انصاری از فضلا و نویسندگان معاصر به سال ۱۳۰۴ هـ. ش در نجف آباد یا به عرصه وجود نهاد. پس از طی دوره ابتدائی، مقدمات علوم دینی را در نجف آباد و اصفهان فراگرفت و برای ادامه آموخته‌هایش به قم عزیمت نمود. مقداری از سطوح فقه و اصول را نزد مدرسین آن حوزه تحصیل کرد و سپس به نجف رفته و حدود ده سال متلمذ حوزه درس آیاتی چون حکیم، شاهرودی و خوئی گردید و به پای درس شیخ صدرا بادکوبه‌ای و شیخ مجتبی لنکرانی و حاج شیخ اسدالله زنجانی حاضر شد و از علامه صاحب‌الغدیر استفاده‌ها برد. انصاری در سال ۱۳۳۱ به ایران عودت نمود و بدستور آیه‌الله بروجرودی به جهت ترویج و تبلیغ احکام دینی به سنقر کردستان سفر کرد. به سال ۱۳۴۳ به تهران رفت و در مسجد نارمک

- مؤسسه اسلامی نارمک- به اقامهٔ جماعت و بحث و مناظره پیرامون موضوعات دینی و اجتماعی پرداخت. تا اینکه در سال ۱۳۶۵ شمسی بعارضه سکنه درگذشت.
انصاری دارای تألیفات بسیاری در مباحث دینی و اجتماعی می باشد. در نظم نیز دستی داشته و اشعاری با تخلص «حیدر» سروده است.
از جمله آثار اوست: ۱- محرك احساسات، ۲- رسالهٔ راه حل، ۳- رهبران جهانی، ۴- شناسنامه خر، ۵- شناسنامه جدید، ۶- شناسنامه باغ وحش، همچنین مقالات متفرقه ای که در سالنامه «پیام اسلام»، «اطلاعات»، «کیهان» و «ندای حق» منتشر نموده است.

گروه افسردگان که دست حق با شماست	چشم جهان روشن از رهبر موعود ماست
مولد مسعود او، روح و روان را شفاست	در پس دیوار ترس، ازین سپس نارواست
جامه ذلت به تن، به حق یزدان خطاست	مدت زندان گذشت، احیا بهاست
به جای آه و فغان، نشاط و شادی بجاست	
آنکه بیاد تو در زمزمه وزاری است	ز هجر رویت مدام قرین غمخوار است
ذکر تواس بر زبان صبح و مسا جاریست	به چشم بدخواه تو، جراحت کاریست
گرد حریمت شها، چون خط پرگاریست	بنده درگاه تو «حیدر انصاریست»
قبولی خدمتش بسته به لطف شماست	

اسماعیل ایزدی:

اسماعیل ایزدی فرزند ابراهیم به سال ۱۳۲۰ شمسی در نجف آباد پا به عرصه وجود نهاد. بعد از طی مراحل تحصیل، معلمی پیشه نمود و عهده دار تدریس ادبیات فارسی گردید، و با برخورداری از طبعی موزون و ذوقی سرشار، در قوالب نو و کهن به سرودن شعر پرداخت، به لحاظ همان ذوق انجمن ادبی نغمه های ادب را در پیرامون سال ۱۳۴۲ در نجف آباد بنیان گذاشت.^۱

۱- انجمن ادبی نغمه ادب یا آریانی یکی از باشکوهترین، پربارترین و طولانی ترین انجمنهای ادبی نجف آباد بود. جلسات انجمن در اوایل کار - ۷ الی ۸ ماه- در بالاخانه تیمچه ایزدی دایر گردید. پس از آن بطور ثابت در منزل

ایزدی تاکنون دفتری از اشعارش را بنام «قصه غصه دل» به چاپ زده است از آثار دیگر او جنگیست حاوی یکصد ونود و دو غزل که تحت عنوان «شبنم» در سال ۱۳۴۶ به چاپ رسیده است.

تو آب زندگی بخشی، شرابت می توان گفتن
 کلام پرز معنایی، کتابت می توان گفتن
 به شور انگیزی ای شور آفرین در جمع مهر و یان
 شرابت، شاهدت، شمعت، ربابت می توان گفتن
 به هرفصلی زبوی دلکشت، ای نازنین مستم
 گُلت نه، گلشنت نه، بل گلابت می توان گفتن
 زدی يك لحظه با برق نگاهت آتشم بردل
 شرارت، شعله ات، برقت، شهابت می توان گفتن
 بیا ای ابر رحمت زا، صفائی ده دل مارا
 که ای سرچشمه سبزی، سحابت می توان گفتن
 به دنبال تو میگردم، به دشت خشک تنهائی
 به چشمانم خدا داند، سرابت می توان گفتن
 زچشمان تو می ریزد شراب شور و سرمستی
 به بزم عاشقان ای مه، شرابت می توان گفتن



همیشه بالش اندوه زیر سردارم	زبسکه ناله به شبهای بی سحر دارم
از آن زتیرگی بخت خود خبر دارم	فلک زخون شفق کرده دامنم رنگین
هزار ماتم سرگشته در سفر دارم	درون خانه دل جای عشق نیست که من
از آنکه در صدف سینه يك گهر دارم	زمانه در پی صید من است درهمه حال

حاج علی آریانی معروف به «حاج معلم» که از فرهنگیان خوش ذوق بود منتقل گردید و تا زمان انحلال به سرپرستی و استادی میرزا حسین توانگر و نظامت ابراهیم آریانی، شبهای جمعه برپا می گشت.

چگونه جنگ کنم با سپاه سستی و ضعف منی که تیر عصا در کمان دگر دارم
زبسکه دست قضا کرد، لاله هادر خاک هزار داغ توان سوز بر جگر دارم
دوای خرمن آتش گرفته باران است از آن زداغ عزیزان دو چشم تر دارم

عباس ایزدی:

عباس ایزدی فرزند محمد به سال ۱۳۰۱ شمسی در نجف آباد متولد گردید. پس از تحصیلات ابتدائی چندی در مغازه عمویش به کار کسب پرداخت و با رهنمودهای وی به مجالس و محافل دینی راه یافت. پس از طی دوره مقدماتی علوم دینی چون صرف و نحو، منطق و کتب اولیه فقه و اصول در نزد علمای دیارش چون مرحوم حججی و ریاضی، برای کسب دانش و درک محضر اساتید دیگر به قم عزیمت نمود و در مدرسه حاج ملاصادق منزل گزید و از محضر جمعی از علما و مدرسین حوزه قم درس گرفت. به جهت بهره گیری از دوره سطح و آموزش دروسی چون لمعه، رسائل و مکاسب شیخ انصاری و قسمتی از شرح علامه به درک محضر شیخ عبدالرزاق نائینی نایل آمده و در سلسله تلامیذ محقق داماد و گلپایگانی، کفایه آخوند را آموخت.

ایزدی پس از آنکه مرحوم بروجردی در سال ۱۳۶۴ هـ.ق به اصرار علما و مدرسین حوزه به قم هجرت کرد، به درس فقه و اصول استاد شتافت و ضمناً در جرگه شاگردان آیت الله امام درآمد و از درس خصوصی منظومه و اسفار و همچنین اصول و فقه مشارالیه استفاده کرد. بهای درس علامه طباطبائی در فلسفه و تفسیر قرآن نشست و در جلسات مباحث فلسفی علامه شرکت نمود.

صاحب عنوان گذشته از شرکت در حوزه اساطین قم، خود حوزه تدریس تشکیل داد و دروسی چون ادبیات عرب و کتب فقهی، اصولی، منطقی و فلسفی را به شیفتگان آموخت. وی چندی نیز در اصفهان به پای درس خارج آقارحیم ارباب و فیاض حاضر گشته و به تکمیل فراگرفته ها پرداخت.

ایزدی در حدود دوماه قبل از رحلت مرحوم بروجردی - شوال ۱۳۸۰، فروردین ۱۳۴۰ - از قم به مسقط الرأس خویش مراجعت نمود و در آنجا به فعالیتهای ارشادی و دینی همت گماشت. او همچون سایر شاگردان امام خمینی فعالیتهای سیاسی خود را از ۱۵ خرداد ۴۲ آغاز

کرد. در سال ۱۳۴۹ به دنبال برپائی مجلس بزرگداشت آیت‌الله سعیدی و افشاگری در مورد اعمال رژیم و پشتیبانی از مرجعیت و زعامت آیت‌الله خمینی دستگیر و به مدت شش ماه به شهر زابل تبعید گردید و سالها تحت فشارهای مبارزاتی بود. پس از پیروزی انقلاب، در نجف آباد به امامت جمعه و تدریس اشتغال داشت. تا اینکه در صبحگاه روز جمعه ۸ خردادماه ۷۱ درگذشت و روز شنبه توسط آیت‌الله منتظری برآن نماز گذاشته شد و در گورستان شهر مدفون گردید.

مصطفی ایزدی:

مصطفی ایزدی فرزند جلال وزه‌رایگم رضائیان در پائیز سال ۱۳۲۹ شمسی در نجف آباد چشم به جهان گشود. تحصیلات متوسطه را در سال ۱۳۵۱ در زادگاهش به اتمام رسانید و از دانشگاه تبریز در رشته مهندسی راه و ساختمان فارغ‌التحصیل گردید.

ایزدی، پس از انقلاب، چندی در صدا و سیمای مشهد، گرگان، ساری و تهران مشغول بکار شد و سپس در سمت معاونت سیاسی اداری استانداری خوزستان و مسئول دفتر تبلیغات قرارگاه خاتم‌الانبیا(ص) انجام وظیفه نمود. در سال ۶۸ به سمت مدیر عامل انتشارات آستان قدس رضوی در تهران انتخاب گردید و هم‌اکنون معاون سیاسی امنیتی استانداری خراسان می‌باشد.

وی که از دوران دبیرستان با مجامع مذهبی - فرهنگی از قبیل «کانون آموزشی دین و دانش»^۱ رابطه برقرار نموده بود. اولین آثارش را در همین سالها به چاپ سپرد. گذشته از تألیفات چاپ نشده‌ای که در انتظار فرصت مناسب مخطوط مانده‌اند، آثار مطبوع وی عبارتند از:

- ۱- «انگیزه فتنه‌گری» ۲- «تماشای منفی‌ها» ۳- «حضور زن در نهضت‌ها» - با نام مستعار: م- جلال‌زاده - ۴- «دیدگاه توحیدی» - گردآوری چند مقاله از دانشمندان انقلاب

۱- کانون آموزشی دین و دانش به عنوان تشکلی مذهبی به منظور آموزش اندیشه و احکام اسلامی در سال ۱۳۴۷ تأسیس شد و طی ۵ سال فعالیت، تعداد زیادی از دانش‌آموزان و جوانان را تحت پوشش اهداف و برنامه‌های خود قرار داد. این کانون که از درخشش مطلوبی برخوردار بود، گذشته از شهر نجف‌آباد در روستاهای اطراف گسترش یافته و با تشکیل جلسات مذهبی و تأسیس کتابخانه‌های کوچک در مساجد روستاها به نشر باورها و اندیشه‌های مذهبی پرداخت.

اسلامی به كمك قاسم مسكوب - ۵- «آغاز آزادی» ۶- «گذری بر زندگی و اندیشه های آیت الله منتظری» - که به زبان اردو نیز ترجمه شده است - ۷- «گذری بر اندیشه های فقیه عالیقدر حضرت آیت الله منتظری» - ۱۰ جلد - ۸- «فقیه عالیقدر» - ۲ جلد - ۹- «یادنامه شهید محمد منتظری» ۱۰- «مسائل جهانی انقلاب اسلامی در بیانات آیت الله العظمی منتظری» - که به زبان عربی و انگلیسی ترجمه شده است - ۱۱- «جنگ تحمیلی در بیانات حضرت آیت الله العظمی منتظری» ۱۲- «دلدار مستان»

مصطفی ایزدی:

مصطفی ایزدی متخلص به «صابر» فرزند غلامرضا به سال ۱۲۷۸ شمسی در نجف آباد متولد گردید. طبعی داشت و گاه شعری می سرود، تا اینکه بسال ۱۳۲۶ شمسی از شاخ سخن فروافتاد^۱

شد وقت طرب نزدیک ای مطرب فرخنده	برخیز و بیارا بزم باهلهله و خنده
از باده عشرت کن لب ساغر مآکنده	در جای مصفائی بایک دوسه خواننده

نعمت الله ایزدی «صابر»:

نعمت الله ایزدی متخلص به «صابر» فرزند یدالله به سال ۱۳۱۳ شمسی در نجف آباد تولد یافت. تحصیلاتش را تا اخذ دکترای داروسازی ادامه داد و به خدمت آموزش و پرورش درآمد.

ز من حزین به دلبر که رساند این نواری	که تو از دلم چه خواهی که نمیکنی مدارا
ز فغان دل خدایا به درش پناه بردم	چکنم که التفاتی نبود ز شه گدارا
به دوزلف عنبرینت، که کند نظاره جز من	بگشا زبند گیسو دل باغم آشنا را
به جز از سرم چه خواهی که بزیر پایت آرم	که بغیر من تواند که بسربرد وفارا
به خم سر دوزلفت شده ام اسیر بندی	ز وفا بیاو بگسل گره های کار مارا
که بر دبه غیر تو دل زمن فقیر محزون	که کند بدل جفایم به جز از تو ای نگارا

زخدا صیوری خواهم به دعای صبحگاهی همه صبح و شب بخوانم بخدا من این دعا را
زره وفانگاهی تو به «صابر» پریشان که نسوزد از تف دل زفراق ما سوارا

محمد حسن باستانی:

محمد حسن باستانی به سال ۱۲۷۹ شمسی در نجف آباد متولد گردید. به حوزه‌های
علمیه راه یافت و نزد اساتیدی چون حاج شیخ احمد حجی و آقا سید علی مجتهد به تحصیل
پرداخت. سپس به خدمت آموزش و پرورش درآمد و معلمی پیشه نمود.

نامبرده گاه با تخلص «باستانی» شعر می‌سرود.

لبان نازکت ای گل چوشاخه مرجان به مکرو حیل به بگیرد زمام پیرو جوان

غلامرضا باقری:

غلامرضا باقری فرزند حاج ابوالقاسم بن حسین بن محمد علی بن یوسف به سال ۱۳۴۰
ه. ق در روستای حاجی آباد تولد یافت. از اوان نوجوانی به تحصیل پرداخت، مقدمات و
سطوح را نزد حاج شیخ حیدر علی ناصحی نجف آبادی و حاج شیخ ابوالقاسم حجی
نجف آبادی و سید مرتضی علوی و محسن الهی لاهیجی و جمعی دیگر فراگرفت.

باقری در سال ۱۳۶۴ ه. ق به نجف عزیمت نمود و در نزد محمد حسین اصغر خانی و
سید یحیی یزدی و سید عبدالحسین رشتی به تحصیل سطوح نهانی پرداخت. معقول را از صدرا
بادکوبه ای آموخت و به جهت درس خارج به آیات کاظم شیرازی، خوئی، آملی، محمد علی
کاظمینی، سید عبد الهادی شیرازی و حکیم پیوست. پس از کسب مدارج علمی بتدریس اشتغال
ورزید و سالها متون فقه و اصول از قبیل لمعه، مکاسب و کفایه را تدریس می نمود و اکنون
بتدریس خارج فقه و اصول مشغول است.

باقری تا سال ۱۳۹۱ در نجف می‌زیست و پس از آن مجبور به ترك عراق و سکونت در قم

شد.

صاحب ترجمه دارای تألیفاتی می‌باشد که از آن جمله‌اند:

۱- «تقریرات اصولی آیه‌الله خویی» - یکدوره کامل - ۲- «شرح عروة الوثقی»

۳- «رساله‌ای در ارث زوجه» ۴- «رساله در اعتقادات» ۵- «داستان کاروان کربلا»

محمد علی بدیهی:

محمد علی بدیهی فرزند رحیم و سکینه به سال ۱۳۱۹ شمسی پا به عرصه وجود نهاد. کارمند بهداری شهرستان نجف آباد می باشد و گاه از سرتفتن شعری می سراید.

منکه راهی به جز از کوی توجائی نبرم	شرط انصاف نباشد که برانی زدرم
گشته از آتش عشق تو هوایم سرمست	آنچنانم که نباشد زدو عالم خبرم
گفتی ارخاک شوی برسرت آرم گذری	خاک راهت شدم و پاننهادی به سرم
جان به تن زنده شود از دم جانبخش صبا	خاصه وقتی که زسوی تو گذارم اثرم
بعد مردن که زکوی تو به حسرت گذرم	جان به تن زنده شود گرینمائی نظرم

حسن براتی:

حسن براتی فرزند عباسقلی و خدیجه در ۲۵ آذرماه ۱۳۳۷ شمسی در نجف آباد چشم به جهان گشود. تحصیلاتش را تا حد دیپلم ریاضی ادامه داده و اکنون پیشه ریخته گری اختیار نموده است.

دو قطعه شعر زیر از اوست:

«حیله»

پسرك مثل اجل
چادرت را بر بود
درب هر خانه به جز خانه ما باز نبود
و تو خجلت زده همپای هراس
بی غروری كه مرا می سائید
در نهانگاه دلش لك زده خانه ما
سریناهی جستی
من ترا دیدم و گفتم:
عجبا، آه، تونی
و تو لکنت زده گفتی:

س سلام، چادرم را بردند.

بفض در طرز نگاه تو هیا هو می کرد
و در آن روز قشنگ
چادر چشم بلورینه من
تن خوش نقش ترا پوشانید
مادرم چادر زیبای سپیدی به تو داد
و ترا تا گذر منزلتان بدرقه کرد

درب هر خانه به جز خانه ما باز نبود
پسرك راز مرا فاش نساخت
و تو هر بار مرا می دیدی
حق شناسانه چه می خندیدی



«سبز مفقود»

حریم سایه های باغ بی اندازه محدود است
تعجب می کنم، کاینك خزان شاخه ها زود است
به آب جوی اندیشم که بی مقدار و سنگین پاست
زلالش هم زلالی رانمی ماند، گل آلود است
نیارستست بیل باغبانان هرزه هارا پی
ومی گیرم که می بینم زمین بی آب و بی کود است
گل قاصد نمی آید زبس تار است و بس تاريك
خداوند ادراین محدوده خاکی چه مقصود است
سکوت دلنشین صد تکه می گردد زبانه جغد
صدای چهچه بلبل به حکم سنگ نابود است
لجن زشت است و گند آگین ولی دیرست میدانی
زمین در زیر ابلیسینه نفسش خوار و مسدود است
به صد سو گند گویم میوه ها مسموم و بی شبهه
صنوبر صندلی گشته ست و سرو از بیخ مسجود است

بیا آئینه‌سان لختی تماشاکن فضای باغ
ببین این سبز دیرینه است یا یک سبز مفقود است
حنای گفته‌ات رنگی ندارد ای قلم کم‌جوش
حقیقت دارد آری این حقیقت سخت مطرود است

محمد حسن بهمن پور «حزین»^۱

محمد حسن بهمن پور فرزند حیدر به سال ۱۳۰۵ شمسی در نجف آباد تولد یافت. تحصیلاتش را تا اخذ لیسانس ادبیات فارسی ادامه داد. طبعی سرشار دارد و با تخلص «حزین» می‌سراید. از تألیفات او «چننه» را که حاوی تاریخ و فرهنگ نجف آباد است می‌توان نام برد. نامبرده در نوشتن قصه برای کودکان نیز کوششهایی نموده است.

کسیکه توبه زمی کرد و پارسایی کرد	براه بادیه فقر ره گشائی کرد
حقیقتی است که در پیشگاه مردم دهر	بخود خرید تعنت که پیشوائی کرد
زمان دگر به کس این فرصت و امان ندهد	بسی ز مردم دنیا که مومبائی کرد
کبود جامه و صدر قعه بود جامه فقر	خوشا کسی که تواند زحق گدائی کرد
صدا ز حلق فقیر ار نمی‌رود بیرون	توان گلایه به دربار کبریائی کرد

«حزین» سخن ز تو از عشق و معرفت می‌رفت

قلم به شیوه خود رفت و خود ستائی کرد

احمد بیگدلی:

احمد بیگدلی فرزند عزیز و گوهر در فروردین ماه سال ۱۳۲۴ شمسی در شهر اهواز تولد یافت. تحصیلات خود را تا اخذ دیپلم ریاضی در شهر آغاچاری ادامه داد، سپس به خدمت آموزش و پرورش درآمد و پس از انقلاب به نجف آباد «دیاری که تبارش در آن ریشه دوانده و همواره با یاد و نام زاینده‌رود و کوچه باغهای نجف آباد در گوشش زمزمه‌های فراوان داشتند.»

عزیمت نمود و در شهرک یزدانشهر منزل گزید.

بیگدلی داستان را با قلمی قابل تأمل می‌پردازد. زبان او از بیان آنچه بایست نمی‌هراسد و در آفرینش فضاهای دلخواه و کوچه دادن به مخیلات نویسنده از گذشتی درخور توجه برخوردار است. فضای بیگدلی، فضائی روشن و عینی است، به گونه‌ای که خواننده را به میان می‌کشد تا همراه قهرمانان داستان و در میان توصیفات و تشبیهات - گاه طولانی و زاید - و دیالوگهای صمیمی جانی از خود کند و از احساس بیگانگیش بکاهد.

شعر - که افسوس نه پرداختن بیگدلی به آن، همیشه با ماست - کار نه چندان جدی اوست که در برابر تاثیر که در متن فعالیتهای هنری وی قرار دارد، از درخشش چندانی بارآور نیست.

از کسوف درآمده است

خورشید ماتم دی سال

دیگر هوگاله و طبل را نیازی نیست

کاین رنگین کمان که می‌بینی

نشان رنگ ارغوانیش

زالال ذهن گیاهوار توست

- پرکشیده بر طاق آسمان.

مهر گیاه سرزمین قوم من

به جفت خویش در آمیخته است

تا در قفای نیای دلاورش

پرده از جنین تازه خاك بردارد

- هنگام زایش سواران آفتاب و باد.

بشارتی است پایداریت

در این ولایت و مردمان تازه نفس

امید سحر کلام تو

جادوی دیوان را باطل ساخته است.

آی، ای سوار ارغوانی پوش

آی، ای قوس و قزح به چشم نشانده
آی، ای زبان سرخ و سرت سبز همچنان
در آینه بنشین و تماشا کن
جفت، جفت غزالان نارمیده را
کز آبشخور دستان باکراهات
- ماه را می نوشند.

از کسوف درآمده است
خورشیده ماتم دی سال
دیگر هوگاله و طبل را نیازی نیست.^۱



۱- از دیگر شعرای مهاجری که چندی در این شهر ساکن بوده‌اند می‌توان از افراد زیر نام برد.
الف- میرزا عبدالله اصفهانی متوفی ۱۲۸۹ ه.ق که در قحطی سال ۱۲۸۸ در نجف آباد منزل گزید و با تخلص
سرگشته و اشتها به سرودن می‌پرداخت، قطعه زیر که بمناسبت همان ایام سروده، از سروده‌های اوست.

چون هست عنان کار در دست قضا	ناچار ز اصفهان شدم دل کننده
شد در نجف آباد خرابم منزل	شاید زبلائی جوع مانم زنده
کردم چو به هر بحر نظر از غم آب	افتاد به جانم آتش سوزنده
خلفی همه عور و مفلس و خانه خراب	کم حرف و فزون خورنده و یک دنده
سرتاسر روز بُد نوازنده مگس	شب تا به سحر پشه بدم سازنده

ب- سالک نامی که بدین بیت از نجف آبادیان یاد می‌کند.

نجف آباد و خلقش گریخواهی علف زاری بود پر از بهائیم
پ- مرتضی موحدی فرزند حاجی میرزا علی آقا نائینی از اعضای انجمن ادبی آر. هر زیر از اوست:

ایکه دل در هوس وصل تو شد	دل سودازدهام غرق تو مناسبت بیا
بی وجود تو صفانیست به نزهتگه باغ	باغ از جلوه حسن تو مصفاست بیا
من از امروز به فردای تو دلخون گشتم	آخر امروز هم ای دوست چو فرداست بیا

بسم اسماعیل خوش نظر

ابوالقاسم پاینده:

ابوالقاسم پاینده فرزند محمدرضا به سال ۱۲۸۷ شمسی در شهر نجف آباد متولد گردید. مقدمات علوم را آموخت و به تشویق حاج شیخ احمد حججی به حوزه اصفهان وارد شد. در مدرسه جده بزرگ سکنی گزید و به فراگیری صرف و نحو، معانی و بیان، هیئت، منطق و فلسفه پرداخت. دو منظومه سبزواری - منطق و حکمت - واسفار بوعلی را نزد شیخ محمود مفید آموخت و قسمتی دیگر از اسفار و شرح اشارات ابن سینا را از شیخ محمد گنابادی معروف به خراسانی درس گرفت.

پاینده بعدها به کارهای دولتی مشغول شد و مشاغل مختلفی چون مدیریت کل تبلیغات را عهده دار گشت و در دوره دوم مجلس مؤسسان و ادوار بیست و یکم و بیست و دوم مجلس شورای ملی به مجلس راه یافت تا اینکه در سال ۱۳۶۳ شمسی بدرورد حیات گفت.

پاینده کار مطبوعاتی را از سال ۱۳۰۸ در روزنامه «عرفان» اصفهان آغاز کرد و با نشریاتی چون «شفق سرخ»، «ایران»، «اطلاعات» همکاری داشت. چندی نیز مدیر مجله «تعلیم و تربیت» بود. در تیرماه سال ۱۳۲۲ نشریه هفتگی «صبا» را در تهران منتشر ساخت. این نشریه در سال ۲۴ به حمایت از حزب مردم برخاست و در اردیبهشت ۲۵ بخاطر کاریکاتوری از استالین به مدت یک هفته توقیف شد. صبا تا سال ۱۳۳۰ منتشر می گردید.

ابوالقاسم پاینده از نویسندگان و مترجمان و روزنامه نگاران خوش قریحه و توانمندی بود که آثار ماندگارش، او را در زمره قلمداران ادب معاصر جاودانه کرد. او با تسلط بر زبان عربی، انگلیسی و فرانسه، ترجمه هائی ساده، روان و شیرین با معانی درست و جافاده با ترکیبات و واژه های فصیح و زیبا همراه با امانتداری یک ادیب مترجم از خود باقی گذاشت. از ترجمه های معروف او ترجمه «قرآن مجید» است. صاحب «الغدير» در نامه ای به مترجم می نویسد: «زحمتی که باید برای آن ارزشی فوق العاده قایل شد و تقدیر و ستایش کرد و افتخار نمود. این قدم برجسته ایست که در راه ترجمه قرآن عظیم برداشته اید و الحق خوب از عهده برآمده اید. آفرین بر آن خامه شیوا و بیان رسا و شیرین»^۱.

نثر پاینده، نثری شیوا، استخواندار، آهنگین، فصیح و رجعت طلب در حوزه کلاسیک است. «نثر او نثری اصیل و تاحدودی غیر قابل تقلید است و در خارستان نثر مطبوعاتی امروز.

عطر گلستان را در شام جان زنده می‌کند».^۱ «نثری آراسته و سعدی وار».^۲ مشارالیه گذشته از کارهای سنگین و پربار ادبی به داستان نویسی نیز پرداخت. اولین مجموعه داستانی او «در سینمای زندگی» در سال ۱۳۳۶ به چاپ رسید. این مجموعه «نمونه درخشانی از داستانهای کوتاه پارسی».^۳ را دربرداشت که نهال چند دهه داستان نویسی معاصر را پربارتر کرد و مقام و جایگاهی خاص خود یافت با سبک و نثری که تنها ساخته نویسنده‌ائی می‌توانست باشد که از بار ادبی ویژه‌ای برخوردار باشد. «تناسب میان شکل و زبان را در داستانسرایی امروز فارسی به بهترین نحو در داستانهای ابوالقاسم پاینده می‌توان یافت».^۴ طنز طعنه آمیز، ایرانی بودن و اصالت مضامین، تسلط واژه‌ها و ترکیبات عربی مشخصه بارز داستانهای اوست.

آثار او عبارتند از:

ترجمه‌ها: در آغوش خوشبختی، در جستجوی خوشبختی، نوشته‌های جان لابلک آویوری، اسرار نیکبختی، نوشته اسوت اوریزن ماران، زندگانی محمد، در دو جلد نوشته محمد حسنین هیکل، تاریخ سیاسی اسلام، سه جلد نوشته حسن ابراهیم حسن، التنبیه والاشراف، نوشته ابوالحسن علی بن حسین -، مروج الذهب - دو جلد سخنان محمد، تاریخ عرب، دو جلد - نهج الفصاحه، تمدن اسلام، تاریخ تکامل اندیشه نو، عشق و زناشوئی، تاریخ نوشته‌های جغرافیایی در اسلام، تاریخ طبری - ۱۶ جلد نوشته محمد بن جریر طبری، چرا فرانسه شکست خورد؟، سیر تکامل عقل نوین، ترجمه قرآن مجید، قوه عصبی

نوشته‌ها و مجموعه‌های داستان.

کتاب املاء یا دستور نوشتن، سه نامه از پیمبر، علی ابرمرد تاریخ، کلید گنج قرآن، قاتل، عشق مخفی، دخترک دهقان، در سینمای زندگی - که در تجدید چاپ با نام «مرده کشان جوزان» منتشر شد -، ظلمات عدالت، دفاع از ملا نصرالدین، جناب آقای دکتر ریش، داستانهای برگزیده پاینده، در گوشه دارالمجانین.



۱- ۲- علی اکبر کسمائی، نویسندگان پیشگام در داستان نویسی امروز ایران، چاپ اول، شرکت مؤلفان و

مترجمان ایران، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۶۵-۱۶۶

۳- مرده کشان جوزدان، پشت جلد، نظر احمد شاملو

۴- ظلمات عدالت، پشت جلد، نظر احمد شاملو

مصطفی پاینده:

مصطفی پاینده فرزند حسنعلی در سال ۱۳۲۸ شمسی در نجف آباد متولد گردید. از سال ۱۳۴۴ در حوزه علمیه نجف آباد به تحصیل علوم دینی پرداخت و سپس در مدرسه حقانی قم به پای درس جنتی، مصباح یزدی، صانعی و مفتاح حاضر شد. پاینده به جهت خارج فقه و اصول از فقیه عالیقدر، فاضل لنکرانی و صانعی استفاده برد و از جواد آملی و حسن زاده آملی فلسفه را آموخت. «نقش جهاد»، «اسلام و گروه‌های اجتماعی» و «معجم موضوعی ابواب وسائل و مستدرک» از تألیفات اوست.

محمد پرستش:

محمد پرستش در چهاردهم فروردین ماه سال ۱۲۹۳ شمسی در کاشان چشم به جهان گشود. در سال ۱۳۲۴ با محمدعلی افراشته شاعر و مدیر روزنامه «چلنگر» آشنا گردید و به راهنمایی او با محافل کارگری مرکز تماس برقرار نمود و دست به فعالیتهای سیاسی-مبارزاتی زد. سپس به کاشان عودت نمود و در راستای ادامه مبارزات خویش امتیاز روزنامه «زبان خلق» و مدیریت نشریه «پیکان» را بعهده گرفت.

پرستش با چاپ اشعارش در چلنگر و زبان خلق و پیکان که ناشر افکار حزب توده بودند به مبارزات خویش وسعت بیشتری داد و دفاتری چون «گفتگوی زندگی» و «نقاشی قالی» چاپ ۱۳۳۱ و «من و خیام» را در این دوران منتشر ساخت.

بعد از کودتای ۳۲ تا چندی متواری و مخفی بود تا اینکه در اواخر آن سال به نجف آباد عزیمت نمود و در این شهر با اشتغال به کار نقاشی فرش به فعالیتهای ادبی خود ادامه داد.

شعر پرستش به دو دوره متمایز می‌گردد. دوران پیش از کودتا و اوج فعالیتهای سیاسی، این دوره همراه با سادگی و بی‌پیرایگی ویژه خویش بوی خوش بیان «افراشته» را به مشام می‌رساند. دوران پس از کودتا که از «صدف بسته» شروع می‌شود با قطعات و غزلیاتی که به مرور از مختصات گذشته جدا می‌افتد، عطر تأثیر شعرهای چلنگر را از دست می‌دهد و رنگ دیگری می‌پذیرد. از آثار این دوره دفاتر شعری چون «لاله‌های خودرو»، «غوغای سکوت» و «غوغای غزل را می‌توان نام برد.

ای پتک من ای رفیق و یاور
 از ضرب تو خاک، سنگ خارا است
 سی سال شدی به دست من یار
 در پنجه من قرار داری
 بودی همه جا مرا مددکار
 اینک چو تو پیر و ناتوانم
 از زحمت کار گشته ام پیر
 مانده ز وجود من نشانی
 دیگر نبود مرا قوائی
 سی سال تمام کرده ام کار
 از آنهمه رنج کار یک غاز
 من در عجبم که حاج آقا
 در یک، دو سه سال دوره جنگ
 یکباره ز سلك اغنیا شد
 از دزدی و احتکار اجناس
 از حاصل دسترنج ماهاست
 ای پتک من ای رفیق کاری
 باید بزخم به دستهای دست
 یکبار دگر ز جای برخیز
 برخیز و بکوب ای دلاور
 ای پتک بخور به مغز آنکس
 وانکس که ز راه و رسم قانون
 وان سودکشی که در تنعم
 نابود کن آن کسی که از صرف
 اندر صف اتحاد یاران
 باید که شود به همت ما
 ای مردم رنج دیده از جا

وی مونس و همدم و برادر
 اندر دل تو نهان هنرهاست
 آسان ز تو بود کار دشوار
 آماده چو من، برای کاری
 سائیده شدی ز کثرت کار
 بشکسته، تمام استخوانم
 وز عمر و حیات گشته ام سیر
 پوستی و رگی و استخوانی
 ای داد ز روز بیمنوائی
 با کوشش و جد و جهد بسیار
 در خانه من نشد پس انداز
 کارش ز کجا گرفته بالا
 شد سفره زندگیش هفرنگ
 میلیونر شهر از کجا شد
 قارون شده است ایها الناس
 کو صاحب باغ و کاخ زباست
 دارم بتو باز چشم یاری
 اکنون بتو کار دیگرم هست
 وز جوهر جسم خود هنرریز
 مغز سر ظالم ستمگر
 کز غارت ما نمی کند پس
 چاپیده ز خلق یک دو میلیون
 تن پرورد از زبان مردم
 ده مزرعه را خریده بی حرف
 ای پتک بیا رویم الان
 جور دگر این بساط دنیا
 خیزید که گشته نوبت ما

دیشب به رغم غصه می ناب می زدم	آبی بر آتش دل بی تاب می زدم
در بحر اشك بیم ز طوفان نداشتم	با آنکه غوطه در دل گرداب می زدم
کردم درون خنده نهان گریه های خویش	زین شیوه نکوره سیلاب می زدم
در قطره های اشك جهان جلوه می نمود	نقش خیال بر ورق آب می زدم
سودای سرخی لب او داشتم به خواب	از اشتیاق بوسه به عذاب می زدم
بایاد روی او به جهانخانه خیال	پر در فضای کشور مهتاب می زدم
نگشود روزگار در بسته ای به کس	عمری زعجز حلقه بر این باب می زدم
در آن مکان که بر سر عنوان جدال بود	من دست رده سینه القاب می زدم

دلخواهم آنچه بود «پرستش» نیافتم
افسوس دم زعنصر نایاب می زدم

آقا رضا پزشکی:

آقا رضا پزشکی فرزند حاج مراد وزهرا بیگم به سال ۱۲۷۷ شمسی در نجف آباد تولد یافت و سالی پیشتر بدرود حیات گفت. طبعی داشت و گاه با تخلص نامش شعری می سرود.

قطعه زیر ابیات برگرفته یکی از اشعار اوست:

ابر آسمان گرفت و زمین ابروار تار	یادم شد از گذشته و فصل بهار پار
کز هر طرف تالو خورشید و باغ و دشت	محکم گرفته دریغلم چون نگین نگار
کز هر کرانه جویك آبی روان و دشت	سر سبز و دل پسند و دل آرا چو نقش یار
هر کس به عیش جانب دشتی گرفته بود	همراه جام باده و یاران میگسار
من بودم و تو بودی و تنها قرا به ای	کز سال بیان دور مرا بود یادگار
می ریختم به جام تو و تو به جام من	آن باده ای که ازدل هر کس برد قرار
دیدم رقیب کان که ز در بچه گذر	ما زانشسته اند به نظاره در گذار
گفتم مباد آنکه به زهراب دیده ای	مارا رسد بلای جگر سوز در بهار
دیدم به سنگ غیب فرو ریخت قامتش	بشکست آتصر اخی آکنده از شرار
اشکم فرو چکید و دلم ذره ذره ریخت	در دامن شرر گر آن لعبت تار

علی پزشکی:

علی پزشکی فرزند عباس معروف به ملاعباس حکیم و بانو جواهر به سال ۱۲۸۸ شمسی در نجف آباد تولد یافت. تحصیلاتش را تا اخذ درجه دکترای طب ادامه داد و هم اکنون در این شهر به طبابت اشتغال دارد. به اقتضای حال شعری می‌سراید:

ما گرفتیم ره عالم عقبی در پیش	توشه راه نبردیم بجزر کشته خویش
عمری اندر طلب راحت مردم بودیم	رنج بردیم و نمودیم علاج دل ریش
خدمت خلق چو کردی تو پزشکی همه عمر	دردل خاك نداری به دل خود تشویش
ایکه بر تربت مامی گذری حمدی خوان	طلب مغفرتی از تو نمی‌خواهم بیش

غلامعلی پزشکی «محقق»:

غلامعلی پزشکی فرزند محمدتقی در سال ۱۲۵۰ شمسی - بقید شناسنامه ۱۲۶۵ - در نجف آباد پا به عرصه وجود نهاد. پیشه‌اش تخت‌کشی بود و همراه با ذوقی سرشار در انجمنهای ادبی «تل عاشقان» و «آریانی» شرکت نموده با تخلص «محقق» به سرایش می‌پرداخت. محقق با شعرا و عرفای بسیاری از جمله صغیر اصفهانی معاشرت و مجالست داشته، مغازه‌اش مجلس انس اهل ذوق و ادب بود. وی در ۱۲ مهر ماه ۱۳۳۴ بدرود حیات گفت. در حال نگارش این دفتر بیاض آبگرفته‌ای از او مشاهده شد که حاوی اشعار او و دیگران بود. یکی از دوستانش - حسینقلی غیور - اشعار زیر را که از آن بیاض گرفته شده به او نسبت داد.

مریضی رفت در پیش مسیحا	بگفتا چاره‌دردم بفرما
مسیح دست چون بر نبض بگشود	دوای درد او را نسخه فرمود
«تواشیر تبسم، خُرفه خال	ز عناب لب جانان دوشمال
بکوب این هرسه را در هاون دل	در آب دیدگانت می‌کنش حل

۱- تذکره شعرای نجف آباد، ص ۱۸۹

۲- انجمن تل عاشقان یا تل شعرا: این انجمن در پیرامون سالهای ۱۳۳۰ شمسی در نزهتگهی بنام «غار کفتاری» برپا می‌گردید. عزا، اسدالله امینی، سخانی، غلامحسین راستی، یدالله راستی، یدالله غیور، درویش حسین

از این شربت هر آنکس قطره نوشید لباس عافیت برتن بهوشید»

x x x

جز محبت هر چه بردم، سود در محشر نداشت دین و دنیا عرضه کردم، کس به چیزی بر نداشت

حسینعلی پوراحمد:

حسینعلی پوراحمد فرزند غلامعلی در سال ۱۲۹۰ شمسی در نجف آباد پا به عرصه وجود نهاد و در ۱۳۶۸ بدرود حیات گفت. پوراحمد طبعی خوش داشت و در اوایل با تخلص «شعله» و سپس با نام خانوادگی به سرایش می پرداخت.

فکر و خیال دلبر دیگر نمی کنم	غیر از تو ماه، با دگری سر نمی کنم
چون آفتاب حسن تواند در دلم نشست	مہتاب را چه سود که در بر نمی کنم
از آه و ناله ام که فلک گوش کر کند	شادم از آنکه گوش کسی کر نمی کنم
دانی دلا که دل همه شب سوی ماه تست	میلی دگر به پسته و شکر نمی کنم
محو جمال روی تو گردیده جان من	دیگر هوای سرو و صنوبر نمی کنم
من مرغ بسته بال توام اندر این قفس	گر بشکند قفس هوس پر نمی کنم

میرزا حسین توانگر «عزا»:

میرزا حسین توانگر متخلص به «عزا» فرزند ابوالحسن به سال ۱۲۴۶ شمسی در نجف آباد دیده به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی را نزد آقاسیدهاشم آیت نجف آبادی آموخت. سپس به اصفهان شتافت و مغنی و مطول را از محضر علمای آن دیار فرا گرفت و به جهت منظومه سبزواری و شفای بوعلی سینا محضر فیلسوف و حکیم معروف میرزا جهانگیر خان قشقانی را درک نمود و در سایر علوم چون صرف و نحو، منطق، فلسفه، لغت،

هیئت، طب، تاریخ و حکمت دستی توانمند یافت.

عزام، پس از چندی عمامه و عبا از سر و بر، برگرفت و در کمپانی مسعودیه اصفهان و بعدها در گلپایگان و نجف آباد به کار تجارت پرداخت.

توانگر، با شرکت در مجالس ادبی به بنیۀ شعری و ذوقی خویش افزود و از اساتید مسلم شعر نجف آباد گردید، به گونه‌ای که تا اواخر عمر طولانی خود از سرودن باز نماند و کارنامۀ ادبی بی‌درحدود بیست هزار بیت شعر در انواع آن از قصیده و غزل و مثنوی و ترکیب بند و ترجیع بند بیادگار نهاد.

اشعار او گاه در نشریاتی چون «ارمغان» وحید دستگردی به چاپ می‌رسیده است. صاحب عنوان در هیجدهم مردادماه یکهزار و سیصد و پنجاه و چهار شمسی در سن یکصد و هشت سالگی درگذشت و در ضلع شمال غربی گورستان بهائیان نجف آباد معروف به گلستان مدفون گردید.

از آثار و تألیفات اوست:

۱- رسالۀ ای منظوم تحت عنوان «اندرزنامۀ پدر و پسر» که در سال ۱۳۳۳ شمسی به ضمیمه روزنامۀ حیات اصفهان به طبع رسید.

۲- دیوان قصائد که به ترتیب حروف تہجی به خط خود شاعر تنظیم گردیده و هنوز به چاپ نرسیده است.

۳- مجموعۀ غزلیات، قطعات و مثنویات

۴- مقالاتی به شیوۀ چهارمقالہ عروضی که در موضوعات گوناگون نگاشته شده است.

از شب سیاه تر چه بود؟ زلف یار من	از اوسیه تر چه بود؟ روزگار من
از شط پر آب تر چه بود؟ لجه محیط	از او پر آب تر؟ شب هجران کنار من
بارنده تر ز ابر بود، دیده در فراق	بارنده تر از او چه؟ رخ اشگبار من
بیهوده آرزو چه بود؟ وصل آن نگار	بیهوده تر از او چه بود؟ انتظار من
شیرین تر از شکر چه بود؟ آن لب و دهن	شیرین تر آن دمیکه بخندد بکار من
از گل لطیف تر چه بود؟ بوی عطراو	از اولطف تر چه؟ تن گل‌لزار من
لرزنده تر ز چشمه سیماب چه؟ نسیم	لرزنده تر از او چه، دل بیقرار من
بیقدر تر ز خاک چه باشد؟ مرا بدن	بیقدر تر چه از بدن من؟ غبار من

از مو ضعیف تر چه بود؟ یار رامیان از او ضعیف تر چه بود؟ جسم زار من
 باشد ملیح تر ز نمک، حسن روی او از او ملیح تر؟ جگر داغدار من
 خونریز تر ز لشگر ضحاک؟ قوم ترک خونریز تر از آندو که باشد؟ نگار من
 «عزا» بتر بود ز اسیران اسیر عشق
 بدتر از آن؟ کسیکه بود در شمار من

محمد علی چوپانی

محمد علی چوپانی فرزند آقا جان متخلص به «جفا» به سال ۱۳۳۳ شمسی در نجف آباد پا
 به عرصه وجود نهاد. کودکی خویش را در روستای گرمدره کرج گذرانید و پس از فوت پدر به
 زادگاهش مراجعت نمود. همزمان با تحصیلات دبیرستان به شعر علاقمند و به سرودن پرداخت.
 جفا گذشته از شعر در نقاشی نیز دستی دارد. از سروده های وی چهارپاره زیر
 یاد کردنی است.

در خم پسکوچه های زندگی آرزو گم کرده، تنها می روم
 در شیار روشن و تاریک صبح لنگ، لنگان، سوی فردا می روم

می روم شاید که در دشت شفق بینم آن تک اختر امید را
 می روم شاید به اوج آسمان بینم آن روشنگر خورشید را

طی کند ره در کویر سینه ام کاروان آه جانفرسای من
 رقصد امشب همچو کولی باز غم در بر چشمان خون پالای من

در طلوع صبح هستی، چشم من منتظر بر راه فردا مانده است
 آذرخش آرزوهایم نهان در غبار ابر غمها مانده است

بسته ام بار سفر از شهر خود می روم سرگشته تا شهری دگر
 گشته ام بیگانه با هر آشنا می روم شاید شوم بیگانه تر

در پی امروز فردائی نبود
جز جهان درد، دنیائی نبود

آنقدر دیروز و امروزم گذشت
زینهمه آوارگی‌ها ای دریغ

کبری حاج صادقیان:

کبری حاج صادقیان به سال ۱۳۲۹ شمسی پا به عرصه وجود نهاد و پس از اتمام تحصیلات متوسطه آموزگاری پیشه نمود، با تخلص «کبری» در قوالب نو و کهن به سرایش می‌پردازد.

چه سازمش دل آشفته‌را، که شب تا صبح
چگونه داغ دلم را نشان دهم بادوست
بیاد گیسوی آشفته‌ات، قرارش نیست
که سوزش غم هجران، ولی شرارش نیست

بیاد می‌تو ز جام سیاه چشمانت
بیك نگاه مرامست کن توای ساقی
سقاوتی کن و يك جرعه شرابم ده
ز خنده‌ای زلبت لای لای خوابم ده

احمد حرّی:

احمد حرّی فرزند رمضان به سال ۱۲۹۵ شمسی در نجف آباد دیده به جهان گشود. پیشه‌اش نقشه‌کشی فرش و قالیبافی بود و گاه با تخلص «حرّی» اشعاری می‌سرود. حرّی در دیماه سال ۱۳۵۸ وفات یافت و در گورستان جنتیه - ابراهیمیه - زادگاهش مدفون گردید.

عاشق روی تو صاحب نظری نیست که نیست
به هوای چمن حُسن تو دل رفت که رفت
غمزه نرگس مستت دل ما برد که برد
روز ما را سر زلف تو سیه کرد که کرد
گله‌ای دوش ز گیسوی تودل داشت که داشت
از ازل مهر تو اندر دل ماهست که هست
نُه فلک ز آتش آه دل من سوخت که سوخت
عهد ما با لب لعل تو همان بود که بود

شور سودای تو در هیچ سری نیست که نیست
در گلستان جمالت ثمری نیست که نیست
تیر مژگان تو اندر جگری نیست که نیست
ليك ما را ز فراق تبری نیست که نیست
پیچ و تابي که در این ره خطری نیست که نیست
هر شبم آه و فغان تاسحری نیست که نیست
عجب‌ادر دل سنگت اثری نیست که نیست
از ازل تا به ابد بادگری نیست که نیست

جام جم داد به من ساقی و خوش گفت که گفت اندرین جام جهان بین خبری نیست که نیست
 شعر شیرین تو «حرّی» به چنین داد که داد
 بر زبان صنم سیم بری نیست که نیست

سید ناصرالدین حجت:

سید ناصرالدین حجت در سیزدهم رجب سال ۱۲۹۷ هجری قمری مطابق با ۱۲۵۸ شمسی در نجف آباد چشم به جهان گشود. پس از رشد، مقدمات علوم را در زادگاهش نزد آقاسید هاشم والدش که خود از علمای این دیار بود فرا گرفت و در اصفهان، قم، مشهد و نجف به درك محضر اساتید عظامی چون آقاسید محمد باقر درچه‌ای و آخوند کاشی و دیگران موفق گردید.

حجت، پس از کامیابی در مراحل علمی به نجف آباد مراجعت نمود و به نشر احکام و ترویج دین و مبارزه با بدعت‌های عقیدتی زمانش، چون بهائیت پرداخت که کتاب «الحجة البالغه فی تنبيه القلوب الزائغة» از آثار مدون مبارزات وی با این جریان می باشد. که در رد بهائیت به صورت مکاتبه با یکی از مبلغین بهائی نگاشته و در نوزدهم خرداد هزار و سیصد و هشت در مشهد به طبع رسانیده است. وی در بیان علت تألیف حجة البالغه می نویسد: «چندی قبل از این، يك نفر از مبلغین از معارف منسوبین به بهائیین موسوم به منیر و معروف به نبیل زاده، عبورش به نجف آباد، که موطن و مسکن این بنده است افتاده بود، و در آن اوقات، این فقیر با لذات والمستغنی بالله الغنی، ناصرالدین بن محمد هاشم الحسینی، شبهای دو شنبه را مجلسی برای بیان اصول دین اسلام منعقد ساخته، و صلاهی عام انداخته بودم، که هر کس از طرف هر مذهب و ملت، و دین و عقیدت، هر گونه اشکال و شبهتی که دارد، با کمال آزادی اظهار کند تا با نهایت مهربانی جواب شافی و کافی بشنود به این تقریب نبیل زاده به خیال ملاقات بنده افتاده شبی از شبها در منزلی از منزلها از این احقر به اسم ضیافت دعوتی شد اجابت کردم و در آن مجلس با مشارالیه هم صحبت شدیم بدو بعضی صحبت‌های سیاسی راجع به مرام بالشویکی و سوسیالیستی پیش آمد و در آخر مجلس طرح مباحثه مختصر دینی ریخته شد که نقلش مقصود نیست، و من بنده با کمال نرمی و دلگرمی از شبهات مشارالیه جوابهای صواب می دادم و هر گرهی که می زد بآسانی می گشادم تا وقتی که عرصه براو تنگ و مرکب تقریرش لنگ گردید ناچار ساعت خود را از جیب بیرون آورد و اظهار خستگی و تعب و عنوان کسالت و گذشتن شب نمود. من بنده برای

اتمام صحبت، بلکه محض اتمام حجت، خواهنده مجلس دیگری شدم عذر آوردند که افسوس می خورم گاری کرایه کرده ام و فردا به طرف شیراز حرکت می نمایم... زمانی گذشت مشارالیه از شیراز جوابی مفصل و دراز فرستاده و بلندپروازیها نموده بود، کر و فری کرده و شرح و بسطی داده بود و بواسطه آنکه تنها به خانه قاضی رفته خوشحال هم برگشته بود و ماعین آن مکتوب را برای استحضار خاطر قارئین گرام جمله قبل از شروع بجواب نقل می نمائیم و پس از آن مستمداً من الله به جواب مبادرت می نمائیم:

مشارالیه تألیفات گوناگونی دارد که از آن جمله اند:

- ۱- «دیوان منشآت» ۲- «صراط مستقیم» - در رد بهائیت - ۳- «تفسیر سورة والتین»
- ۴- «فقه در طهارت آب قلیل» ۵- «الحجة البالغة فی تنبيه القلوب الزائغة» - در رد بهائیت و جواب نامه منیر نبیل زاده که در شوال ۱۳۳۹ فرستاده است. ۶- «دیوان قصاید» یا نفحات روح القدس - مجموعه اشعار که در مهرماه سال ۱۳۳۵ شمسی به طبع رسید.
- مرحوم حجت در فراغت از مباحثات علمی به شعر رو می آورد و با تخلص های متعددی چون «ناصر»، «ناصر سید» و «حجت» به سرودن می پرداخت.

شکر لله محتسب جامم شکست	ختم مجلس شد به بشکن بشکنی
می فروشا ما غریبان رابده	گوشه میخانه چندی مسکنی
حاش لله آنکه ترك می کنم	بسته ام پیمان چه پیمان بستنی
مشکن این پیمانه را ای محتسب	نشکنم عهد ار تو پیمان بشکنی
با چنین ترك غزلخوان ترك می	دور باشد خاصه از هم چون منی
«ناصر» از من این نصیحت گوش دار	زینهار از آنکه ترك می کنی
نیستم مسکین، کز اشک خون چشم	از در و یاقوت دارم معدنی
محتسب گر رشوه می خواهد بگو	مهلتي ده تا بیارم دامنی

حجت در سال ۱۳۶۰ هجری دل از دنیا گسست و در قبرستان ۶ جوبه نجف آباد مدفون

گردید.

محمد علی حجتی:

محمد علی حجتی نجف آبادی فرزند غلامرضا و فاطمه در سال ۱۳۰۹ شمسی در نجف آباد تولد یافت. گذشته از تحصیلات معمولی از سال ۱۳۲۵ الی ۱۳۲۹ در حوزه قم به تحصیل علوم دینی پرداخت و پس از آن در زادگاهش به تجارت اشتغال ورزید. حجتی «چند جمله با جوانان عزیز» و «سه دشمن خطرناک» را در سال ۱۳۵۴ در مورد مسائل جوانان و خطرات پیرامون نسل جوان به چاپ رسانید.

احمد حججی:

حاج شیخ احمد حججی فرزند حسین در سال ۱۳۰۳ هـ.ق در نجف آباد دیده به جهان گشود. مقدمات علوم را نزد پدر و سایر علمای دیارش فراگرفت و به تشویق والدش جهت کسب علم عازم نجف گردید. در آنجا به درك محضر اساتیدی چون آخوند خراسانی صاحب کفایه و حاج سید محمد کاظم یزدی و سایر اساتید حوزه نجف نایل آمد و با خوشه چینی از خرمن فضل آن بزرگان به مقام اجتهاد رسید.

مرحوم حججی در سال ۱۳۳۰ به سبب بعضی موانع و گرفتاریها از جمله فوت پدر و سرپرستی بازماندگان آن مرحوم مجبور به ترك نجف و بازگشت به نجف آباد شد. پس از بازگشت پیوند علمی خود را با علمای اصفهان حفظ کرد و به محضر درس مرحوم حاج ملاصادق و مرحوم فشارکی حاضر شد و مورد توجه مخصوص آنان قرار گرفت. در ضمن در حوزه درس خویش سطوح عالی را برای جمعی از فضلا تدریس می نمود. همچنین در نجف آباد با تشکیل جلسات دینی، جامعه و بویژه طبقه جوان را راهنمایی و به فراگیری علوم دینی و آموختن باورهای مذهبی تشویق و آشنا ساخت.

آیت الله منتظری در این مورد می نویسد: «طلاب را بسیار مورد تشویق قرار می داد و روی همین اصل در منطقه نجف آباد و اطراف و حومه آن عده بسیاری به سراغ تحصیلات علوم دینی رفتند و بین آنان اساتید و فضلاء کثیری پیدا شده...»^۱

ابراهیم امینی از او به عنوان «عالمی بسیار خوش اخلاق و مهربان و بی آرایش و مخلص و باتقوا که در کمال سادگی زندگی می کرد و در ترویج احکام دین و ارشاد مردم کوشا بود.»^۲ یاد می کند.

در مورد ایشان گفته اند: «وجوه شرعیه را در ترویج اسلام و تقویت حوزه علمیه اصفهان و

نجف اشرف صرف می کرد. لباس و خوراك ایشان همان کرباس نجف آبادی و نان جوین بود و پیوسته با طلاب علوم دینیّه مانند يك پدر مهربان و دلسوز رفتار می کرد و از آنها دلجوئی می نمود و ناراحتی و خستگی طلاب را از حوادث ناگوار روزگار با محبتها و علاقه های خود به آنها برطرف می ساخت.^۳»

فقیه عالیقدر در باب رفتار و اخلاق مشارالیه می نویسد: «در اثر برخورد خوبی که با اشخاص داشت در اکثریت قاطع مردم محل گرایش عجیبی پیدا شد. با يك برداشت و درك صحیح از دین و مذهب که هنوز پس از حدود سی سال شهرستان نجف آباد را می توان کانون علم و دانش و مذهب شمرد و گذشته از علماء و فضلاء آن شهر، حدود نیمی از مردم عادی نجف آباد تا اندازه ای با علوم عربی و اسلامی آشنا می باشند و در درك مسائل مذهبی امتیاز خاصی دارند.^۴»

حججی در فهم احادیث و مقام فقاہت ذهنی سلیس و روان و ذوق فقهی قابل توجهی داشت. به طوری که بسیاری از معاصرانش زعامت دینی را برایش پیش بینی می کردند. مشارالیه علاقه وافری به تحصیل جوانان داشت و در پی این علاقه بود که دست به تأسیس حوزه علمیه نجف آباد زد و جوانان مستعدی را به فراگیری علوم دینی فراخواند تا اینکه در نیمهٔ صفر سال ۱۳۶۵ هـ. ق به سن ۶۳ سالگی به عارضه قند دارفانی را وداع گفت.

محمد حسین حججی موحد

محمد حسین حججی معروف به حججی موحد فرزند علی در نجف آباد پا به عرصه وجود نهاد. تحصیلات علوم دینی را در حوزه های علمیه فرا گرفت و اکنون در شهر خمین به ترویج احکام دین اشتغال دارد.

از تألیفات او، «الاولیات مما اودعه فی الکافی» در سال ۱۴۰۳ هـ. به طبع رسید.

۱- دستنویس یادنامه حاج شیخ احمد حججی

۲- ابراهیم امینی، پیام انقلاب، شماره ۱۰۴، ص ۱۵

۳- دستنویس فرزندش حاج آقارضا حججی

۴- همان دستنویس یادنامه

سید جعفر حسینی:

سید جعفر حسینی فرزند سید سیبوح در سال ۱۳۰۵ شمسی در ابهر آذربایجان پا به عرصه وجود نهاد. با اتمام تحصیلات بخدمت دادگستری درآمد و از سال ۱۳۳۵ در نجف آباد سکنی گزید و سالی چند است که در تهران اقامت نموده است.

ابیاتی از یکی از غزلیات اوست.

آمد ببرم دلبر جانانه ام امشب	حیران شده از عشق، چو دیوانه ام امشب
حاصل شده دیدار جمال مه رویش	خورشید امیدست به کاشانه ام امشب
از نور جمال تو دگر چشم نپوشم	تو شمع منی، من به تو پروانه ام امشب ^۱

سید علی حسینی:

سید علی حسینی علویجه ای فرزند حسن در قریه علویجه چشم به جهان گشود در محضر علماء و اساتید نجف به استفاضه علوم و کسب کمالات پرداخت و در فقه، تفسیر، حدیث و لغت تبحر یافت.

از تألیفات اوست:

- ۱- تاریخ «المسجد البراثا» به نثر عربی که در سال ۱۳۷۳ هـ ق در بغداد به طبع رسید.
- ۲- «مدائن الفضائل والمعاجز»، در سه جلد، جلد اول در احوال حضرت رسول که در نجف به طبع رسید. جلد دوم در احوال حضرت علی و فاطمه، طبع ۱۳۳۴ شمسی در تهران، جلد سوم، در حالات حسین (ع) که در سال ۱۳۷۴ هـ ق در تهران به چاپ رسیده است.

سید محمد حسین حسینی

سید محمد حسین بن محمد حسینی نجف آبادی، تألیفی دارد بنام «رد بر بابیه» که مشتمل بر یک مقدمه، چند مقصد و یک خاتمه می باشد. این کتاب که نقدیست بر گفتار یکی از نویسندگان بابی، نسخه خطی آن در کتابخانه آیه الله نجفی مرعشی محفوظ می باشد.

سید محمد تقی حسینی:

سید محمد تقی حسینی نجف آبادی، از تألیفاتش نسخه خطی تفسیری بنام «معنی الساعة» در تفسیر آیه «اقتربت الساعة و انشق القمر» در کتابخانه آیت الله نجفی مرعشی موجود می باشد.

سید مصطفی حسینی:

آقا مصطفی ابن سید هاشم ابن سید حسین حسینی - برادر حاج آقا ناصرالدین حجت - در نجف آباد چشم به جهان گشود. نزد والدش - متوفی دوم جمادی الاول سال ۱۳۱۱ هـ. ق مدفون در بقعه ای جنب شبستان مسجد نصیر نجف آباد که از بناهای خود اوست. - و جمعی از علما تحصیل نمود. از تألیفات او کتاب «طوامع مصطفویه» در «تعریف و تبیین انواع تطیر و تفال و مآخذ فال و توصیف و تعیین طوابع بروج و کواکب نفوس از مسعود و منحوس احوال و اعمال... و ذکر برخی از دواها و اغذیه و پاره از امور مجربه مرویه» مشاهده گردید که در اوایل ماه رجب ۱۳۳۲ هـ. ق مشتمل بر یک مقدمه و بیست و چهار باب و خاتمه نگاشته شده است. مرحوم آقا مصطفی در پیرامون سال ۱۲۹۸ شمسی بدرود حیات گفت.

محمد مهدی حکیمی:

محمد مهدی حکیمی فرزند نعمت الله به سال ۱۳۱۹ شمسی در نجف آباد تولد یافت. طبعی روان و ذوقی سرشار دارد، لیکن بعلت عدم آگاهی از فنون شعر، در پرداخت شایسته سخن ناتوان است. اشعارش آمیخته به هزل و طنز بوده و اینک با اشتغال به قنادی گذران می کند.

من هرچه کنم و را نظاره	روشن رخ او چنان ستاره
زیبا و نکو و هم دل آرا	دل می بردم به یک اشاره
از دیدن او نمی شوم سیر	سوزم ز غم وی آشکاره
صدبار اگر و را به بینم	خواهم که ببینمش دوباره
از دوری او برفتم از دست	ای چرخ بگو مرا چه چاره
تا آید و در برم نشیند	بی وقفه بدون استشاره

گوید ز برای او «حکیمی»

این قصه بدون استخاره

نعمت الله حکیمی:

نعمت الله حکیمی مشهور به دایی نعمت عطار فرزند زین العابدین بن شاه قنبر بسال ۱۲۹۶ شمسی در نجف آباد تولد یافت و در ۳۰ مرداد ماه ۱۳۶۷ به عارضه سکته درگذشت. طبع شعری داشت و گاه با تخلص «مینا» لب به سخن می‌گشود.

دیربست اینکه رابطه‌ام با خدا کم است	نوری میان سینه من گونیا کم است
با کلبه سیاه زمان خو گرفته‌ام	ایمان من به پنجره یا نیست یا کم است
مائیم و شرمساری و یک خوشه زندگی	نوبت اگرچه هست، در این آسیا کم است
ای باد سینه سوخته، آهسته تر بکوب	گرداب سخت و تجربه ناخدا کم است
بی کوشش و نشسته به جانی نمی‌رسی	پائی برهنه ساز که دست دعا کم است
یا ایها الخلوص دو دستم به دامن	کاری بکن که رابطه‌ام با خدا کم است

«مینا» ز نفس خویش بدیدی جفا وجور

از کس وفاندیدی وگفتی صفا کم است

افشین خادمی

افشین خادمی نجف آبادی متخلص به سروش به سال ۱۳۵۲ در اصفهان پا به عرصه وجود نهاد و هم اکنون تحصیلات عالی خود را در دانشگاه اصفهان ادامه می‌دهد.
از غزلیات اوست:

چون سایه به دنبال خیالم تو روانی	آرامش جانی و تو تسکین روانی
گاهی چو گل مریم و گه نرگس وحشی	گوئی که ز پاکی تو هم اینی و هم آنی
گاهی به لب خنده و گه دیده پراز آب	گوئی که ز عشق من مسکین نگرانی
سرمست می‌عشقی و هم غافل از اینکه	خود جام می‌ناب زمینی و زمانی
هر شب به نظر ماهی و جامی تو در افلاک	هر صبح ز گرمی تو چو خورشید جهانی

غلامرضا ذره:

میرزا غلامرضا^۱ متخلص به «ذره» فرزند حسین به سال ۱۲۲۰ شمسی در نجف آباد پا به عرصه وجود نهاد. بنابر نقل تذکره شعرای نجف آباد، دیوان شعری داشته که در سفر اصفهان

مفقود گردیده است.

ذره از اعضای انجمن ادبی نجف آباد^۲ بوده و در سال ۱۳۳۰ وفات یافته است. از اشعارش ابیاتی در دیوان قصاید حجت درج گردیده که به استقبال از قطعه مطروحه در انجمن سروده است.

هر که بود طالب راه خدا	گو ره حق مخفی و مستور نیست
کن تو سلیمان ز عنایت نظر	ذره بی قدر کم از مور نیست
دل که خراب از غم عشقش نشد	هیچ شکی نیست که معمور نیست
هر که می از ساغر رحمت نخورد	او به جهان سرخوش و مخمور نیست

سید منیرالدین رافع:

سید منیرالدین متخلص به «رافع» و مشهور به «رافع اصفهانی» در شهر علویجه تولد یافت. از اشعارش دفتری بنام «سیر تکامل» که حاوی مناظره‌ای بنام «شهر و کوهستان» می باشد به طبع رسیده است.

مشو از خواندن و آموختن دمی غافل	بکوش تا شودت علم پربها حاصل
اگر شوی به جهان همچو بوعلی سینا	مباش غره که علم کسی نشد کامل
به خاک پای معلم فتادن و مردن	هزار مرتبه بهتر که زنده و جاهل
شنو نصیحت «رافع» که به زسیم وزراست	نباش تنبیل و بیکار و عاصل و باطل

حسین رجایی:

حسین رجایی فرزند مهدی به سال ۱۳۳۴ شمسی متولد گردید. در رشته زبان و ادبیات عرب از دانشگاه اصفهان فارغ التحصیل شد و هم اکنون در مراکز آموزشی نجف آباد به تدریس اشتغال دارد. «فرهنگ مشایخ» را که حاوی لغات متشابه و مشتق است در سال ۱۳۵۲ به طبع رسانید.

۱- تذکره شعرای نجف آباد، ص ۱۳۳

۲- انجمن ادبی نجف آباد یا انجمن ادبی حجت: این انجمن به ریاست حاج آقا ناصرالدین حجت در سالهای قبل از ۱۳۱۵ شمسی همه هفته، شبهای جمعه تشکیل می گردید. از شعرای عضو انجمن می توان از حسینعلی اسرافیلیان «تریاق»، میرزا غلامرضا «ذره»، «مهجور»، «صفار» و «مختاری» نام برد.

غلامحسین رحیمی:

غلامحسین رحیمی فرزند غلامعلی به سال ۱۳۱۴ شمسی در روستای حاجی آباد دیده به جهان گشود. تا سنین ۱۶ سالگی، ضمن اشتغال به امور کشاورزی و نساجی در روستای زادگاهش، مقدمات علوم را نزد پدرش آموخته، از سال ۱۳۳۰ جهت ادامه و تکمیل فرا گرفته‌ها به حوزه علمیه اصفهان و سالی بعد به حوزه قم مهاجرت نمود.

در قم به لحاظ سطوح و خارج، حلقه نشین محضر درس اساتید و آیات عظامی چون، اعتمادی، سبحانی، ستوده، مکارم، نوری، سلطانی، آملی، شاهرودی، داماد، مرعشی نجفی، امام خمینی، گلپایگانی، اراکی و منتظری گردید.

پس از انقلاب بدنبال مأموریت‌های مختلفی از سوی دفتر رهبری و فقیه عالیقدر به امامت جمعه برازجان منصوب گردید و هم اکنون در مقام امامت جمعه تفرش انجام وظیفه می نماید.

رحیمی، دارای تألیفات و تصنیفات گوناگون مطبوعی می باشد، از جمله: «رساله نه حاشیه»، «مردخسیس»، «زیارت، خرافه یا حقیقت»، «چرا تقیه کنیم»، «اصول عقاید، فروع دین»، - دوجلد -، «اخلاقیات»، «معارف اسلامی»، - پنج جلد -، «داستانهای آموزنده» - هفت جلد - «راه و رسم زندگی»

همچنین تألیفاتی درباره معاد و جهان رستاخیز، اسلام و سیاست، امامت و رهبری، اسلام و روابط اجتماعی، تربیت و پرورش، اسلام و آزادی که هنوز به طبع نرسیده است.

حسین رستمی:

حسین رستمی فرزند حاج علی و ربابه در سال ۱۳۰۷ شمسی در روستای اشن از بلوک عربستان تولد یافت. طبعی دارد و گاه با تخلص «اکبر» به سرایش می پردازد. ۱۰ از اشعار اوست:

در اشن رسم ماشده تازه	مکه از بهر اسم و آوازه
ریش ما تا به سینه و تا شال	ظلم بیش از حساب و اندازه



قربانعلی رستمی «شهاب»:

قربانعلی رستمی متخلص به «شهاب» فرزند حسینعلی در بیست و پنجم مرداد ۱۳۳۳ در نجف آباد تولد یافت. تحصیلاتش را تا اخذ فوق دیپلم ریاضی ادامه داد و اکنون در مراکز آموزشی این شهر به تدریس اشتغال دارد. به همت طبعی روان و ذوقی سلیم گاه به سرودن می پردازد.

اگر گفتمی که چشم از دوریت تر کرده‌ام، هرگز	اگر گفتمی که عمری بادل بنشسته و غمگین
حدیث عشق رویت را اگر با جوهر اشکم	دروغ را هزاران بار با چشمان تر گفتمی
من آن رندم که در عمرم، رفیق نیمه راهی را	تومی گفتمی اگر رفتم، به سرخاک جهان ریزی
تومی خواهی که عشقت را کنم ازیر، ولی حتی	اگر رفتی و بادشمن نشست، پشت سر گفتمی
ولی با این تکبرها، خیالی گریه سرداری	

رُخم را با سرشک دیده زیور کرده‌ام، هرگز
تمام زندگی را با غمت سر کرده‌ام، هرگز
نخستین باب این فرزانه دفتر کرده‌ام، هرگز
اگر باور کنی یکبار باور کرده‌ام، هرگز
اگر گوئی رفیق و یار و همسر کرده‌ام، هرگز
ولی من ذره‌ای زین خاک بر سر کرده‌ام، هرگز
الفبای تمنای من ازیر کرده‌ام، هرگز
«شهاب» ساده دل را با کَلک خر کرده‌ام، هرگز
که فکر دلبر و معشوق دیگر کرده‌ام، هرگز

محمد علی رضائیان:

محمد علی رضائیان متخلص به «جاوید» فرزند عبدالمحمود در فروردین ماه سال ۱۳۲۹ شمسی در نجف آباد دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در زادگاهش و دوره عالی را در تهران به اتمام رسانید و سپس در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی به خدمت آموزش و پرورش درآمد و هم‌اکنون در زادگاهش به تدریس اشتغال دارد.

وی علاوه بر ذوق هنری در نقاشی و خطاطی، با ادبیات، بویژه ادبیات کودکان الفتی دیرینه دارد و آثار چندی در این زمینه فراهم آورده که بعضاً تحت عناوین «آره بچه جون من زنبورم» و «آره، بچه جون با همدیگه برابریم!» پیش از انقلاب به چاپ رسیده است. تألیفاتی نیز در زمینه‌های مختلف دینی و اجتماعی و ادبی فراهم آورده که آماده چاپ می باشد، از آن جمله:

رباعی» - مجموعه صد رباعی عرفانی، ۴- چه باید دید اندر...؟ - دفتر شعر - ۵- «رندانه» - مجموعه ای از نکات طنز ادبی - ۶- «مباحثی کلی پیرامون سیاست» ۷- جزواتی در خصوص ارشاد جوانان تحت عنوان «با تو هستم ای برادر!»، «سیابازی»، «تاکتیکولوژی»، «نگارش» و...

رضائیان در اوایل سال ۱۳۵۸ شمسی به انتشار هفته نامه ادبی - اجتماعی «تحفه نطنز» همت گماشت که سیزده شماره آن منتشر گردید.

گواهی خوشبختی

ز حسرت می کنم مردم نگاهی	ز سوز دل کشم هر لحظه آهی
فروافتم، بها خیزم دمام	چنان کافتاده بر امواج کاهی
به راه حق چو گامی در نهادم	ندیدم جز هوای ها سد راهی
به هر جبهه و مقامی دیده بستم	ندیدم جز مکان قرب جاهی
به اقلیم فلک در شام هجران	ندیدم جز رخس تابنده ماهی
اگر باران لطف حق ببارد	نماند روسیاهان را گناهی
اگر عزت دهد از روی رحمت	نباشد غیر آن تخت و کلاهی
هر آنکس را به سوی خود بخواند	رهانیدست او را از تباهی
اگر خواندی ورا خواهد ترا خواند	کند خوشبختی ات را او گواهی

ترا «جاوید» خواند از سر صدق

که بازش داری از کبر و مناهی

سید علی رفیعی پور «دلشده»:

سید علی حسینی رفیعی پور متخلص به «دلشده» فرزند سید محمد علی روز ششم جمادی الاولی سال ۱۳۳۳ هجری قمری در علویچه پا به عرصه وجود نهاد. در خدمت اساتید و علمای اصفهان به تکمیل معلومات خویش پرداخت و در ذی قعدة سال ۱۳۹۴ هـ ق دست از جهان شویید و در گورستان مجاور امامزاده شمس الدین محمد علویچه مدفون گردید.

از تألیفات اوست:

۱- «انبان» درد و جلد حاوی مطالب متفرقه و پراکنده که در شعبان ۱۳۶۴ مطابق با ۳۰

مرداد ۱۳۲۴ تألیف گردیده است.

۲- «همیان» که درد و جلد به روش کشکول شیخ بهائی در سال ۱۳۳۴ نوشته شده است.

۳- «یوسفیه الحسینی» داستان حضرت یوسف که از سرگذشت حضرت ابراهیم شروع می شود و در خرداد ۱۳۴۰ تألیف گردیده است. نسخ خطی هرسه کتاب فوق به خط نسخ و نستعلیق مؤلف در کتابخانه امامزاده عبدالعظیم شهرری موجود می باشد.

۴- «الیواقیب البهیة» در شرح چهل حدیث از احادیث نبوی.

۵- «ملتقات البحار» شرح یکصد و چهارده کلمه از کلمات قصار حضرت علی (ع).

از غزلیات اوست:

خاك پای تو سرتاجوری نیست که نیست

بنده ات خسرو زرین کمری نیست که نیست

از دو گیسوی تو برگردن جانهاست کمند

بسته قید تو اهل نظری نیست که نیست

چارمادر به هوای چو توزیبا فرزند

علقه شان بسته به هر خشك و تری نیست که نیست

پنج نوبت زن آفاق به عالمگیری

از تو در پنج حواسش اثری نیست که نیست

شش جهت بر من دلباخته زندان شده است

مهره در ششدر و بر من خطری نیست که نیست

هفت آبا چو تو فرزند ندارند بیاد

مایل چون تو پسر يك پدری نیست که نیست

عباسعلی روحانی:

عباسعلی روحانی نجف آبادی به سال ۱۳۰۵ شمسی در نجف آباد تولد یافت. پس از اتمام تحصیلات، در دانشسرای عالی تهران به تدریس پرداخت. چندی مدیریت نشریات «تعلیم و تربیت»، و «کودك» را عهده دار بود. در سال ۱۳۲۶ شمسی کتاب «رمز سعادت جامعه یا طریق تربیت» و در سال ۱۳۳۳ هـ. ق «فرهنگ یا علم و دانش» را به چاپ داد. «کودك از آغاز تا دوره کودستان از نظر روانشناسی پرورشی» اثر دیگر اوست.

رضا رهائی:

رضا رهائی فرزند حیدر و زهرا در چهاردهم مرداد ماه ۱۳۶ شمسی در نجف آباد تولد یافت. از اوایل جوانی گل شاخسار طبعش شکفت و با شرکت در مجامع ادبی «عرفان»، «جماران» و «سعدی» تهران و «مولوی» نجف آباد به سرایش پرداخت. اشعارش که بیشتر انتقادی و اجتماعی با مایه‌هایی از طنز بود در نشریاتی چون «فردوسی»، «چلنگر»، «توفیق» و «حاجی بابا» به چاپ می‌رسید. پیشه‌اش بنائی است که در سالهای ۲۶ الی ۵۷ در تهران به آن اشتغال داشت. و اکنون در شهرک ویلاشهر - منتظریه - نجف آباد منزل گزیده است.

از اوست:

در بزم خیال تو به رویا بنشستم	مسرورم از آن لحظه که تنها بنشستم
سیمرغ صفت بر قلل قاف و صالت	پنهان شده از مردم دنیا بنشستم
در آینه دیده، رخ ماه تو دیدم	با شوق وصال ای بت دلها بنشستم
گر خنده زند چرخ بر این بخت سیاهم	خالم که بر این صورت زیبا بنشستم
بگذاشت مرا عمر و توان رفت ز جانم	با قایق بشکسته به دریا بنشستم

گاهی است «رهائی» که درامواج خروشان
بر ساحل وصل تو فریبا بنشستم

ابراهیم ریاضی:

شیخ ابراهیم ریاضی فرزند آقا محمد به سال ۱۳۲۳ هـ ق (۱۲۷۷ شمسی) در نجف آباد تولد یافت. در کودکی پدرش را ازدست داد و تحت سرپرستی برادر بزرگش تا اواخر نوجوانی به کشاورزی و زراعت پرداخت. در هیجده سالگی به علت علاقه خاصی که به فراگیری علوم داشت به آموختن اشتغال ورزید، به حوزه اصفهان وارد گردید و سطوح اولیه و وسطی را از اساتید و مدرسان آن حوزه چون حاج شیخ محمد حسن عالم و حاج میرسید علی مجتهد نجف آبادی و حاج میرزا محمد صادق اصفهانی آموخت. او حکمت - شرح منظومه - را در محضر آشیخ محمود مفید و شیخ محمد خراسانی فراگرفت. ریاضی پس از درک محضر اساتید دیگر اصفهان، در سال ۱۳۴۴ هـ ق برای ادامه فراگرفته‌ها به قم عزیمت نمود. در آنجا به سلسله تلامذه اساتید آن حوزه وارد گشته و از فیوضات علمی مدرسان استفاده برده به جهت کفایه و عرفان در خدمت میرزای همدانی و مرحوم شاه آبادی تلمذ را مقام ساخت و از خارج اصول مرحوم

شیخ محمد علی قمی و خارج فقه مکاسب آیه الله حجت بهره مند گشت. مرحوم ریاضی گذشته از شرکت در حوزه درسی اساتید فوق، فقه و اصول را از مؤسس حوزه قم آیه الله حایری فرا گرفت. مورد توجه و طرف اعتماد استاد خود بود، به گونه ای که مقسم شهریه استاد و از معارف حوزه و در آن جمع از شاخصین گشت.

مشارالیه مدت دوازده سال در اصفهان و قم به تحصیل علم و تهذیب نفس پرداخت. در سال ۱۳۵۳ هـ ق در سن سی سالگی به مسقط الرأس خویش مراجعت نمود و در کنار عالمی چون آیه الله حججی به انتشار علوم و ترویج احکام و رفع خصومات همت گماشت. به واسطه تقوی و خدمات خالصش مورد توجه و احترام عموم مردم و دارای نفوذ کلمه ای بی نظیر بود. بقولی که «حتی دعاوی و اختلافات چندین ساله محاکم قضائی را در یک جلسه فیصل می داد.»^۱

صاحب آثار الحجه می نویسد: «...آشیش ابراهیم ریاضی از عناصر روحانی بسیار مفید و نافع و دانشمند و باتقوی و ورع و در علوم ریاضی و نجوم استاد و زحمت کشیده بود و در مدت اقامتش در حوزه دایره تدریس ریاضیات داشته و عالم فعال و متحرکی بود.»

مرحوم ریاضی جهت گسترش علوم و ترویج اسلام در سال ۱۳۶۱ هـ ق دست به تأسیس یک مرکز علمی و دینی بنام «مدرسه الحجة» در نجف آباد زد، وی گذشته از مرکز فوق و ایجاد تأسیسات اجتماعی دیگر، دارای تصنیفاتی می باشد که از آن جمله اند: مختصری در عقاید و رساله ای در اخلاق.

وی در مهرماه سال ۱۳۳۳ مطابق با ۱۵ صفر ۱۳۷۴ در سن پنجاه و شش سالگی به عارضه سکنه قلبی وفات یافت و در حسینه اعظم زادگاهش مدفون گردید.

مصطفی زمانی:

مصطفی زمانی فرزند محمد باقر به سال ۱۳۵۳ هجری قمری در نجف آباد تولد یافت. دروس ابتدائی را در زادگاهش فراگرفت و مدت دو سال در این شهر به تحصیل ادبیات مشغول شد. پس از آن به قم عزیمت نمود و نزد اساتیدی چون اعتمادی، مشکینی، ستوده و نوری سطوح را به اتمام رسانید و مدت دو سال به درس خارج مرحوم بروجردی و متجاوز از هشت سال از خارج فقه و اصول آیت الله خمینی استفاده برد.

زمانی کار مطبوعاتی و نویسندگی را بعد از سال ۱۳۴۲ شمسی شروع کرد و با عده‌ای از یارانش «مجمع عمومی اسلام‌شناسی» را بنیان نهاد و با تشکیل «انتشارات پیام اسلام» تلاش وسیعی را در نشر افکار و اعتقادات مذهبی و مسائل مختلف جوانان آغاز کرد. او که یکی از پرکارترین نویسندگان معاصر بود کارنامه ادبی، متجاوز از بیش از چهل کتاب همراه با مقالات گوناگون از خود بجا گذاشت، و در اواخر سال ۱۳۶۹ بدرود حیات گفت.

از آثار اوست:

- ۱- «تقریرات مکاسب آیت‌الله خمینی» ۲- خودآموز کفایه یا حاشیه‌های توضیحی»
- ۳- «کنفرانس مذهبی لبنان» - ترجمه المثل العليا - ۴- «ابراهیم بت شکن» ۵- «شیعه و زمامداران خودسر» ۶- «با ضعف مسلمین دنیا در خطر سقوط» ۷- «آینده اسلام و امواج خطرناک» ۸- «نقش کلیسا در ممالك اسلامی» ۹- «مذهب و رهبر ما» - ترجمه المراجعات -
- ۱۰- «قصه‌های قرآن» ۱۱- «اسلام و تمدن جدید» ۱۲- «امام علی صدای عدالت اسلامی»
- ۱۳- «بسوی اسلام یا آئین کلیسا» ۱۴- «نردبان ترقی» ۱۵- «کودک نیل یا مرد انقلاب»
- ۱۶- «اعتیادهای خطرناک»، ۱۷- «اسلام و بلاهای نوین» ۱۸- «طمعکاران کینه‌ورز»
- ۱۹- «اسلام و خدمات اجتماعی» ۲۰- «مردان پاک» ۲۱- «مرگ سبز» ۲۲- «کارنامه محمد (ص)» ۲۳- «سلیمان و بلقیس» ۲۴- «دختر وظیفه‌شناس» ۲۵- «چرا رفوزه شدم؟»
- ۲۶- «عشق و خودکشی» ۲۷- «نقشه‌های استعماری و نقشه‌های شوم» ۲۸- «علی پیشوای مسلمین» ۲۹- «راه مبارزه با مشکلات پیمان زناشویی» ۳۰- «پیشگوئیهای علمی قرآن»
- ۳۱- «دوستی‌های تلخ و شیرین» ۳۲- «اسلام از نظر مسیحی» ۳۳- «فروع دین»
- ۳۴- «اسلام در آینده» ۳۵- «اینست آئین ما» ۳۶- «بابا آدم» ۳۷- «ترجمه نهج البلاغه»

بهرام زیرک زاده:

بهرام زیرک زاده متخلص به «زیرک» فرزند فتح‌الله در فروردین ماه سال ۱۳۲۲ در نجف آباد پا به عرصه وجود نهاد. در سال ۱۳۴۹ موفق به دریافت لیسانس زبان انگلیسی از دانشگاه اصفهان گردید و اکنون در مراکز آموزشی نجف آباد به تدریس اشتغال دارد.

زیرک با وجود طبعی خوش به سبب انزوای طلبی و حساسیت برخورد کمتر در مجامع ادبی ظاهر می‌گردد. وی گذشته از هنر شعر که به توانائی از عهده آن برمی‌آید با موسیقی و خط نیز

آشناست و بخصوص نستعلیق را به استادی می نگارد. مجموعه‌ای از اشعارش را نیز به خط خوش فراهم آورده که در صدد طبع آن می باشد.
از غزلیات اوست:

هزار شکر که بار غمت به جان منست	مدام این غم دیرینه میهمان منست
به گوهری که فرو می چکد ز چشم ترم	قسم، که یاد تو آرامش نهان منست
اگر که دیدن رویت مرا میسر نیست	خیال وصل تو گلزار و بوستان منست
اگر ز گردش دور زمانه دلتنگم	نسیم گلشن حُسنَت صفای جان منست
بهار آمد و گل می دمد ز فیض تو خاک	بهار شوق تو هر فصل گلستان منست
چه خارها که به جان منست از این هستی	ولیک یاد تو بوستان گل فشان منست
یک از هزار نداند ز خوبیت «زیرک»	زرنج بی بصری بر فلک فغان منست

تو گوئی بلبلان نالند از هجران آن عارض	همه سیاره ها هستند سرگردان آن عارض
به هر جامی گدازد شمع، یا پروانه می سوزد	در این جان سوختن هستند همپیمان آن عارض
اگر خورشید نور افشان بود گرمه خیال انگیز	بود این جلوه ها ز آیینۀ تابان آن عارض
گرازیال خرد انسان خاکی گشت افلاکی	بود این طرفه هم از فیض بی پایان آن عارض

قلم چون می نگارد در کف «زیرک» حدیث او
گهی لرزد قلم زن از غم پنهان آن عارض

الهة سرباز:

الهة سرباز نجف آبادی، از اورمان «تجمل» به چاپ رسیده است که از نظر مفهوم اخلاقی - اجتماعی و از جهت ادبی انباشته از اغلاط املایی و دستوری و فارغ از نگارش فنون داستان نویسی است.

سید جواد سجادی:

سید جواد سجادی فرزند حاج سید محمود بسال ۱۳۰۳ شمسی در نجف آباد پا به عرصه

وجود نهاد. در سال ۱۳۱۹ پس از تحصیل مقدمات و علوم ابتدایی به قم مهاجرت کرد و در ادبیات و مقدمات از شیخ علی اصغر قزوینی، سید محمد علی قزوینی، حاج شیخ محمود سلیمانی نجف آبادی، شمس لنگرودی، لاهیجانی، و الهی استفاده نمود. سطوح وسطی و عالی را نزد نوراللهی نجف آبادی، صدوقی یزدی، فاضل همدانی، عبدالجواد اصفهانی، سیدمحمد صادق شریعتمداری، قائنی و مجاهدی تلمذ نمود.

سجادی به جهت درک خارج به محضر اساتیدی چون آیات بروجردی، شاهرودی، داماد، خمینی، مرعشی نجفی و گلپایگانی وارد گشته و بهره‌مند گردید. مشارالیه گذشته از مراتب علمی دارای خطی خوش بوده و انواع آنرا زیبا می‌نگارد. بویژه در نستعلیق از ذوقی خاص برخوردار است. تألیفاتی دارد که از آن جمله‌اند:

- ۱- شرح صمدیه به فارسی، ۲- شرح تبصره علامه بفارسی، ۳- زندگانی حضرت امام زین العابدین (ع) - که در آن به زندگی و انساب آل سجاد می‌پردازد، ۴- توضیح الخط^۱

سید محمود سجادی:

سید محمود سجادی فرزند آقاسید محمدجواد به سال ۱۳۰۹ هـ. ق در نجف آباد دیده به جهان گشود. پس از فراگیری مقدمات و سیوطی در زادگاهش به اصفهان رفته و در مسجد نو و مدرسه جده بزرگ به درک محضر مدرسین حوزه اصفهان نایل آمد.

۱- در جرگه نساخ و خوشنویسان نجف آباد از مذکورین زیر می‌توان نام برد. محمد حسین نجف آبادی، محمد قاسم بن عبدالله دهقی، رضا بن محمد نجف آبادی، ابراهیم بن محمد نجف آبادی، فتحعلی بن علی نجف آبادی، محمد حقیر بن محمد هادی بیک اسفیدواجانی کرونی، علی اصغر بن زین العابدین نجف آبادی، محمد حسن نجف آبادی، محمدرضا بن محمد جعفر نجف آبادی، مهدی بن ملازین العابدین نجف آبادی، محمد حسن نجف آبادی، محمدرضا بن محمد جعفر نجف آبادی، حاج شیخ علی نجف آبادی، حاج ملاعلی محمد نجف آبادی - ملاعلی محمد نجف آبادی از علمای معروف که شرح حالش در همین دفتر مذکور است. وی کتابخانه معتبری در نجف داشت که نسخ خطی زیادی را دارا بود که اکثراً بخط ملا نوشته شده بود از جمله تحفة الملوك فی السیر والسلوك، نورالهدایة فی الامامة، كشف المحجة فی شرح خطبة الله لفاطمة الزهراء (ع)، رسالة فی التحقيق الماهية والوجود، شرح خلاصة الابحاث - معالم العلماء - مصطفی رجائی که گذشته از آثار خوش نوشته‌ای مانند «منتخب جامع مفاتیح» دارای تألیفاتی به زبان انگلیسی می‌باشد.

سید سجادی ادبیات و مطول را نزد آقاسید محمد نوربخش معروف به سید آقا جان ریزی و سطوح را از میرزا احمد زفره‌ای و حاج میرزا بدیع درب امامی آموخت و برای آموزش سایر علوم به درس سید محمد باقر درجه‌ای و سید مهدی درجه‌ای و شیخ محمد تقی مسجدشاهی حاضر شد و گذشته از این از عمویش آسید محمد حسین نیز استفاده برد.

مشارالیه در شب سه‌شنبه اول ربیع الاول ۱۳۸۶ هـ. ق در سن ۸۶ سالگی بدرود حیات گفت و در حسینه اعظم - قبرستان - نجف آباد مدفون گردید.

سید محمد حسین سجادی:

سید محمد حسین سجادی فرزند آقاسید محمد بن احمد از علمای معروف و مورد وثوق و توجه عامه مردم بود. او در نجف آباد در خانواده‌ای از سادات و علمای احفاد امام زین‌العابدین بدنیا آمد که نسبش با سی و یک واسطه به توسط حسن افطس بن علی الاصغر به حضرت سجاد منتهی می‌گردد. این شجره بدین گونه متصل می‌شود.

آقاسید محمد حسین بن آقا سید محمد بن احمد بن محمد بن باقر بن میر مجدالدین بن محمد بن طاهر بن مجدالدین بن علی بن مجدالدین حسن بن جلال‌الدین بن مرتضی بن حسن بن شرف‌الدین بن مجدالدین بن تاج‌الدین بن حسن عمادالدین بن الشرف بن عباد بن محمد بن حسین بن محمد بن حسین بن محمد بن حسین بن علی بن عمر الاکبر بن حسن افطس بن علی الاصغر بن زین‌العابدین بن حسین بن علی ابن ابیطالب.

حسن افطس بن علی اصغر دارای پنج فرزند بنامهای علی الحوری، حسین، حسن مکنونف و عبیدالله (عبدالله) و عمر بوده است. عمر الاکبر که صاحب تذکره نسب بدو می‌برد دارای پنج فرزند بنامهای ابراهیم و عمر و محمد و احمد و ابو عبدالله الحسین بود که از احفاد حسین، امیر عمادالدین محمد بن حسن نقیب از نخستین کسان این سلسله بود که به اصفهان آمد و فرزندانش در آنجا خاندانی بزرگ از علمای معروف اصفهان را بنام خاتون آبادی تشکیل دادند.

صاحب نام، آسید محمد حسین، پس از اینکه مقدمات علوم را در نجف آباد نزد والدش آقاسید محمد فراگرفت. جهت ادامه تحصیلات و تهذیب نفس به اصفهان هجرت کرد و مدت هشت سال در مدرسه جده بزرگ و مدرسه میرزا حسین بید آبادی از محضر علما و مدرسین استفاده برد. سطوح فقه و اصول را خدمت آنان فراگرفت و پس از چندی بنابه همت عالی خود، برای کسب علوم از اصفهان عزیمت و در حدود سال ۱۳۰۹ هـ. ق در سامرا، به حلقه شاگردان

حاج میرزا حسن شیرازی معروف به میرزای بزرگ در آمد و طی سه سال از محضرش استفاده برد، تا اینکه پس از رحلت استاد در هشتم شعبان ۱۳۱۲ هـ. ق به نجف وارد شد و طی مدت هفت سال هم در آنجا به حوزه درس و بحث جمعی از فحول علما چون آقا سید محمد کاظم یزدی و آخوند خراسانی در آمد و استفاده های کاملی در فقه و اصول و سایر علوم اسلامی از محاضر آنان برد.

مشارالیه از میرزای بزرگ و شیخ محمد تقی آقاجنفی دارای اجازه اجتهاد مطلق بود. او پس از کسب معلومات و پرورش و تهذیب روان و دستیابی به اخلاقیات نفسانی به نجف آباد برگشت و در آنجا به اقامه جماعت و تدریس در مسجد بازار این شهر و ترویج احکام و مرجع امور مختلف مردم، بخصوص در رفع اختلافات بود به گونه ای که «حتی گاهی آقاجنفی مسجد شاهی بعضی از مراعات را به ایشان ارجاع می نمود».^۱

آقا سید محمد حسین در هفتم رجب سال ۱۳۳۱ هـ. ق دارفانی را وداع گفت. و در گورستان قدیم نجف آباد مدفون گردید. مزارش سالهای بعد بر اثر تعریض خیابان از بین رفت. از تألیفات او «رساله ای در صلوٰه» و «رساله ای در منطق» قابل ذکر است.

ژاله سلطانی:

ژاله سلطانی معروف به ژاله اصفهانی در سال ۱۳۰۰ شمسی در تیران کرون چشم به جهان گشود. تحصیلاتش را تا دوره متوسطه در اصفهان ادامه داد و بعداً به خدمت بانک ملی ایران در آمد. پس از شکست فرقه دمکرات آذربایجان، به همراه همسرش، مجبور به مهاجرت به شوروی گردید. او که شاعره ای آزاده و انقلابی بود در پناه شعر خشم خویش در مجموعه های سیاسی و مترقیش درفش آزادی را برافراشته داشت.

ژاله دور از فشارهای درون وطنی، روشنی و سادگی همراه با صراحت شعر خود را حفظ کرد و گرد پیچیدگیهای این سوی مرز نگشت. او مجموعه ای از اشعارش را بنام «گلهای خودرو» در سال ۱۳۲۳ شمسی به چاپ زد. در دوران دوری از وطن نیز مجموعه هایی از اشعارش به طبع رسید که «زنده رود» از آن جمله است. ژاله در این آثار روزهای سیاه خفقان را ترسیم می کند و در ناامیدیهای بعد از شکست ۲۶ و ایام کودتای ۳۲، - روزهای بیعت های نشستن و لب فرو بستن - شعر امیدواری سرود و ترانه طوفانهای برسیخ ایستاده. او «باور نمی کند که فرو مرده شعله ها» و طوفان فرو نشسته و سنگر شکسته است. او فریاد می کند که:

باور نمی‌کنم که در این باغ پربهار
چیزی به غیر زاغ و بجز برگ زرد نیست.
باور نمی‌کنم که در این دشت مردخیز،
از بهر يك نبرد دلیرانه مرد نیست
باور نمی‌کنم که فرومرده شعله‌ها
نوری دگر به خانه دل‌های «سرد» نیست.

ما شیر درد خورده و پرورده غمیم
کمتر کسی به جرگه ما اهل درد نیست.

با درد و یأس قصه بن بست را مگوی
باور نمی‌کنم همه جا راه بسته است
پیوندهای محکم یاری گسسته است
طوفان فرونشسته و سنگر شکسته است
باور نمی‌کنم که تباهی و تیرگی
بهر ابد به تخت خدائی نشسته است.
صد بار اگر بگونی باور نمی‌کنم
باور نمی‌کنم که امید و نبرد نیست.

ای روح سرکش ابدی - ای پرومته
من می‌پرستم آن دل پر آتش ترا
آزادگی، عذاب‌کشی، کوشش ترا

روزی که پیش تخت خدای ستمگری
سر را بلند کردی و گفتی عدالت

از آسمان تو رانده شدی با شهاب شب

بر پرتگاه صخره دریای دوردست
زد برق آتشین به تنت تازیانه‌ها
گرد شکنجه‌های زمان بر سرت نشست
هر لحظه گفت، کبر خدائی بگوش تو
يك «نه» بگوی و سلطنت آسمان بگیر

اما سر تو در ره تسلیم خم نشد

ای آتش مقدس - ای عاصی دلیر
من می پرستم آن دل عصیانگر ترا
آن روح در مبارزه تاب آور ترا

محمد علی سلطانی:

محمد علی سلطانی فرزند علی به سال ۱۳۲۲ شمسی در نجف آباد تولد یافت. تحصیلاتش را تا اخذ لیسانس ادبیات فارسی ادامه داد و اکنون در مراکز آموزشی این شهر به تدریس اشتغال دارد. طبعی خوش و ذوقی پسندیده دارد و از انواع شعر به قطعه راغبتر و آنرا نیکو می سازد. در اوایل «سعد» تخلص می نمود و اکنون با نام فامیلی شعر می سراید و از اساتید انجمن ادبی مولوی^۱ محسوب می گردد. نامبرده دارای آثار و تألیفاتی از این شمار است.

۱- جزوه مطبوعی بنام «ساده ترین راه فراگیری تجزیه و ترکیب»

۲- تذکره شعرای نجف آباد - حاوی شرح حال پنجاه و يك تن از شعرای معاصر شهرستان

۱- پس از دوازده سال از تشکیل انجمن ادبی بزم اشک و طی یک دوران فترت و رکود در این گونه گرد همایی‌ها، انجمن ادبی مولوی نجف آباد روز دوشنبه یکم دیماه هزار و سیصد و شصت و پنج شمسی با اعضای اولیه ای چون، مهدی اکرامیان، مهدی حکیمی، محمد علی سلطانی، غلامحسین شفیعی، حسینقلی غیور، علیرضا کاظمی، محمدرضا موحدی و علی یزدانی در طبقه فوقانی کتابخانه عمومی نجف آباد بنیان گرفت. از دیگر اعضای انجمن می توان از حسن آقائی فرد، عبدالحسین باقری، قربانعلی رستمی، رضا رهائی، مسعود سالاری، فضل الله عابدی، سیدجعفر طباطبائی، سیف الدین موسوی، امیر مردانی، حسن نوایی، محسن عبدی، حسن براتی نام برد.

نجف آباد - ۳- رساله‌ای حاوی فرهنگ عشایر کهگیلویه و بویراحمد

۴- تألیفی در بدیع که هنوز به طبع نرسیده است.

بسکه کردم تکیه‌ها برامشب و فردای عمر	روزگارم شد سیه از امشب و فردای من
توبه امروز را گفتم که فردا می‌کنم	نقد روزم شد تبه از امشب و فردای من
گفتم امشب توبه خواهم کرد و فردا مقبلم	کوه عمرم گشت که از امشب و فردای من
بسکه رفتم طفره در امید از آینده‌ها	شد سراپایم گنه از امشب و فردای من
اسب اقبالم به گِل ماند و به یغما شد ز کف	هفته‌ها و سال و مه از امشب و فردای من
دیگ عمرم شد تهی در حسرت بگذشته‌ها	خورد کفگیرم به ته از امشب و فردای من
در خیابان خیالم کودک حرص و هوی	شد نگون در قعر چه از امشب و فردای من
شیب ایام گذشت و در مشیب زندگی	ماند پاهایم ز ره از امشب و فردای من
نفس سرکش تاج عزت از سرم برد و زد	هشت بر فرقم کله از امشب و فردای من
روزهای همچو مرواریدم از جهل و غرور	شد مبدل بر شبه از امشب و فردای من
کرد تحسینم هوای نفس و درادبار گفت	مرحبا، احسنت، ره از امشب و فردای من
شحنه عقلم هر آن راه هدایت می نمود	جهل از او ببرید ره از امشب و فردای من

حاصل «سلطانی» اکنون مانده از عمر عزیز

کوله باری پر گنه از امشب و فردای من

ش، سلیمی:

بانو ش، سلیمی در روستای افجان تولد یافت، و اکنون فارغ التحصیل دانشگاه اصفهان

می باشد. از غزلیات اوست:

من با شقایق الفتی دیرینه دارم	خورشید و ش در دل خمی ز رینه دارم
گر غنچه چشمان من هر صبح شاد است	آزار باران غم دوشینه دارم
ابر فراق از آسمان برگیر ای دوست	فوجی ستاره هر شب آدینه دارم
آئینه دل را دگر مشکن، حریف	تا چهره محبوب در آئینه دارم
کو خلعت سرخی که تا آیم به پیش	حیف، دریغ، خرقه پشمینه دارم
از آرزوی استجابت برنگردم	هر چند بر دست دعایم پینه دارم

دیگر بیا بس کن شب حرمان و اندوه من باغم هجران تو صد کینه دارم
پیمان اگر بشکسته ام رحمی، دل آرام من يك گلستان آشتی در سینه دارم

از قدم صبح پاك، ژاله به زنبق نشست ساقی گلزار شد، لاله ساغر بدست
دست نسیم سحر نرم و نوازش كنان از لب گل بوسه ای بر پر پروانه بست
تا نظر خام من جلوۀ خورشید دید یاد رخ یار کرد دل ز فراقش شكست
هست بیادم هنوز آن نظر اولین شمع دلم را بسوخت شعله آن چشم مست
از اثر آن نگاه دست بلغزید و وای رشته اشك غم یکسره از هم گسست

صد یقه سمندری:

صد یقه سمندری فرزند حسین به سال ۱۳۱۳ شمسی در نجف آباد دنیا آمد. تحصیلاتش را تا اخذ لیسانس زبان انگلیسی ادامه داد و به خدمت آموزش و پرورش درآمد. سمندری با طبعی خوش به سرایش پرداخته و تا کنون در حدود هشت هزار بیت شعر سروده است. وی گذشته از شعر، در داستان نویسی و نقاشی دستی داشته و آثار متعددی را بوجود آورده است.

چهره مرگ آنقدر منفور و نکبت بار نیست
چون بدنای دگر این جنگ و آن پیکار نیست
ما که بفرزند و مال و منزلت دل بسته ایم
همچنان بازنده ایم و جای هیچ انکار نیست
چون بدنیا کس نماند، دل به مهر آن مبند
چون عروس دهر، هرگز شاهدی مکار نیست
آسمان پرستاره ناگهان تیره شود
و رتو خورشیدش بجوئی هرگز در کار نیست
توشه ای برگیر تا در ره نمائی بیقرار
وقت رفتن فرصت تحصیل دیگر بار نیست

با تضرع راه‌نتروانی ببندی بر اجل
التماس و گریه‌دانی شیوه‌احرار نیست
بنده‌عاجز نداند حکمت و رمز وجود
طالب دنیا و ثروت محرم اسرار نیست
سالک راه حقیقت چون ببرد قیدها
درره وصلش حساب ارزش و مقدار نیست

مصطفی قلی سینا:

مصطفی قلی خان کرونی متخلص به «سینا» و معروف به سینای اصفهانی فرزند ملک محمد از اساتید مسلم شعرای اصفهان، در رمضان سال ۱۲۹۳ هجری قمری در تیران پا به عرصه وجود نهاد. از تحصیلات قدیمی برخوردار بود و بعد از عزیمت به اصفهان، آموزگاری پیشه کرد و با حضور در محافل شعرای اصفهان، چون انجمن میرزا عباس خان شیدا که در سال ۱۳۳۴ هـ. ق تشکیل شد به ساختن و سرودن انواع شعر، خصوصاً قصیده و غزل به سبک متقدمان پرداخت و در سخن‌سنجی به شیوه گذشتگان، سرآمد معاصرانش گشت.

سینا جزو معدود شعرانی بود که «در نتیجه ذوق و تتبع شخصی و آمیزش با اساتید شعبه تهران از مکتب جدید اصفهان، سبک و اسلوب تازه‌تر پیش گرفت.»^۱ از معاصرین و معاشرین سینا می‌توان از میرزا حسن آتش، حاج محمد کاظم غمگین، میرزا حسن ساکت، میرزا حسین خان ثمر، میرزا زین‌العابدین خاموشی و جمعی دیگر از طایفه سخن‌سنجان ترانه‌پرداز نام برد.

شاعر که همواره مجرد می‌زیست، در اواخر عمر به جنون مبتلا گردید و در سال ۱۳۵۳ هـ. ق جنازه‌اش را در یکی از چاههای قنوات (سده‌واند آن) پیدا کردند.

دیوان سینا در سال ۱۳۲۵ هـ. ق در ۲۳۸ صفحه چاپ سنگی شده است. سینا سپس دیوان دیگری ترتیب داد که با اشعار تازه‌اش تقریباً به دو برابر دیوان چاپ شده می‌رسید. خود در دیباجة دفتر چاپ شده از تقسیمات آن گوید که: «... قلم برداشتم و بیاض گرفتم بعضی از منظومات خویش را که چون زلف نازنینان و حال درویشان پریشان بود، جمع آورم. مثنویاتش که شرح کشتگان میدان سعادت است و عاشقان کوی حسینی را روز قیامت، نامه شهادت، به

شهادت نامه اش موسوم نمودم و ابیاتی که وصف خط و خال ماه رویان و قصه حسن و جمال مشکین مویان است تجلیاتش نام نهادم و رباعیاتش را به ید بیضا رضا دادم...» و در تاریخ طبع آن گوید:

از بعد هزار و سیصد و بیست گرزانکه بر او فزون کنی پنج
از رنج من و زلف یزدان اندوخته شد ز خامه این گنج
دانستن انتهای این رنج کس را نرسد به جز سخن سنج
با اینهمه رنج شادم از آنک کس گنج نبرده است بی رنج

از غزلیات اوست:

بت پیمان شکن، می دردل پیمانه میریزد
بنازم چشم مستش را، چه خوش مستانه می ریزد
شبی دل سوخت بر شمع که دیدم گرچه می خندد
ولی اشکش نهان بر کشته پروانه می ریزد
چو دیدم در بیابان گردبادی را بخود گفتم
صبا از بهر مجنون بین، که طرح خانه می ریزد
دری از روز نگشایند امشب بر رخم گویا
شب هجران کلید صبح را دندان می ریزد
گران آینه رو سنگم زند منعمش مکن عاقل
که کودک چون ببیند سنگ بردیوانه می ریزد
بیاد آرم چو جز عینت بدو مرجان جان بخش
که از نوک الماسم دو صد دردانه می ریزد
پریشان تر ز مجنون بینم شای بهتر از لیلی
چو از زلف تو گردی بر سرفرازانه می ریزد
نریزد آشنا را خون دل چون از دو چشم تر
که آن مهرو می اندر ساغر بیگانه می ریزد
چو آن آینه رو بر زلف پرچین می زندشانه
چه دلها بر سر خاک از زبان شانه می ریزد

دهد خاک غم «سینا» به باد امشب کف ساقی
که هر دم آب آتش رنگ در پیمانه می ریزد

بوستان راز بر فروردین نمود آباد باد باز دل را مرغ بیدل می دهد فریاد یاد
بلبله بردار چون بلبل گلوبگشاد شاد خرم آنکش باده ساقی تا خط بغداد داد
خاصه هنگامی که گرید ابر در گلزار زار
رخ زلاله کبک و سم از سبزه کرده رنگ رنگ سیل دور افکنده از گه تابه صد فرسنگ سنگ
هان سبک بر خیز و کش بر اسب عشرت تنگ تنگ ای ز رویت کار گشته بریت ارتنگ تنگ
روز چون زلفت شده بر شاهد تاتار تار
ای نگارین گشته از روی تو چون مشکوی کوی وی ر بوده از همه خوبان شیرین گوی گوی
سوی بستان رو که بنموده گل خود روی روی بانگار سرو قد جانی کنار جوی جوی
تا بگل بلبل سراید بر سر کهسار سار
بردلم تا کی زنی چون حوز به ماه تیر تیر کشته جان بس آوری در وعده ها تاخیر خیر
روزی خورشید رخسارت به ماشبگیر گیر ای به مه رویان چین و کاهل و کشمیر میر
پیش رویت گلرخان خلخ و فرخار خار
ای لب ت یا قوت و جان را باشد آن یا قوت قوت بگذرد از زهره ای مه بیندار هاروت روت
زنده گردد، بشنود، گرمرد در تابوت بوت بسته هر دل را به مونی می کشد گیسوت سوت
دل برد از عاشقان آری چو شد عیار یار
ساقیا می ده کرم را ای ز تو موجود جود زان شراب بیغشم ده شد کزو مشهود هود
زهره می باید زند روزی چنین مسعود عود کویتان سوزند در مجمر به بانگ عود عود
گو که بنوازند مه رویان خوش گفتار تار
پر کن از می تا کنی دل با طرب پیوندوند بیخ غم آنکس که ساغر از شراب آکند کند
چون مغان مرغان همی خوانند بپایزند زند خیز و دل اندر خم آن طره دلبنند بند
بر گل رویش چونر گس چشم خود بیدار دار
خیز جانا بالبت نی رادمی دمساز ساز از همه خوبان به هرسو چون توئی ممتاز تاز
کاش می شد باللب لعلت لبم انباز باز تابه کی بر ما کنی ای لعبت طنّاز ناز
ای ز یاران دل بریده گشته با اغیار یار

هست کاخ زرنگارم بی می انگور گور باده کن درجام و آور درسرم ازشور شور
 درفلک آور برقص از نغمه ماهورهور پیش از آن کت رخنه سازد برتن معمور مور
 روزگارت کو بد اندر دید چون مسارمار
 برده از دل غمزه ات چون ناوک پرتاب تاب عقل مارانیست با آن طره پرتاب تاب
 از طرب بازای و بگشا بررخ احباب باب زانکه روزم بی رخت کو برده از مهتاب تاب
 شد چو روز خصم صهر احمد مختارتار
 بوتراب آن کز کف رادش بدی انعام عام دشمنش راموی شد از بیم براندام دام
 روز شد از هیبتش بر خصم خون آشام شام آنکه آب ذوالفقارش شست از اصنام نام
 شعله تیغش بزد در رشته زنار نار
 آنکه گردون پیش پایش بر زمین بشخود خود شد زعکس تیغ او چون آتش نمرود رود
 دید هر کس کو بخاک پای او سر سود سود آنکه از نور هدی از ناردین بزدود دود
 وانکه دین را پود بود و احمد مختارتار
 دلدلش را شد چو بر رزم مخالف تنگ تنگ شد زبیم از چهره بهرام چرخ اورنگ رنگ
 رنگ شد از خون خصمش تا به صدف سنگ سنگ چون بکار آید عدو را با همه نیرنگ رنگ
 یافت چون در پیش دستش تیغ آتش بار بار
 آن جوان مردی که شد از همتش پامال مال قامت همچون الف کردی برش ابدال دال
 بردرش ایدل بخود زان قبله اقبال بال نی عجب گردد زبان از وصف آن اجلال لال
 زانکه نبود نطق را الحق دران دربار بار
 تا بود خورشید را بالای این خرگاه گاه دشمنت کا هد زغم چون آخر هر ماه ماه
 کربود چون که شود از غصه جانکاه گاه خواه شاهامادحت را بر در درگاه گاه
 گرچه سینا را بسی باشد از این اشعار عار

پرویز شاهپوری:

پرویز شاهپوری فرزند آقارحیم در سال ۱۳۲۳ شمسی در روستای اران اسفید و اجان تولد یافت. او که فارغ التحصیل رشته علوم انسانی دانشسرای راهنمایی تحصیلی اصفهان می باشد، هم اکنون در مدارس نجف آباد به تدریس اشتغال دارد.

شاهپوری با برخورداری از طبعی دلنشین به سرایش می پردازد.

مرغ شکوفه بالم واز شاخسار، دور	برگ همیشه سبزم و از نوبهار، دور
چون واژه کهن که فراموش یادهاست	افتاده ام ز گستره یادیار، دور
هرشب به خواب می شنوم لای لای آب	آن لاله ام که واشده از جویبار، دور
کو مهربان من که نگاه نسیمیش	دورم کند ز صائقه انتظار، دور
روزی اگر ز دام بلایم رهاکند	آنقدر میروم که شوم زین دیار، دور

محمد شریف زاده:

محمد شریف زاده متخلص به «شریف» فرزند عبدالرضا به سال ۱۳۳۳ شمسی در نایین متولد گردید. از کودکی به همراه خانواده اش در نجف آباد سکنی گزید. تحصیلاتش را تا پایان متوسطه، در این شهر ادامه داد و بعدها به خدمت جهادسازندگی درآمد تا اینکه در ۲ فروردین ماه ۱۳۶۴ در جبهه های جنگ به شهادت رسید.

شریف در شعر بیشتر به مضامین اجتماعی و زندگی دردمندان پرداخته و مضامین و روش سخنش یاد آور شعر پروین اعتصامی است.

کودکی اشک به حسرت بارید	سخت از سوز جگر می نالید
شکوه ها داشت ز بدعهدی دهر	دهر برگریه او می خندید
گفت درد دل خود را دیشب	با فلک از سر شک و تردید
ز غمی من نشدم هیچ رها	که غم دیگری از نو برسد
این همه ظلم که کردی بر من	نه کسی دیده و یا کس بشنید
گریه ها کرده ام از گردش چرخ	کسی از مهر به دادم نرسید
خاری از پای نیاورده برون	که دگر خار به پایم به خلید
خارها چیده ام از گلخن دهر	گلی از گلشن عمرم ندمید
پدري داشتم ای چرخ کبود	که مرا بود به او چشم امید
او چو من بود سیه بخت جهان	راحتی در همه عمر ندید
کارگر بود بسی رنج نصیب	گرد هر رنج و تعب می گردید
همچو جان بودمش اندر آغوش	از سرشوق مرا می بوسید
گوئی اندر همه این عالم	بعد حق داشت به من چشم امید

بود امیدش زسیه بختی خویش	من بعمرم بشوم بخت سفید
در نگهداری من سعی نمود	در پرستاری من می کوشید
کهنه و مندرسی داشت عبا	تن خود را به همان می پوشید
عاقبت بسکه ستم دید ز دهر	قدش از زحمت بسیار خمید
گشت بیمار و نبودیش طبیب	دردش افزون و بخود می پیچید
به عبادت ببرش کس نه نشست	ناله و شیون او کس نشنید
ملك الموت به او گشت طبیب	کاخ امید من از هم پاشید
بعد مرگ پدرم در عالم	دست لطفی به سرم کس نکشید
تا ز سر رفت مرا سایه او	قلبم از درد یتیمی به طپید
نیست اکنون دگر پشت و پناه	جامه صبر مرا چرخ درید
کاش من همچو پدر می مردم	دفتر عمر منم می پیچید

حاج آقا میرزا محمد رضا شریف روحانی:

حاج آقا میرزا محمد رضا شریف روحانی فرزند حاج شیخ غلامعلی بن ملاصادق بن حاج ملا غلامعلی در سال ۱۳۰۳ هجری قمری در نجف آباد پایه عرصه وجود نهاد. از عنفوان جوانی به تحصیل علم همت گماشت. پس از آنکه مقدمات و ادبیات را نزد والدش آموخت به خدمت مدرسین حوزه اصفهان درآمد و مابقی ادبیات و مقداری از سایر علوم را در مدرسه صدر نزد آقا شیخ علی یزدی وسید آقا جان به اتمام رسانید.

حاج آقا میرزا برای آموزش سطوح بیای درس آقا سید احمد مدرس اصفهانی و سید مهدی درجه ای حاضر شد و لمعه و قوانین و سایر علوم سطوح متوسطه را از آنان فرا گرفت. مشارالیه برای تکمیل آموخته هایش به حوزه تدریس علما و مراجع بزرگ اصفهان چون آخوند ملا عبدالکریم گری، حاج سید محمد باقر درجه ای و حاج میرزا محمد صادق اصفهانی درآمد و پس از توفیقات علمی در زادگاهش به تدریس و اقامه جماعت پرداخت، تا اینکه روز سه شنبه ۲۵ جمادی الثانی ۱۳۹۹ هـ ق وفات یافت و در گورستان جنتیه نجف آباد مدفون گردید.

حاج میرزا حسن شریعتی:

حاج میرزا حسن شریعتی فرزند ملا میرزا محمد بن ملا مرتضی در تیران تولد یافت. از اوان

نوجوانی، جهت تحصیل عازم اصفهان گردید و به پای درس اساتید آن سامان نشست. تا اینکه از میرزا محمد هاشم چهارسوقی و آشیخ مرتضی ریزی به اخذ اجازه نایل آمد. صاحب عنوان در سنین ۹۵ سالگی به سال ۱۳۶۸ هـ. ق وفات یافت و در امامزاده تیران مدفون گردید. از تألیفات او «حاشیه‌ای بر مکاسب» را می‌توان نام برد.

بهمن شفیعی:

بهمن شفیعی فرزند یدالله در اسفند ماه سال ۱۳۰۹ شمسی در نجف آباد پا به عرصه وجود نهاد. تحصیلات خود را تا اخذ دیپلم متوسطه ادامه داد و پس از آن به خدمت اداره ثبت و احوال نجف آباد درآمد.

شفیعی شعر دوست و شعرشناس بوده و با گزینش تخلص «بهمن» و برخورداری از طبعی دلشین به سرودن شعر می‌پردازد.
از اوست:

تو افزودی دمامم مشکلم را	گه و بی‌گه کنی خونین دلم را
وفا کردم ولی آخر ندیدم	بغیر از بی‌وفائی حاصلم را
به امیدی که بینم روی دلبر	سرکوشش گزیده منزلم را
ز اشک دیده و خونابه دل	سرشتند از ازل آب و گلم را
من و چشم تر و آه جگر سوز	بیارائیم هر شب محفلم را
به دریای غم افکندی ای دوست	خدا را رهنمون شو ساحلم را
شتریان ناقه را آهسته میران	که تا از گِل برآرم محملم را

چرا «بهمن» کند دل بیقراری
که تا بوسم دو دست قاتلم را

غلامحسین شفیعی «نوید»:

غلامحسین شفیعی متخلص به «نوید» فرزند محمدباقر و صفرا به سال ۱۳۱۵ شمسی در نجف آباد پا به عرصه وجود نهاد. تحصیلات خود را تا اخذ لیسانس ادبیات فارسی ادامه داد و هم‌اکنون به تدریس در مراکز آموزشی نجف آباد اشتغال دارد.

نوید که طبعی وقاد و ذوقی سلیم دارد، در انواع شعر طبع آزمایی نموده و از این رهگذر به غزل راغبتر است. مشارالیه از بانیان و اساتید انجمن ادبی مولوی می باشد.

غزلی به گویش نجف آبادی از نوید:

نه نوکری خوددم، نه گونوکری پدرد
تویاددس کوتو ایون نسیم پارسال پایز
نه واس خاطر مادرد بودنوم چیزی توبدون
توم حریف بودی ناقلا کوبیم گفتی
اووخ م بور شدتوم واس خاطر کو بورنش
ز شوق خنده شدم هول و دس و پامو گم کردم
ای بود و بود تاسه چار روز دیگش یه روز پسین
دیدم توتند و تند گویم میری واس خوندون
دیدم جلو حوسونیه وایسادی نیگام میکونی
صاباش تودالوندون با هزار ترس آرز
شیکسه بود شالام پانوید و مٹ هر روز
به خوندون نیمد تا آقاده گوشاش ببرد

من که ره گم کرده ام ای دوست چونم واگذاری
پایم از رفتار و دست از کار مانده گوچه سازم
من جدا افتاده ای از کاروانم حال من بین
دیو شب در پیش چشم و خشم در اندر قفایم
بال بسته بلبلی رانم و قلبی شکسته
آرزویم بود ماهی داشتم اندر کنارم
خودستایی نیست غیر از خویشتن را خوار کردن
بسکه بی تابی نمود این دل ز هجر یار گفتم:
روزگاری بس دراز آمد که خاکستر نشینم

مانده ام تنها و سرگردان میان رهگذاری
باری از عصیان بدوش و در دل از اندوه باری
ای که رهرو را دلیل و غمگنان را غمگساری
رستمی یارب رسان یا شیردل اسفندیاری
در خزان افتاده ای در آرزوی گلعداری
لیکن اینک ره به خورشید آورم همچون غباری
گر تو خود را گل بخوانی خلق گویند که خاری
بردباری باید ای دل تا توانی بردباری
ای «نوید» آخر بیاید روزی از نور روزگاری

یدالله شفیع:

یدالله شفیع فرزند حاج محمدباقر به سال ۱۲۸۱ شمسی در نجف آباد دیده به جهان گشود. طبعی خوش داشت و در انواع شعر طبع آزمایی می نمود. به خدمت در اداره دارائی اشتغال داشت تا اینکه در سال ۱۳۵۰ شولای حیات از قامتش فروافتاد و لب از ترانه پردازی فرو بست.

از اشعار اوست:

جوانی با تکبر گفت با پیر	چرا کردی کمان این قامت تیر
نهادی در کمان تیر عصارا	سلاح کهنه آوردی به نخجیر
کمان يك سو بنه میدان تهی کن	ندانی زندگی جنگ است با شیر
بگفتا ای جوان آهسته زن گام	که از کوه شباب آئی سرازیر
کمان و تیر آرندت به ناچار	به زیر توسن گردون کنی گیر
کمانت دست استاد زمان است	زند گه گه چکش، لیکن کمی دیر
تکبر کم کن و نخوت مفرمای	اگر شایسته مردی، پند من گیر

چراغ خانه در مسجد حرام است

«شفیعی» پند خود اولاست بپذیر

بهرام صادقی:

بهرام صادقی فرزند حسینعلی به سال ۱۳۱۵ شمسی در نجف آباد پایه عرصه وجود نهاد. تحصیلات خود را تا پایان متوسطه در زادگاهش و اصفهان ادامه داد و در رشته پزشکی از دانشگاه تهران فارغ التحصیل گردید. او که از نویسندگان بیادماندنی ادب معاصر ایران می باشد، در دیماه ۱۳۳۵ با انتشار اولین داستان کوتاه خود «فردا در راه است.» در مجله سخن خود را نمایاند و به عنوان يك چهره برتر که می تواند با سبك خاص و منحصر خود جای پائی استوار در داستان نویسی ایران به جا بگذارد دیده همگان را به خود جلب کرد.

صادقی با ۲۵ داستان کوتاه و يك داستان بلند یکی از جدیترین و باورکردنی ترین داستان نویسانی بود که نسیم نوئی را در فضای ادب ما وزاند.

طنز در آثار صادقی از جایگاه ویژه ای برخوردار است. طنزی نیش آلود که متناسب با بیان

خاص اوست. دردها را می‌شناسد، نشان می‌دهد و چهره‌های زمانش را که صادقی بخوبی در ترسیم آن هنرور است، مجسم می‌سازد.

«... خصیصه اصلی نثر صادقی، معاصر بودنش است. نثر صادقی، در بعضی از داستانها، به مقتضای فضای داستان، به نثر روزنامه‌ای نزدیک می‌شود و در بعضی دیگر، به همان دلیل - همخوانی با فضای داستان - رنگ و بوی کهن می‌گیرد و تاحدودی رمانتیک می‌شود جمله‌های صادقی طولانی است. از گفتگو و تک‌گوییهای بلند بسیار استفاده می‌شود و او با استفاده از کلمات روزمره، شخصیت‌هایش را - که اغلب ذهنیتی پیچیده دارند و عموماً وابسته به قشر متوسط‌اند - می‌سازد. مهم‌تر اینکه صادقی نثر را تنها به عنوان وسیله‌ای برای بیان داستان بکار نمی‌برد. بلکه با آن کار مهمتری انجام می‌دهد که همانا ساختن فضای داستان است. در ضمن، نثر یکی از عناصری است که به داستان شکل می‌دهد و از این جنبه، صادقی تا زمان خود - به جز، هدایت در بعضی از داستانهایش - شاید تنها نویسنده‌ایست که با نثر به شیوه نویندگان مدرن برخورد می‌کند.^۱»

آثار صادقی در نشریاتی چون «سخن»، «کتاب هفته»، «صدف» - چندی عضو هیأت نویسندگان آن بود -، «جگن»، «جهان نو»، «جنگ اصفهان»، «جنگ فلك الافلاك» به چاپ می‌رسید. او تا سالهای ۴۱ بگونه‌ای مداوم و تا ۴۸ متفرق و گاه و بیگاه می‌نوشت که داستانهای چون «تأثیرات متقابل» و «سراسر حادثه» را که موفق‌ترین آثار داستانی معاصر است از خود بجا گذاشت و بسیاری را، به حوزه داستانی خود کشاند و به تأثیر پذیری انداخت.

برای اولین بار در فروردین سال ۱۳۴۹ مجموعه‌ای از آثار صادقی شامل ۲۵ داستان در دفتری بنام «سنگر و قمقمه‌های خالی» چاپ خورد که «نشان‌دهنده درخشانترین نویسنده دوره خویش بود.^۲» داستان بلند «ملکوت» نخستین بار در سال ۱۳۴۰ در کتاب هفته از انتشارات کیهان منتشر گردید. «در ملکوت هم اوج هست و هم نشانه‌های مرگ خلافت.^۳» يك نویسنده «اوج کار - صادقی - نه در ملکوت که در داستانهای کوتاه اوست.^۴»

۱ - کامران بزرگ‌نیا، «وسوسه مرگ، فکر مرگ» مفید، دوره جدید، شماره ۸، شماره پیاپی ۱۹، سال سوم،

(آذرماه ۱۳۶۶)، ص ۳۲

۲ - ۳ - ۴ - ناصر مؤذن (با کوشش)، ده شب، چاپ اول «از انتشارات کانون نویسندگان ایران»، امیر کبیر،

تهران، ۱۳۵۷، ص ۳۵۱ (از مقاله جوانمردی در نثر معاصر فارسی نوشته هوشنگ گلشیری)

گذشته از آثار چاپ شده مذکور، داستانهای چاپ نشده دیگری چون داستان بلند «خانه‌هایی از گل» از او باقی است.

صادقی در عرصه شعر نیز آثاری از خود بجا گذاشت که با نام «صهبا مقداری» به چاپ می‌رسید. لیکن او پیش از آنکه یک شاعر باشد یک داستان‌نویس خوب و فراموش‌نشدنی است.

اینگ اما تن روز است عرق کرده و باد

بیم دارد مگرش آید و بیمار کند

وان خیابان دراز

خفته در بستر سیمانی خود با تن خویش

جوی، در بالینش

خسته از آنهمه پاشویه که او را کرده است

* * *

چشم جنگل نگرانست

داند آن خیره، که می‌آید از دور بقهر

سر آن دارد تا نعره‌زنان

پیچدش در بر و بفشارد، تا پشتش زخم

بنوازد تن تبار زمین

صادقی در سال ۱۳۶۲ شمسی چشم از جهان فرو بست.

صادق صالحی:

صادق صالحی فرزند مصطفی به سال ۱۳۳۹ شمسی در روستای حاجی آباد پا به عرصه وجود نهاد. تحصلات حوزه‌ای خود را در نجف آباد و قم نزد محقق داماد، وجدانی فر، قاسمی کاشانی و مشکینی ادامه داد و تا حد رسائل و مکاسب پیش رفت. از صالحی «هنر مطالعه» به چاپ رسیده است، وی در داستان‌نویسی نیز دستی دارد.

عبدالله صالحی:

عبدالله صالحی فرزند اسحق در سال ۱۳۲۷ شمسی متولد گردید و از سال ۱۳۴۱ جهت فراگیری علوم دینی به مدرسه الحجة نجف آباد راه یافت. سپس در مشهد - مدرسه حاج ملاصادق و آیت الله گلپایگانی - و قم - مدرسه منتظریه و حقانی - و نجف - جامعة النجف المدینیه - به تحصیل پرداخت.

صالحی ابواب مختلف فقه و اصول را در نجف از آیات شاهرودی، حکیم امام خمینی و خوئی آموخت و خود به تدریس مقدمات، سیوطی، معالم، مکاسب و رسائل اشتغال ورزید. وی در سالهای ۴۶ و ۵۷ به علت مبارزات سیاسی به زندان افتاد. در آغاز انقلاب چندی مسئولیت کمیته های تویخانه و ناصر خسرو تهران و پل دختر و دره شهر را بعهده داشت. تا اینکه در سال ۱۳۵۹ به امامت جمعه دره شهر منصوب گردید.

از تألیفات اوست:

- ۱- شواهد آیات و امثال و اشعار سیوطی - چاپ نجف - ۲- جهاد، هجرت، شهادت،
- ۳- روش تدریس و خودآموز قرآن، ۴- تهذیب نفس، ۵- وسیله ارتباط با خداوند، ۶- کشکول نفیس - در دو جلد - ۷- مجمع اللثالی والدّرر - به زبان عربی در سه جلد - ۸- فهرست موضوعی آیات شریفه قرآن - در دو جلد -

غلامرضا صالحپور

غلامرضا صالحپور متخلص به «مهاجر» فرزند علی در ۱۷ دیماه ۱۳۳۵ در آبادان چشم به جهان گشود. تحصیلات خود را تا سال سوم تجربی ادامه داد و بعد از آن با اشتغال به بنائی روزگار گذرانید تا اینکه در ۱۸ دیماه سال ۱۳۶۷ چهره به گلخون کشید و در گورستان ابراهیمیه نجف آباد مدفون گردید.

مهاجر گذشته از شعر، که به هر دو روش نو و سنتی می سرود در نثر نیز دستی داشت.

گفتند:

از این دیار

هر ابر که بگذرد

می بارد

گفتم:

نه!

چونکه به ما می نگرد

می گرید

محمد باقر صالحی «رهبر»

محمد باقر صالحی معروف به شمس رهبر و متخلص به «رهبر» فرزند ابراهیم و صفرا در دهم فروردین ماه سال ۱۳۲۲ شمسی در نجف آباد بدنیا آمد و با شرکت در مجامع و محافل ادبی با فنون شعر آشنا و به سرودن پرداخت.

رهبر گذشته از سرایش شعر در داستان نویسی نیز کوششهایی نموده است که حاصل آن دو کتاب «پیمان زندگی» چاپ تیرماه ۱۳۴۸ و «شب زفاف» چاپ ۱۳۵۰ می باشد. وی اولین دفتر شعرش را تحت عنوان «کتاب رهبر» در سال ۱۳۴۰ به چاپ زد و بدنبال آن «شاخه گلی از ایران» را در سال ۱۳۴۱ و «افتخار سربازی» را در سال ۱۳۴۲ بطبع رسانید.

خوب یا بد عمر ما یکباره چون طوفان گذشت خوب شد طی شد که گویی در دبی درمان گذشت
چند روزی رابه یأس و چند روزی با امید چند روزی در عزا یا شادی و حرمان گذشت
ناصرها بگذشته بگذشت و غم فردا مخور گیرم آن آینده هم آمد ولی اینسان گذشت
رو قوی باش و ز سستی در گذرکان در جهان هر چه ظلمی رفته بر احوال مظلومان گذشت
این جهان زندان تاریک است دل بر آن مبند کی رضا بود آنکه عمرش چند در زندان گذشت
دور گردان نیست جز بحران درس و امتحان مردمی شو تا توانی از چنین بحران گذشت
روی آسایش نخواهد دید اهل درک و فهم خوش به حال آنکه ابله آمد و نادان گذشت
زندگی بر کام آنکس شد که در دوران عمر هم بخندانید و هم خندید و هم خندان گذشت
آنکه وی همدوش ما بود و به ما زد پشته پا صاحب زر گشت و آنکه از سر پیمان گذشت
گرچه آن طفل یتیم و در بدر بی سر پناه شام سردش در زمستان بی لباس و نان گذشت
بر فلان ارباب بیرحمی که باشد حامی اش غرق در شهوت کنار بره بریان گذشت
جاودان گردید در تاریخ عالم تا ابد هر که در راه حقیقت از سروسامان گذشت

خواهی از من باخبر باشی که چونم یا که ام کاروانی در بیابان بی‌ره و رهبان گذشت
«رهبر» یاری از آنکس خواه کز راه وفا یار محرومان شد و ز آمال خود آسان گذشت

نعمت الله صالحی:

نعمت الله صالحی نجف آبادی فرزند حسینعلی به سال ۱۳۰۲ شمسی متولد گردید. پس از
رشد، تحصیلات ابتدائی را در نجف آباد گذرانید و به جهت تحصیل علوم دینی عازم اصفهان شد
و در خدمت اساتیدی چون حاج آقا رحیم ارباب و حاج شیخ محمد حسن عالم نجف آبادی به
تحصیل رسائل و مکاسب و قسمتی از خارج اشتغال ورزید.

در سال ۱۳۶۵ هـ. ق همزمان با درگذشت حاج سید ابوالحسن اصفهانی به قم عزیمت
نمود و در جرگه تلامذ اساتید آن حوزه از درس خارج فقه و اصول آیت الله بروجردی استفاده
نمود و به محضر آیت الله خمینی و مرحوم سید محمد داماد حاضر گردید. همچنین به پای درس
علامه طباطبائی نشست و منظومه و قسمتی از اسفار را از استاد فرا گرفت.

صالحی از سال ۱۳۴۲ شمسی که مبارزات اسلامی به رهبری امام خمینی آغاز گشت، سالها
تحت فشارهای مبارزاتی بود. پس از فوت آیت الله حکیم جزء دوازده نفر از اساتید حوزه قم بود
که رجوع به آیت الله خمینی را وظیفه شرعی مردم دانسته و مرجعیت ایشان را توصیه و تایید
نمود. بعد از آن امضایش در پای بسیاری از اعلامیه‌ها و نامه‌ها نشانگر حضورش در صحنه
مبارزه می‌باشد. وی هم‌اکنون در قم به تدریس و تألیف اشتغال دارد. از تألیفات او می‌توان، آثار
زیر را نام برد.

- ۱- «جمال انسانیت» - تفسیر سوره یوسف - ۳- «نقدی بر نظر دکتر شریعتی در مورد
قیام امام حسین (ع)» ۳- «توطئه شاه بر ضد امام خمینی» ۴- «ولایت فقیه» ۵- «شهید جاوید»
- شهید جاوید نسبت به دیدگاههای سنتی امام شناسی شیعه، نگرشی متفاوت ارائه می‌دهد
برداشت سیاسی شهید جاوید نزدیکیهای ملموسی با باورهای سیاسی مبارزین شیعه داشته و
بازتاب روشنی از اندیشه‌های انقلابیون اسلامی را با خود همراه دارد. این کتاب با وجود تقریظ
و تقدیرهای بسیاری از دانشمندان شیعه، مخالفت‌های زیادی را از ناحیه اندیشمندان برانگیخت و
کتابهای بسیاری در نقد آن نگارش یافت.

میرزا محمد حسین صفا:

حکیم و شاعر اواخر قرن سیزدهم میرزا محمد حسین کرون‌ی معروف و متخلص به «صفا» ی اصفهانی - برادر حکیم کرون‌ی - به سال ۱۲۶۹ هجری قمری در یکی از روستاهای کرون پا به عرصه وجود نهاد. پس از کسب معلومات مقدماتی به حوزه درس علمای اصفهان وارد شد و از آنجا به تهران رحل اقامت افکند.

تهران در اواخر قرن سیزدهم مرکزیتی از علم و دانش و کانون علما و فضلا و دانشمندان گشته بود. صفا در تهران از محضر اساتید بزرگ آن سامان بهره گرفت و خصوصاً پای درس حکیم و فیلسوف بزرگ میرزا محمد رضا قمشه‌ای حاضر شد و فلسفه، عرفان و دقایق حکیمانه را نزد وی فرا گرفت. در حکمت، کلام، عرفان، فقه و فلسفه مقامی والا کسب و به استادی رسید - میرزا از شاگردان باذوق قمشه‌ای بود که در سخنوری و شاعری نیز دستی توانا داشت. از آقا ابراهیم زنجانی نقل می‌شود که «بیانات و تقریرات آقا محمد رضا بعضی از شاگردان از جمله میرزا صفا را به حالت جذبه وامی‌داشت.»

صفادر تهران به معیت میرزا محمد رضا مؤتمن السلطنه راهی مشهد شد و از حمایت و امکانات بیدریغ او استفاده نمود. مؤتمن در سال ۱۳۰۹ درگذشت و صفا همچنان در مشهد ماندگار شد و با کمک‌های میرزا علی محمد مؤتمن و اباخان پسرعموی او و همچنین مستمری که از دیوان می‌رسید گذران می‌کرد. بعدها میرزا علی محمد از وزارت خراسان معزول و مستمری نیز قطع گردید.

میرزا صفا همواره گوشه عزلت نشسته و از معاشرت با مردم دوری می‌جست و تا آخر عمر نیز تنها و مجرد و بدون زن و فرزند زیست. وی در اواخر سال ۱۳۱۴ هـ. ق به بستر بیماری افتاد و بدنبال آن بود که دگرگونی در حواس او پدید آمد و بقولی از «خرد بیگانه» شد، تا اینکه به سال ۱۳۲۲ هـ. ق شولای حیات از قامتش فروافتاد و در مدرسه ملا تاج مشهد مدفون گردید.

مشارالیه از اساتید و علمای در فلسفه، منطق، حکمت، کلام و تفسیر بود. گذشته از این شاعری ادیب بود که غزلیاتی شورانگیز و مبتکرانه می‌سرود. در اشعار او آنچه بیشتر دیده می‌شود، مسائل توحیدی و نصایحی است که با دقایق و ظرایف عرفانی و فلسفی درآمیخته است. از آثار صفا آنچه به دست است دیوان اشعار است که مقداری از آن بنام «برگی از دیوان صفای سپاهانی» در سال ۱۳۳۷ شمسی بکوشش مظاهر مصفا و کل دیوان در سال ۱۳۳۸ شمسی بنام «دیوان حکیم صفای اصفهانی» به همت احمد سهیلی خوانساری به چاپ رسیده است.

از غزلیات شورانگیز و معروف اوست:

دل بردی از من به یغما، ای ترک غارتگر من
دیدى چه آوردی ای دوست از دست دل بر سر من
عشق تو در دل نهان شد، دل زار و تن ناتوان شد
رفتی چو تیر و کمان شد از بار غم بیکر من
می سوزم از اشتیاق، در آتشم از فراغت
کانون من، سینه من، سودای من آذر من
من مست صهبای ساقی زان ساتکین رواقی
فکر تو در بزم ساقی، ذکر تو رامشگر من
چون مهره در ششدر عشق، یک چند بودم گرفتار
عشق تو چون مهره چندیست افتاده در ششدر من
دل در تف عشق افروخت، گردون لباس سیه دوخت
از آتش و آه من سوخت، در آسمان اختر من
گبر و مسلمان خجل شد، دل فتنه آب و گل شد
صدر خنه در ملک دل شد زاندىشه کافر من
شکرانه کز عشق مستم، میخواره و می پرستم
آموخت درس الستم، استاد دانشور من
سلطان سیر و سلوکم، مالک رقاب ملوکم
در سورم نیست سوکم، بین نغمه مزمر من
در عشق سلطان بختم، در باغ دولت درختم
خاکستر فقر تختم، خاک فنا افسر من
باخار آن یار تازی، چون گل کنم عشقبازی
ریحان عشق مجازی، نیشش من و نشتر من
دل را خریدار کیشم، سرگرم بازار خویشم
اشک سپید و رخ زرد، سیم منست و زر من
اول دلم را صفا داد، آئینه ام را جلا داد
آخر به باد فنا داد، عشق تو خاکستر من

تاچند در های و هوئی، ای کوس منصوری دل
ترسم که ریزند برخاک، خون تو در محضر من
بار غم عشق او را، گردون ندارد تحمل
کی می تواند کشیدن، این پیکر لاغر من
دل دم زسر «صفا» زد، کوس تو بر بام مازد
سلطان دولت لوازد از فقر در کشور من

صفار:

صفار از شعرای معاصر حجت بوده، از چگونگی احوالش اطلاعی در دست نیست از
اشعارش جز قطعه استقبالیه ای که در دیوان حجت مضبوط است چیز دیگری یافت نشد.

گر سخن تازه نیاید	میان	خواب کسل کرده مرا، زور نیست
ساغرم از باده تهی شد دلا		حیف از این فصل که انگور نیست
حنجر من صوت حزین آورد		هیچ دگر حاجت سنتور نیست
وقت جماع است که شب روز شد		پیرزنی هست اگر حور نیست
می نستانم قدح می زیار		این جلب است چینی فغفور نیست

سید جعفر طباطبائی «هاشمی»:

سید جعفر طباطبائی فرزند سید اسدالله به سال ۱۲۸۸ شمسی در روستای چشمه
احمد رضا تولد یافت. در خدمت اساتید حوزه اصفهان به تلمذ پرداخت و اکنون در نجف آباد به
اقامه جماعت و وعظ خطابه اشتغال دارد. با تخلص «هاشمی» به سرودن شعر می پردازد و از
اشعارش دفاتر «دیوان هاشمی» در سال ۱۳۳۹ و «دیوان انقلاب» در سال ۱۳۶۲ بطبع رسیده
است.

دوست دارم زندگی باوصلت ای دلدار من	هر زمان باشی به پیش دیده بیدار من
زندگی بی وصل تو برتر بود از مردگی	زننده از دیدار تو، جان و دل هشیار من
در هوای کوی تو عشاق دل داده زکف	هر زمان تعریف حسن توست در گرفتار من
جلوه رویت مرا مبهوت کرد و عقل برد	نیست در خاطر مرا جز یار خوش رفتار من

چاك چاك از مهر تو قلب من محزون شد نیست مدرک بهر عشقت جز همین اقرار من
 مرکب رهوار عقلم هرچه جولان می کند طی این منزل نگردد با همه پیکار من
 «هاشمی» پژمرده و افسره دل از مهر اوست
 کی شود واقف ز حال و این دل بیمار من

علی محمد طبیب:

علی محمد کرون‌ی معروف به علی محمد طبیب اصفهانی در اوایل قرن سیزدهم در یکی از روستاهای کرون متولد گردید. نگارنده در کسب احوال وی توفیقی نیافت. آنچه از تفحص احوال وی بدست آمد. ترجمه کتابیست بنام «مشکوة السنیة» که در سال ۱۲۰۸ هـ ق مطابق ۱۸۹۱ میلادی ترجمه نموده است. کتاب حاوی یک مقدمه، شش قسمت و یک خاتمه می باشد، که در موضوع جغرافیای عمومی و وضع شهرهای مهم پنج قاره و کشفیات روز و نژاد و زبان اقوام مختلف بحث می کند.

این ترجمه به ناصرالدین شاه قاجار هدیه گردیده و نسخه خطی آن در کتابخانه ملی موجود می باشد.

غلامعلی طوسی «صباغ»

غلامعلی طوسی متخلص به «صباغ» فرزند میرزا بن صادق در حدود سال ۱۱۷۱ شمسی در نجف آباد متولد گردید و به سال ۱۲۴۶ شمسی در نهاوند وفات یافت.

طوسی بنابر پیشه خویش تخلص صباغ را برگزید و بنابر نقل تذکره شعرای نجف آباد بدنبال دگرگونی که پس از مرگ فرزندش در وی پدید آمد با زمزمه «خوش آن دلی که در او بزم نور بر باشد / که جای صحبت شیرین دلبر ما شد.» به سرودن شعر پرداخت.

ابیات غزلی از اوست:

شعله شمع رخت بردلم افروخته شد من و مایم همه پروانه صفت سوخته شد
 زنده صد عیسی دوران کنی از هر نفسی کاین حقیقت بمن از چشم تو آموخته شد
 مرغ جان در قفس سینه من گشت کباب غم عالم همه سهم من دلسوخته شد

محمد علی عابدی:

محمد علی عابدی در روستای اسفید و اجان تولد یافت. در حوزه‌های علمیه تحصیل نمود و «معارف در اسلام» را به سال ۱۳۴۵ به طبع رسانید. سالی پیش وفات یافت و در زادگاهش مدفون گردید.

محمود عابدی:

محمود عابدی فرزند محمد علی در روستای اسفید و اجان کرون پا به عرصه وجود نهاد. تحصیلات خویش را در حوزه‌های علمیه ادامه داد و هم‌اکنون در قم به تدریس و مطالعات دینی اشتغال دارد. از تألیفات او «معارف اسلام یا فروع دین در جهان علم» به سال ۱۳۸۵ هـ. ق به چاپ رسیده است.

محمد حسن عالم:

حاج شیخ محمد حسن عالم نجف آبادی که از مدرسین و ائمه جماعت طرف وثوق و اعتماد کلیه اقشار مردم بود، در نجف آباد پا به عرصه وجود نهاد. پس از طی مقدمات علوم به محضر درس علمای بزرگ اصفهان چون آقا سید محمد باقر درچه‌ای و آخوند ملا محمد کاشانی معروف به آخوند کاشی و آخوند ملا محمد حسین کرمانی و جهانگیرخان قشقائی دره‌شوری و حاج میرزا بدیع درب امامی و بسیاری دیگر از جماعت مدرسین و علما حاضر شد و به مقامات عالیله علمی دست یافت.

مرحوم عالم پس از درك محضر پرفیض اساتید و استفاده از افادات علمی و فقهی مدرسین فوق، سالها در مدرسه جده اصفهان مشغول تدریس بود و بسیاری از طلاب و شیفتگان علم به درسش حاضر و از محضرش استفاده می‌بردند که از آن جمله‌اند: ابراهیم امینی، حاج آقا محمود شریعت، سید مهدی حجازی قمشه‌ای، مرتضی مقتدائی.

عالم دارای کتب و رسائلی می‌باشد از جمله تقریرات فقهی و اصولی اساتید خود و همچنین کتابی تحت عنوان «فضیلة السیاده» در خصوص اهمیت سادات و احادیث وارده در مورد این سلسله که به طبع رسیده است.

مشارالیه در شب سه‌شنبه هیجدهم ربیع‌الاول سال ۱۳۸۴ هجری قمری بدرود حیات گفت و در بقعه تکیه کازرونی در تخت پولاد اصفهان مدفون گردید.

ابراهیم امینی در خصوص استادش می گوید: «... مرحوم حاج شیخ محمدحسن عالم نجف آبادی مردی بود بسیار پاک و منزّه و اهل الله و زاهد و خوش اخلاق و مهربان. به آنچه می گفت علی التحقیق عمل می کرد. ایشان یکی از مجتهدین و علمای بزرگ بود ولی منبر می رفت و از راه منبر ارتزاق می کرد و سهم امام اصلاً صرف نمی کرد. چون به لحاظ اجتهاد عقیده داشت که تمام خمس باید به مصرف سادات برسد. در صورتیکه احتیاج داشته باشند و به همین جهت با اینکه سهم امام خدمتشان می آوردند اما خودش مصرف نمی کرد. چون برخلاف اجتهاد خودش بود. حتی مرحوم حاج سیدجلال گلپایگانی که در نجف بود به ایشان نوشته بود که شما مأذونید که سهم امام را از جانب من تملک کنید و در زندگی خودتان مصرف کنید. ولی ایشان باز هم از مصرف سهم امام خودداری می کردند... او با زندگی بسیار ساده و در حال قناعت و زهد می ساخت و به طلاب هم غالباً سفارش می کرد که اهل تجمل نباشید و ساده زندگی کنید و خودش نیز همینطور بود. در منزل محقر و ساده زندگی می کرد و تا آخر عمر هم در همان منزل زندگی کرد.»^۱

نصراله عرفانی:

نصرالله عرفانی متخلص به «عرفان» به سال ۱۳۱۳ شمسی در نجف آباد چشم به جهان گشود. تحصیلات خود را تا حد متوسطه در نجف آباد و تهران ادامه داد، و با شرکت در محافل شعری تهران از محضر اساتید سخن استفاده نموده با شعر و ادب آشنا گردید.

ای نگاه تو شفای همه بیماری دل	کن نگاهی که به جان آمدم از زاری دل
نور هجران تو بگداخت سراپای مرا	وقت آن شد که بیانی به پرستاری دل
شیوه دلبری این نیست که شد پیشه تو	ماه من از درمهرای به دلداری دل
همه از عشق بنالند زهی بی خبری	خوشر از عشق ندیدیم گرفتاری دل
گرچه هشیار شدیم از کرم عشق ولی	رنج بسیار ببردیم ز هشیاری دل

چه شود گر نظر مهر به «عرفان» فکنی

که به جان آمدم ای جان ز جگر خواری دل

غلامرضا عزیزاللهی:

غلامرضا عزیزاللهی فرزند احمد و فاطمه به سال ۱۳۲۹ شمسی در نجف آباد متولد گردید. در سال ۱۳۵۵ از مجتمع دانشگاهی هنر - دانشکده هنرهای دراماتیک - در رشته کارگردانی تئاتر فارغ التحصیل گردید. او هم اکنون به عنوان تهیه کننده تلویزیونی صدا و سیما، اصفهان و مدرس مراکز تربیت معلم اصفهان فعالیت می نماید.

عزیزاللهی گذشته از سرایش شعر و نگارش قصه، به فعالیتهای نمایشی و نگارش فیلمنامه و نمایشنامه که کار اصلی اوست پرداخته و نمایشهای صحنه‌ای «نهضت سربداران»، «جهاد اکبر»، «مسلخ» و نمایشهای تلویزیونی «چون ندیدند حقیقت»، «سه هنگامه»، «دست بالای دست» و فیلمهای داستانی «مردان خدا» - مروری بر زندگی فقیه علیقدر حضرت آیت الله العظمی منتظری -، «آب کم جو...»، و «خوشربا» را نوشته و کارگردانی نموده است.

محمد عزیزاللهی:

محمد عزیزاللهی فرزند احمد و فاطمه به سال ۱۳۱۲ شمسی در نجف آباد پا به عرصه وجود نهاد. تحصیلاتش را در رشته زبان و ادبیات انگلیسی پایان رساند و آموزگاری پیشه نمود. طبعی خوش و دلنشین دارد و با تخلص «صفا» ترانه پردازی می کند.

یاد آنروزها که صبح بهار	آب و رنگی به زندگانی داشت
یاد آنروزها که بانگ هزار	معنی عشق آسمانی داشت
یاد آنروزها که چون شبنم	با صفا پاک و بی ریا بودیم
یاد آنروزها که ماهمگی	با غم دوست آشنا بودیم
یاد آنروزها که نور امید	حال و احوال و رنگ دیگر داشت
یاد آنروزها که گفت و شنید	رنگی از نور عشق دربر داشت
یاد آنروزها که کودک صبح	صبحگاهان ز شوق می خندید
یاد آنروزها که مرد غریب	از غم بیکسی نمی رنجید
یاد آنروزها که گرمی مهر	در دل سرد ما اثر می کرد
یاد آنروزها که نور صفا	گاهی از پنجره گذر می کرد
یاد آنروزها که «خان پرکن»	اشتران را به رهگذر می برد

تا که چون ذبح کرد، زود خرنند	زین نمط ماجرا به سر می برد
گاه می گفت این شتر کرده است	احتکار خوراک محرومان
گاه می گفت کیسه پر کرده است	از زر وسیم و مال مظلومان
انتقادات جالبی می کرد	اندرین راه وعظها می کرد
کار خود را اگرچه با تفریح	بهر خشنودی خدا می کرد
بینوایان همیشه دور و برش	پدر کودکان مضطر بود
منزلش کاروانسرای خراب	تک اطاقی چو گور کافر بود
یاد آنروزها که «محب علی»	مدح مولا به رهگذر می گفت
شعر حافظ، نصایح سعدی	چون پدر پند با پسر می گفت
همه گفتار او نصیحت بود	مگر از خواب خسته برخیزیم
همه حرفش کلام خوبان بود	تا ز رفتار بد بپرهیزیم
یاد آنروزها که مادر شهر	«نازنین» بود و نازنین زن بود
قدم و دست خیر او دائم	ره گشای همیشه من بود
آنزمانها که مادرم می کرد	صبح صادق تنور را روشن
بوی نان در فضای خانه ما	عطر رحمت بدی به شامه من
در زمستان سرد کرسی گرم	برتن خسته قوت جان بود
آب بود از قنات «شیربچه»	نان آنروز واقعاً نان بود
یاد آنروزها که گفت و شنید	بوئی از عشق آشنا می داد
یاد آنروزها که بارش برف	در و دیوار را صفا می داد
چه شد آن گفتگوی بامعنی	چه شد آن صافی و صفای بشر
چه شد آن پاکی و قداست عشق	چه شد آن روح آشنای بشر

غلامرضا عطوفی^۱

غلامرضا عطوفی در ۱۲۹۷ شمسی در نجف آباد متولد گردید. طبعی دارد و گاه با تخلص نام خانوادگی در مناقب و مراثی ائمه به سرایش می پردازد.

باز از نوشیعیان شد قلب ماها آتشین چونکه آمد اربعین

شد محبان را ز نو وقت عزا، دلها غمین
در زمین کربلا غوغای روز محشر است
می‌رسند از شام ویران اهل بیت شاه‌دین
فاطمه با چشم‌تر با خاتم پیغمبران
در زمین کربلا آیند از خلد برین
سربرهنه از نجف با ناله و آه و فغان
در زمین کربلا آید امیرالمؤمنین
از بقیع آید حسن برگردنش شال عزا
بر سر قبر برادر با دل زار و حزین
روح پاک انبیا اندر زمین کربلا
بر حسین فاطمه فرزندان خیر المرسلین
آرزو دارد عطوفی اینچنین ایام را
در جوار شاه مظلومان در آن جنت زمین

چونکه آمد اربعین
گوئیا افزون تر است
چونکه آمد اربعین
دست غم بر سر زنان
چونکه آمد اربعین
با دو چشم خونفشان
چونکه آمد اربعین
با دو صد آه و نوا
چونکه آمد اربعین
جملگی اندر عزا
چونکه آمد اربعین
باشد اندر کربلا
چونکه آمد اربعین!

عباسعلی علویجه‌ای:

شیخ عباسعلی بن غلامرضا بن حسینعلی علویجه‌ای در شعبان سال ۱۲۸۳ هجری قمری در علویجه پا به عرصه وجود نهاد. در سنین ۱۰ سالگی به سال ۱۲۹۸ ه. ق. پس از رشد برای کسب معلومات و درک مقدمات علوم راهی اصفهان گردید و از علما و مدرسین آن سامان درس گرفت.

علویجه‌ای در سال ۱۳۰۸ ه. ق. به جهت ادامه آموخته‌هایش به نجف عزیمت نمود و به حوزه درس حاج میرزا حسین خلیلی و خصوصاً آیت‌الله اصفهانی وارد گردید و سالها در محضر پاسداران شریعت به کسب فنون و دقایق معنوی پرداخت و از میرزا حسن تهرانی اجازه یافت. در خصوص او گفته‌اند: «عالمی بوده با خلقی نیکو و زهد و تقوایی بی‌نهایت.» وی در هفتم شعبان ۱۳۵۵ در سن ۷۲ سالگی در نجف وفات یافت.

محسن عیدی:

محسن عیدی فرزند مصطفی به سال ۱۳۴۷ در نجف آباد دیده به جهان گشود. پس از موفقیت در تحصیلات متوسطه، در رشته ذوب فلزات ادامه تحصیل داد و با حضور در جلسات انجمن ادبی مولوی نجف آباد به سرایش شعر پرداخت. غزل زیر نمونه‌ای از پرداختهای ذوقی اوست:

دیوانه شدن از غم جانانه چه زیباست	افتادن در دام تو دردانه چه زیباست
تامی بود و شاهد زیبا رخ رعنا	جامی به کف و گوشه میخانه چه زیباست
گر بزم طرب باشد و هنگامه مستی	دردرگه آن مجلس شاهانه چه زیباست
این تن که دهد جان به یکی بوسه لعلت	بردامن و پهلوی تو مستانه چه زیباست
خواهم که بسوزی دل دیوانه مارا	سوزیدن بال و پر پروانه چه زیباست
دراوج پریشانی شبهای بلندم	سردادن آن خنده رندانه چه زیباست
جائیکه خدا باشد و الطاف عظیمش	«سائل» شدن درگه جانانه چه زیباست

حسینقلی غیور «سخائی»

حسینقلی غیور متخلص به «سخائی» فرزند غلامحسین به سال ۱۲۹۶ شمسی در نجف آباد تولد یافت. طبعی سرشار و ذوقی سلیم دارد و از انواع شعر، غزل را خوش و استادانه می‌سراید. پیشه‌اش وروشوسازی و ریخته‌گری بود و اینک که گاه نگارش این رساله است دوران بازنشستگی را می‌گذراند. در انجمنهای مختلف تهران و اصفهان شرکت نموده و از اساتید انجمن ادبی مولوی نجف آباد محسوب می‌گردد.

گزینه‌ای از اشعار غیور در سال ۱۳۶۹ شمسی تحت عنوان «دیوان سخائی» به زیور طبع آراسته گردید. غزلی از اوست:

نازنینا، ز جلوه‌ات مستم	افتم از پا، نگیری ار دستم
به ولای تو از همه عالم	رشته التفات بگسستم
تا به کوی تو گشته‌ام ساکن	از بلیات این جهان رستم
در همه عمر خود به همت عشق	پی وصلت ز پای ننشستم
تا شدم خاکسار درگاهت	با غمت عهد جاودان بستم
هستم را بسوخت غیرت عشق	از زمانیکه با تو پیوستم

چون «سخائی» درون خانه دل
جز تو هر نقش بود، بشکستم

علی غیور:

علی غیور به سال ۱۳۰۹ شمسی در نجف آباد تولد یافت. تحصیلات خویش را تا اخذ
دکترای طب ادامه داد. طبعی دارد و گاه با تخلص «غیور» به سرایش می پردازد.

به جرم عشق مکن ای صنم تو آزارم
که من به سلسه موی تو گرفتارم
متاع عشق ترا گر به زر خرید رقیب
مکن معامله چون من به جهانی خریدارم
در این زمانه که هر کسی به سیم وزر دل داد
منم که دل بکف آورده پیش دلدارم
ز دردهای زمان خم شد مراقامت
ولیک نرگس چشم تو کرد بیمارم
خدای بنده خود را به توبه می بخشد
مرا ببخش اگر پیش تو گناهکارم
مدام ذکر غیور این بود به گوش نگار
به جرم عشق مکن ای صنم تو آزارم^۱

محمد فنائی:

محمد فنائی فرزند باقر به سال ۱۲۷۷ خورشیدی در نجف آباد پا به عرصه وجود نهاد و در
تابستان سال ۱۳۳۹ وفات یافت. زراعت پیشه بود و گاه به مقتضای حال شعری می سرود.
غزل زیر از اوست:

در ازل نقش ترا، خامه تقدیر کشید
 قامتت بود قیامت که چنین دیر کشید
 بعد چشم تو مصور چو به ابرو پرداخت
 شد چنان مست که بر روی تو شمشیر کشید
 دل اسیر نگهت از عدم آمد به وجود
 چو شکاری که مصور به بر شیر کشید
 لاغری بین که در اندیشه نقشم، نقاش
 اینقدر ماند که تصویر مرا پیر کشید
 گر خرابم کنی از عشق چنان کن باری
 که نباید دگر منت زنجیر کشید
 چو «فنائی» ز ازل پرتو حسن تو بدید
 عاقبت جام بقا از می تکبیر کشید

حسینعلی قادری:

حسینعلی قادری فرزند مانده علی به سال ۱۲۹۷ شمسی در نجف آباد تولد یافت. پس از طی تحصیلات ابتدائی از زادگاهش به قم عزیمت نمود و در خدمت اساتیدی چون، حجت، صدر، بروجردی، خمینی و شیخ عبدالکریم حائری به تلمذ پرداخت.
 قادری در ۲۴ تیرماه سال ۱۳۶۹ به عارضه سکته در شهر قم بدرود حیات گفت.
 تألیفاتی دارد از قبیل: «روباه به سوی خدا می رود»، «مغزهای متزلزل»، «دو ماه توشه»، «انقلاب توحیدی، انقلاب اسلامی» و آثار دیگری چون «یوم الفیضیه» که به طبع نرسیده و ظاهراً مفقود گردیده است.

مهدی قاسمی «افق»

مهدی قاسمی فرزند ابوطالب و اقدس در ۲۵ آبانماه سال ۱۳۵۰ در نجف آباد چشم به جهان گشود. تحصیلات خود را تاکنون در حد دیپلم حسابداری ادامه داده و گاه با تخلص «افق» به سرودن شعر می پردازد.

جان و دلم رنجه شد از هجر دوست
 این دل غمدیده پریشان اوست
 از سوی آن دلبر مه پیکرم
 هرچه رسد بر دل افکار من
 هرچه رسد بر من
 بار غمش را به دل من گذاشت
 غمزه جادوش ز بس کینه جوست
 زان خم ابرو و پریشی موست
 هرچه رسد بر من مسکین نکوست

نغمه عشقش همه جا سردهد بلبل شیدای که بر طرف جوست
هر گلی دیدم به میان چمن جز گل رویش همه بی رنگ و بوست
گفت «افق» هر دم و هر لحظه‌ای
جان و دلم رنجه شد از هجر دوست

محمود قاهری:

حاج ملا محمود قاهری فرزند حاج ملاصادق بن حاج ملاباقر در سال ۱۲۶۲ شمسی در نجف آباد دیده به جهان گشود و در سال ۱۳۳۲ در هفتاد سالگی بدرود حیات گفت و در گورستان پنج جوبه زادگاهش مدفون گردید.

ملا محمود درس اساتید حوزه اصفهان، خصوصاً آیت الله درچه‌ای را درک کرد و بعدها به تدریس متون اسلامی اشتغال ورزید. وی در ادبیات عرب و فارسی دستی توانا داشت و به هر دو زبان شعر می‌سرود. که از اشعار او ابیات پراکنده‌ای در دست است که نشانگر قدرت او در ساخت ماده تاریخ می‌باشد.

ماده تاریخ زیر را در وفات یکی از روحانیون سروده است.

قدوة واعظان اهل یقین شد مسافر به اوج عرش برین
سید موسوی سَمی رضا حاجی و هادی و مروج دین
شد «بمغفور» سال رحلت او - ۱۳۲۸ - عید نوروز شد به خلد مکین

نصرالله قضائی

نصرالله قضائی مشهور به «امام» فرزند حاج میرزا جعفر در سال ۱۲۷۹ شمسی در نجف آباد تولد یافت. به اصفهان رفت و در مدارس علمیه میرزا حسن و چهارباغ و عربان از اساتیدی چون محمود مفید، سید آقا جان، حاج شیخ محمد رضا مسجدشاهی و شیخ محمد حسن عالم نجف آبادی استفاده‌ها برد و به جهت خارج فقه و اصول به درس سید محمد نجف آبادی و سید علی نجف آبادی حاضر شد.

امام پس از درگذشت استادش مجتهد نجف آبادی در سال ۱۳۶۲ هـ.ق و وصول به مراتب علمی حوزه تدریس تشکیل داد و مدت شش سال در اصفهان به تدریس فقه و اصول و سایر علوم

پرداخت. سپس به تقاضای مردم نجف آباد به زادگاهش بازگشت و در مدرسة الحجة به تدریس فقه و اصول و تفسیر مبادرت نمود. پس از وفات مرحوم ریاضی چندی عهده‌دار حوزه علمیه نجف آباد بود که بعدها به عللی از آن کناره گرفت و در هیجدهم تیرماه هزار و سیصد و شصت و چهار شمسی چهره در نقاب خاک کشید.

از تألیفات اوست، «رساله‌ای در متفرقات» و «حاشیه‌ای بر نجات‌العباد»

درویش کافی:

به نقل از مکارم‌الآثار^۱: «... درویش کافی نجف آبادی که سیدی منزوی در نجف آباد بوده» به قرار مسموع آقا شیخ محمد تقی نجفی - معروف به صاحب حاشیه، از علمای مشهور اصفهان متوفی ۱۲۴۸ هـ.ق - بدو ارادت داشته و نجم‌الملک در سفرنامه^۲ خویش بدین گونه از او یاد می‌کند که «در آنجا - نجف آباد - حاجی سید بنده‌علی نام درویش را ملاقات نموده، پسر درویش کافی، پدرش از بزرگان بود.

درویش از عرفای این سامان بوده، گویا طبع شعری داشته که از ابیات منسوب به او این بیت را می‌آوریم.

کافی تو کفر مطلق، خالی زخود، پر از حقی هذا جنون الغار فین، مولام امیرامؤمنین
نگارنده در کنکاش خویش به دستیافتی بیش از این نرسید.

میرزا علی محمد کرونی «حکیم»

آقامیرزا علی محمد کرونی معروف و متخلص به «حکیم» از عرفا، شعرا و فلاسفه‌ای بود که در سال ۱۲۶۱ هجری قمری در یکی از روستاهای کرون تولد یافت. پس از اینکه در خدمت اساتید اصفهان تحصیل نمود و از افاضات علمی آنان بهره گرفت. همراه برادرش میرزا صفا راهی تهران شد، تا در حوزه گرم و پررونق تهران وارد شود و از محضر حکما، عرفا و فقهای آن سامان بهره‌مند گردد. او بزودی توانست در علوم مختلفی چون حکمت، فلسفه، کلام، فقه، عرفان و تفسیر تبحر یابد و طرف توجه علاقمندان و اربابان ذوق قرار گیرد.

حکیم در تهران به محضر آقا محمد رضا قمشه‌ای راه یافت و از افاضات فلسفی و عرفانی آن بزرگ بهره گرفت، پس از دستیابی به مدارج عالی در فنون مختلف علمی بخصوص عرفان و فلسفه «به نجف مشرف شد و در آنجا به تدریس پرداخت. او را تکفیر کردند، به ایران برگشت و مطلقاً از برای ارباب عمامه درس نگفت و در مدرسه علوم سیاسی تدریس می‌کرد»^۱

صاحب تذکره چندی در مدرسه حاج ابوالحسن نزدیک امامزاده یحیی تهران بتدریس پرداخت. در اواخر عمر به بیماری دچار شد با این وجود به حجره می‌نشست و شاگردان گرد او حلقه می‌زدند و از فیوضات علمیش مستفیض می‌گشتند.

مشارالیه در شب پنجشنبه ۲۱ جمادی‌الاولی سال ۱۳۴۳ هـ ق مطابق با سال ۱۳۰۳ خورشیدی در مدرسه صدر واقع در جلوخان مسجد شاه تهران که اواخر عمر در آن سکونت داشت وفات یافت. میرزا علی محمد شعر می‌گفت و از آثار او آنچه در اطلاع است، دیوان اشعار است که هنوز به چاپ نرسیده است.

از غزلیات اوست:

از دور عکس روی تو دیدن، چه فایده	دیدن گل و به کام نچیدن، چه فایده
دیدن خورشید لاله‌رخان را به چشم خویش	تعریفشان ز غیر شنیدن، چه فایده
ای مرغ دل، میان قفس بال و پر مزن	افتاده‌ای به دام، طپیدن، چه فایده
از بهر تو، زهر طرفی، دام ودانه ایست	ای صید تیر خورده، دویدن، چه فایده
سهراب را ز داروی رستم چه منفعت	دارو به بعد مرگ رسیدن، چه فایده
آئینه زیر زنگ، جلائی نمی‌دهد	در چشم کور، سرمه کشیدن، چه فایده

گفتم «حکیم» را به غلامی قبول کن

گفتا، غلام پیر خریدن، چه فایده

ز آن مرده سفال که پهلوی به جان زند	جامی به زنده بخش که بر جاودان زند
می آتشین بریز که از جوش ساتکین	برق از مکان بر آید و بر لامکان زند

۱ - سرگذشتنامه سیدجلال‌الدین آشتیانی، کیهان فرهنگی، سال دوم، شماره ۶، شماره پیاپی ۱۸، (شهریور

بشنو زمن که در جگر خم لطیفه ایست کز خاک سر بر آرد و بر آسمان زند
هر کس به حد خویش نشانی دهد زدوست جزدل که لاف صحبت آن بی نشان زند
عشق ای عجب که درد دل دریای هست و نیست کشتی فکنده است و کران بر کران زند
ای مرغ سدره از کبد حوت طعمه کن حیف است از همای که بر استخوان زند
ساقی بیا که دست توانای روزگار
سیلی اگر زند به رخ ناتوان زند

سید مجتبی گلستانه میردامادی:

سید مجتبی گلستانه میردامادی متخلص به «یکدل» فرزند محمد علی در سال ۱۳۰۱ شمسی پا به عرصه وجود نهاد. یکدل با شرکت در محافل شعری تهران و نجف آباد به رشد ذوقی و شعری خود افزود و تحت راهنماییهای وحید دستگردی با دقایق ادب آشنا گردید و خود چندی عهده دار «انجمن ادبی یکدل»^۱ بود. تا اینکه در هشتم آذرماه سال یکهزار و سیصد و پنجاه و نه روی در نقاب خاک کشید.

از غزلیات اوست:

گوشه‌ای بکه و تنها بگذارید مرا بی خبر از همه دنیا بگذارید مرا
عاشقی خسته دلم، تارمقی جان دارم در غمش واله و شیدا بگذارید مرا
گر به عشقش شدم انگشت نما باکم نیست بهتر است، عاشق و رسوا بگذارید مرا
بسکه آزرده دل از خلق جهانم، زین پس بسته زلف چلیپا بگذارید مرا
وامقی دیده من لحظه‌ای در هجر نخفت با خبر از بر عذرا بگذارید مرا
عاقلان، پند من عاشق شیدا بس نیست چه حد امید به فردا بگذارید مرا
گر میسر نشود دیدن آن مهر جهان قانعم گر که به رؤیا بگذارید مرا

جان «یکدل» چو شود زنده به دیدار رخس

سر آن کوی مسیحا بگذارید مرا

انجمن ادبی یکدل به همت سید مجتبی گلستانه میردامادی، روزهای یکشنبه بطور ثابت در منزل وی تشکیل می شد و جمعی از شعرا چون، نعمت الله حکیمی «مینا»، محبوبی، حسینی، پزشکی «رضا»، و مهدی حکیمی در آن به شعرخوانی و نقد آثار یکدیگر می پرداختند.

گمان به وصلش، مگر توان کرد	و یا به هجرش، ظفر توان کرد
قیم به مویش، به حق رویش	دلم به کویش، مقرر توان کرد
نیاورم خو، به فرقت او	کزان سر کو، سفر توان کرد
به غیر او کو، که تا کنم رو	ز حیطة او، حذر توان کرد
کسم نه همدم، جز او که یکدم	که از دلم غم، به در توان کرد
کُند اگر رو، ز چشم جادو	قضا به يك سو، قدر توان کرد
غزال من رام، نکردش ایام	ز هجرش این شام، سحر توان کرد
چو سنگ خارا، دل نگارا	سرشك ما را، اثر توان کرد

ز حال «یکدل»، چرائی غافل

که حل مشکل، نظر توان کرد

سید هاشم گلستانی:

سید هاشم گلستانی فرزند سید مهدی و حاجیه خانم رستگاری به سال ۱۳۱۵ شمسی در نجف آباد چشم به جهان گشود. پس از اتمام دوره دانشسرای مقدماتی اصفهان، به تهران عزیمت نمود و در سال ۱۳۳۸ با احراز رتبه دوم، به دریافت دانشنامه لیسانس در رشته های فلسفه و حکمت اسلامی، علوم تربیتی و علوم قضائی موفق شد. وی در سال ۱۳۴۱ با احراز رتبه اول به دریافت دکترای فلسفه از دانشگاه الهیات و معارف اسلامی نایل آمد.

گلستانی، پس از ۶ سال تدریس در دبیرستانهای اصفهان و تهران، در دانشگاه اصفهان و سایر مراکز آموزش عالی استان به تدریس فلسفه، عرفان، کلام و روانشناسی اشتغال ورزید.

تألیفات متعددی دارد که آثار چاپ شده آن عبارتند از:

۱- «علل و درمان بیماریهای روحی از نظر فلاسفه، عرفا، ادیان، پزشکان و روانشناسان

معاصر» چاپ ۱۳۴۶

۲- «منطق قدیم و جدید» چاپ ۱۳۴۶

۳- «فلسفه اسلامی» - مجلد اول از آغاز تا پایان قرن پنجم هجری - چاپ ۱۳۵۰

۴- «فلسفه علوم» چاپ ۱۳۵۰

۵- «فلسفه اسلامی» - مجلد دوم از قرن پنجم هجری تا دوران معاصر - چاپ ۱۳۶۸

۶- «چگونه کودکان را تربیت کنیم؟» چاپ ۱۳۶۲

گذشته از آثار فوق که به صورت کتاب منتشر گردیده مقالات و سخنرانیهای بسیاری دارد که اکثراً درباره فلسفه و فرهنگ و دانش های ایرانی و اسلامی در محافل علمی و کنگره های تحقیقاتی ایراد و در نشریاتی چون «نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان»، «نشریه دانشگاه علوم تربیتی اصفهان»، «مجله یغما» به چاپ رسیده است. بعضی از این مقالات عبارتند از ۱- «مخالفان منطق ارسطونی در جهان اسلام» ۲- تأثیر و نفوذ فلسفه اسلامی در فلسفه غرب» ۳- «نظری به آراء تربیتی فیلسوفان اسلامی» ۴- «چگونگی معاد و رستاخیز از نظر فیلسوفان اسلامی» ۵- «جبر و اختیار از نظر علم و فلسفه و عرفان» ۶- «تحلیل عدالت از نظر فیلسوفان اسلامی» ۷- «آغاز و انجام نفس از نظر فارابی» ۸- «ویژگیهای فلسفه حکیم ابونصر فارابی»

احسان الله گلشنی «ساطعی»:

احسان الله گلشنی فرزند یدالله، متخلص به «ساطعی» در سال ۱۳۱۱ شمسی در نجف آباد پا به عرصه وجود نهاد. از آغاز نوجوانی با ادب آشنا گردید و لب به سرودن گشود. آموزگاری پیشه نمود و اکنون به دوران بازنشستگی با زراعت خویش را سرگرم می دارد.

روزگار خرمی باری گذشت	وه، چه بی حاصل گذشت، آری گذشت
تا زمستی کوس شیدائی زخم	صحبّت از شور و شر و زاری گذشت
دل به عشق دلبری در خون نشست	از سر مهر و وفاداری گذشت
با امیدی روز هجران سر رسید	با خیالی شام بیماری گذشت
راستی جز چشم من هرگز نبود	گر نسیم از چشم بیداری گذشت
آنکه روزی بر سر آزار من	از سرباری و غم خواری گذشت
دیدي آخر گوشه غزلت گرفت	از خیال مردم آزاری گذشت

«ساطعی» عشق و جوانیها چه شد

آه از این عمری که با خواری گذشت^۱

* * *

۱- مصلح الدین مهدوی، تذکره شعرای معاصر اصفهان، چاپ اول، کتابفروشی تأیید، اصفهان، ۱۳۳۴، ص ۴۰۴

محمود ماندگاران «غمین»

محمود ماندگاران معروف به «حاج آقا» و متخلص به «غمین» فرزند قنبر بن محمد کریم به سال ۱۲۷۰ شمسی در نجف آباد متولد گردید و در سال ۱۳۶۸ وفات یافت. از اعضای انجمن ادبی سعدی^۱ بود و دفتری از اشعارش تحت عنوان «جاویدنامه» به طبع رسیده است.

کنون به دشت حوادث چومرغ پرمحنم	بریخت بال و پر مرا و رانده از چمنم
نه قدرتی که دگر زندگی زسرگیرم	نه قوتی که روم سوی اولین وطنم
نه روبه سوی حقیقت، نه مایلم به مجاز	حقیقت اربکنم فاش، پرده برفکنم
بکار خویش فرومانده‌ام، نیم آزاد	اسیر نفسم و تابع به حرف اهرمنم
چو وحشیان سوی صحرا به خار و خس مشغول	چگونه لاف زنم من که آهوی ختنم
بکام دل نرسیدم ز آرزوی، که بود	به سره‌وای منیت زدعوی سخنم

اسدالله محبوبیان «محبوبی»:

اسدالله محبوبیان متخلص به «محبوبی» فرزند نصراله به سال ۱۲۷۶ شمسی در نجف آباد چشم به جهان گشود و سالی پیشتر دیده از جهان فرو بست. اندک طبعی داشت و گاه شعری می‌سرود. از سروده‌هایش دفتر شعری در دو جلد بنام «اسرار نهفته» - که اشعاری از میرزا حسین غراء و قیام سدهی را نیز دربردارد - در سال ۱۳۵۰ به چاپ رسید.

می بینمت که عزم جفا میکنی، مکن	عزم عتاب و فرقت ما میکنی، مکن
در مرغزار غیرت، چون شیر خشمگین	در خونم ای دودیده، چرامیکنی، مکن
بخت مرا چو کلک نگون میکنی، مکن	پشت مرا چو دال دوتا میکنی، مکن

رجبعلی محمدی:

رجبعلی محمدی قلعه سفیدی معروف به رجب محمدین در سال ۱۳۳۰ پا به عرصه وجود نهاد.

۱- این انجمن بتوسط نعمت‌الله حکیمی «مینا» در سال ۱۳۴۰ شمسی تأسیس گردید. جلسات انجمن عصرهای سه‌شنبه هر هفته به مدت ۷ الی ۸ سال ادامه داشت. از شرعای عضو انجمن، حاج آقا غمین، غراء، یکدل، محبوبی و سیدجعفر حسینی را می‌توان نام برد.

محمدین که کار هنری را با گروه‌های تئاتری نجف آباد شروع کرده بود، پس از اخذ دیپلم وارد دانشکده هنرهای زیبا شد و در این راستا به نگارش و ترجمه نمایشنامه و فیلمنامه و کارهای نمایشی پرداخت.

از محمدین دو نمایشنامه «جدالی دیگر» در سال ۱۳۶۰ و «برکرانه بیکران» در سال ۶۸ به چاپ رسیده است. همچنین دو فیلمنامه «گل، پرواز، پیوند» و «ستارگان سرنوشت» انتشار یافته است. از کارهای سینمایی او دو فیلم «یاد و دیدار» و «گل» یاد کردنی است.^۱

مختاری:

مختاری شاعر است از معاصرین حجت، که بنابر نقل دیوان قصاید با حجت به استقبال بیت:

من نمی گویم، سمندر باش یا پروانه باش چون بفکر سوختن افتاده‌ای مردانه باش
رفته‌اند. ایبات استقبال بدین گونه در دفتر مذکور ضبط گردیده است.

قد خود کن پیش امردلبر یکتا، دوتا	راست با حق، بی خبر از خویش و از بیگانه باش
باسگان هم کاسه گی کن باخران هم آخوری	با گدا افتادگی کن، باشهان شاهانه باش
یا چو صنعان و چو مجنون پامنه در راه عشق	یا چو بگذاری ز سر بگذشته و مردانه باش
هر متاعی را بهائی هست در بازار کل	تارک جان شو، پس آنگه طالب جانانه باش
گرلقای دوست می خواهی فنا کن اختیار	یا چو «مختاری» کنون آسوده در کاشانه باش

عزیزالله مخمور:

عزیزالله مخمور فرزند حسینعلی و از نوادگان بی بی جان مخموره، به سال ۱۳۰۰ شمسی

۱ - اولین و معروفترین گروه تئاتری نجف آباد، گروه رستگاری بود که از سال ۱۳۴۳ توسط محمد - محمدعلی - رستگاری بنیان گرفت.

رستگاری از سال ۱۳۳۵ بدنبال آشنائی با ناصر فرهنگد هنرمند معروف تئاتر اصفهان به تئاتر روی آورد و چهره‌های نمایشی بسیاری را پرورش داد.

گروه رستگاری از سال ۵۲ بدنبال گرایش به اجرای نمایشات مذهبی به «توحید» تغییر نام داد.

در نجف آباد تولد یافت. با تخلص «مخموره» به سرایش می پردازد. از اشعارش دفتری تحت عنوان «راز وصال» در سال ۱۳۴۵ منتشر گردید. پیشه اش خیاطی و در زمینه هنر، گذشته از شعر، دستی توانمند در موسیقی داشته، ویلن ۱ را خوش و استادانه می نوازد.

چشم جادو ز تو و دیده خونبار زمن	رخ زیبا ز تو و عشق شرربار زمن
رمزدل بردن از خلق جهانی از تو	جستجو کردن و دانستن اسرار زمن
پرتو نور جهان ناب ز رخساره تو	بردن فیض از آن جلوه رخسار زمن
شاهد بزم تو و ساغرو پیمانه ز تو	خانه کردن به درخانه خمار زمن
جلوه گر کردن انوار در آفاق ز تو	کسب فیض از همه آن پرتو و انوار زمن
درفشانی و شکرپاشی و لعل از لب تو	مشتری از پی آن لعل گهربار زمن
گفتن رمز به صد غمزه و صد ناز ز تو	درک اسرار و رموز از همه گفتار زمن
حلقه زلف خم اندر خم مشکین از تو	وند رآن طره طرار گرفتار زمن

بی بی جان مخموره:

بی بی جان متخلص به مخموره از شعرای باذوق اوایل قرن چهاردهم ه. ق می باشد که نسبتش به سادات خوانساری وابسته به امامزاده «میشا ولد» می رسد. مخموره در حدود یکصد و بیست سالگی در گذشت و در تخت پولاد اصفهان مدفون گردید. از اشعارش برمی آید که دارای روحی لطیف و ذوقی سرشار و طبعی روان بوده است.

بر من مبتلا نگر، تا به چه حد بود جنون	هر هوسی زدل بشد، عشق ز سر نشد برون
دفتر عمر طی شده، مرکب روح پی شده	جسم به سان نی شده، دل ز فراق غرق خون
آن مه مهربان من، برده زدل توان من	صیحه الامان من، رفته به چرخ واژگون
روز وصال شام شد، عشرت دل تمام شد	از کف مازمام شد، لشکر عشق شد فزون
ساقی ماه پیکرم، از ره لطف و از کرم	هی بکنند بساغر من، زهر بلای گونه گون

۱- از دیگر نوازندگان و اساتید موسیقی این شهر می توان از مذکورین زیر نام برد. قدرت الله آوارگان و حاج مصطفی - کمانچه - دائی شکر - ضرب - عمو علی خان - تار - و منوچهر غیوری - نی - و حسن یزدانیان - آواز -

از سرمن هوی بشد، هم خرد و ذکا بشد جمله خاك وخس بشد، هم ز درون و هم برون
 مهره مار باختم، خنگ خیال تاختم گوش ضمیر نشنود، ذکر فسانه و فسون
 دلبر گلعداز من، برده زدل قرار من سوخت دل فکار من، ز آتش عشق اندرون
 عشق امان من ببرد، تاب و توان من ببرد قوت جان من ببرد، روز نخست تاکنون
 ز حسن خلق و خوی او، شیفته نی به روی او
 «مخموره» شد به کوی او، آنالیه راجعون

علیرضا مرتضوی:

علیرضا مرتضوی کرونی از نوادگان آقا سید محمد کاظم مرتضوی می باشد. تألیفات و تصنیفات متعددی بخصوص در آموزش کودکان و نوجوانان دارد که اشاره می رود.

۱- آموزش الفباء - ۲- آموزش الفباء و کلمات - ۳- آموزش الفباء عربی و فارسی
 ۴- آموزش الفباء انگلیسی، فارسی - ۵- آوای شکوفه ها - ۶- آوای جوانه ها - ۷- آوای گلها
 - ۸- گلهای رنگارنگ - ۹- ترانه های کودکان - ۱۰- بچه های حیوانات - ۱۱- جانوران
 چگونه می خوابند - ۱۲- مهاجرت جانوران - ۱۳- اندر لطایف روزگار - دوجلد -
 ۱۴- داستانهای استاد - ۴جلد - ۱۵- داستانهایی از زندگی دانشمندان نامی - ۲ جلد -
 ۱۶- داستانهایی از زندگی چهارده معصوم - ۱۷- برگزیده حکایات گلستان - ۱۸- بهترین
 داستانهای کوتاه دنیا - ۳جلد به همراه مهران بادبار -

محمد کاظم مرتضوی:

سید محمد کاظم مرتضوی کرونی فرزند سید حسین بن سید عبدالله اسفیدواجانی در حدود سال ۱۲۸۸ هـ. ق در روستای اسفیدواجان کرون تولد یافت. از سنین چهارده سالگی به تحصیل اشتغال ورزید و در اصفهان به پای درس مقدمات و ادبیات مدرس مغنی و مطول سید محمود دهکردی و سطوح میر محمد تقی مدرس و شیخ عبدالکریم جزوی و خارج فقه و اصول مدرس مذکور و سید محمد باقر درچه ای و فلسفه و حکمت جهانگیرخان قشقانی و آخوند کاشی حاضر شد.

مرتضوی، پس از درك محضر اساتید و دستیابی به مدارج عالی علمی در مدرسه جده

كوچك و چهارباغ و مساجد دارالشفاء و سرخی اصفهان و بعدها در مسجد حاج سیدعزیز الله تهران به تدریس فقه، تفسیر، حدیث و ادبیات پرداخت.

سیدمرتضوی چندی نیز در دوران حکومت رضاشاه محبوس بود که علت آنرا مخالفت با اعمال حکومت ذکر کرده اند. وی در ذیقعدہ سال ۱۳۶۶ هـ. ق مطابق با مهر ماه ۱۳۲۶ در سنین ۷۵ سالگی در تهران درگذشت و در قم مدفون گردید.

سیدجلال الدین همایی «سنا» از شاگردان وی، در رثاء و ماده تاریخ وفات او گوید:

حاجی سیدمحمد کاظم	آیت الله واعظ مشهور
آنکه چون وی مفسر قرآن	دیر پرورده امتداد دهور
گاه در وعظ و گاه در تدریس	عمر بگذاشت از سنین و شهور
داشت هفتادسال همت و عزم	جمله در راه علم و دین مقصور
چون به جنت سرای پای نهاد	دست افشان از این سرای غرور
ارجعی چون شنید زد لبیک	بر در حی کردگار غفور

خواستم سال فوت او ز «سنا»
گفت شمس طلب کن از مغفور

سید محمد مدرس:

سیدمحمد مدرس نجف آبادی فرزند سیدمحمدحسین به سال ۱۲۹۲ هجری قمری در شهر نجف آباد تولد یافت و تا اوایل رشد در نجف آباد و اصفهان به آموختن علوم مقدماتی مشغول بود. در هیجده سالگی به نجف هجرت کرد و به پای درس اساتید آن دیار حاضر شد و نزد جمعی از فقهاء و مجتهدین تلمذ نمود که از آنانند.

- ۱- حاج آقا رضا همدانی فرزند محمدهادی از شاگردان میرزا محمد حسن شیرازی
- ۲- سید اسماعیل صدر اصفهانی صاحب «مفتاح الهدایه» متوفی ۱۳۳۸ هـ. ق از تلامذه میرزا محمدحسین شیرازی و شیخ راضی نجفی.
- ۳- شریعت اصفهانی از تلامیذ محقق رشتی و شیخ محمدحسن کاظمی متوفی ۱۳۳۹ هـ. ق.

۴- آخوند ملامحمد کاظم هروی خراسانی

۵- سیدمحمد فشارکی

۶- ملامحمد کاظم یزدی متوفی ۱۳۳۷ هـ.ق

مرحوم سید محمد به سال ۱۳۲۷ هـ.ق پس از کسب فیض از محضر اساتید فوق و وصول به مقامات عالیہ علمی و اجتهاد و کسب اجازه از مراجع استاد به اصفهان عودت نمود و «تا آخر عمر در مدرسه صدر و سلطانی معروف به چهارباغ و جده بزرگ و مدرسه حاج عبدالله» به درس و بحث و تدریس و اقامه جماعت و مرجعیت فتوی و مرافعات و استفتاآت مشغول بود.^۱ صاحب گنجینه دانشمندان می نویسد: «در فن اصول و تدریس کفایه مرحوم خراسانی مهارت و تبحر کم نظیری داشت و بسیاری از دانشمندان و فقهاء معاصر که در اصفهان و مناطق مجاور آن به مقام علمی شهرت دارند از محضرشان کسب علم و کمال کرده اند.»^۲ حوزه درس خارج استاد مجمع فضلاء و دانشمندان بود و جمعی کثیر در خدمت ایشان به تلمذ مشغول بودند که از آن جمع می توان به نام آوردگان زیر اشاره داشت:

۱- شیخ علی بن حاج زین العابدین خوزانی که در سال ۱۳۱۹ تولد یافت و کفایه را نزد استاد فرا گرفت.

۲- محمود شریعت فرزند شیخ جلال الدین که بسال ۱۳۳۲ هـ.ق تولد یافت.

۳- مصطفی ارسطوئی نجف آبادی از شاگردان محمدرضا نجفی و سیدعلی نجف آبادی که در ماه رمضان ۱۴۰۱ در سن ۷۵ سالگی درگذشت.

۴- مرتضی اردکانی از شاگردان میرمحمد صادق مدرس و شیخ محمد حکیم که «تقریرات فقه و اصول» مدرس را نگاشته است.

۵- احمد فیاض فرزند ملامصطفی که رسالۀ «شروط ضمن العقد» از تقریرات استادش را مدون ساخته است. نامبرده در سال ۱۴۰۷ وفات یافت.

۶- شهاب الدین مرعشی نجفی، از اعظام فقهاء و مراجع که در سال ۱۳۶۹ شمسی بدرود حیات گفت.

۷- حیدرعلی خان برومند گزی صاحب کتاب «طریق الرشاد»

۸- سیدمهدی حجازی فروشانی متوفی ۱۳۹۸ صاحب تالیفاتی چون «یکدوره فقه کامل و رسائل متعدد در موضوعات فقهی و اصولی»

۱- تذکرۃ القبرور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۴۸۱

۲- گنجینه دانشمندان، جلد ۷، ص ۳۱۱

- ۹- محمد حسن سه‌چهاری ۱۰- محمد حسن همدانی ۱۱- حاج امیر آقا فلاورجانی
- ۱۲- محمد تقی فشارکی ۱۳- محمد تقی نجفی ۱۴- محمد حسین مهدوی اردکانی
- ۱۵- شمس‌الدین خادمی ۱۶- سید علی فانی ۱۷- مجتبی میر محمد صادقی ۱۸- سید مرتضی ابطحی ۱۹- سید مصطفی زانیانی ۲۰- آقا مصطفی میرعمادی ۲۱- هبة‌الله هرندي
- ۲۲- امجدالدین نجفی ۲۳- مرتضی نجفی ۲۴- آقا محمد آل‌رسول ۲۵- آقا مرتضی ملاباشی
- ۲۶- آقا مهدی میرعمادی ۲۷- حیدر علی صلواتی ۲۸- سید مهدی حجازی ۲۹- فضل‌الله حجازی ۳۰- علی فقیه فریدنی ۳۱- ابوالحسن موسوی شمس‌آبادی ۳۲- اشرفی اصفهانی
- ۳۳- روح‌الله خاتمی ۳۴- محمد حسین مشکینی ۳۵- آقا حسین خادمی ۳۶- عبدالرسول قائمی ۳۷- علی اکبر صالحی کرمانی ۳۸- میرزا علی مهربانی کرمانی ۳۹- سید محمد باقر نحوی ۴۰- حاج آقا مرتضی دهکردی ۴۱- حاج آقا مصطفی دهکری ۴۲- سید کاظم گلپایگانی
- ۴۳- فانی

آقا سید محمد در شب شنبه ۲۵ ذی‌قعدة سال ۱۳۵۸ بدرود حیات گفت و در تخت پولاد، در بقعه سیدالعراقین مدفون گردید. از تألیفات او حاشیه‌ای بر کفایه آخوند خراسانی می‌باشد که در دو جلد نگاشته شده و یکی از بهترین حواشی کفایه محسوب می‌گردد.

مرتضی مسعودی:

مرتضی مسعودی فرزند حیدر علی و ماه سلطان در ششم آبان‌ماه سال ۱۳۱۹ شمسی در نجف آباد متولد گردید. در اوان جوانی بر اثر حادثه‌ای که منجر به قطع نخاع وی گردید، مجبور به گوشه‌نشینی شد. به نقاشی فرش اشتغال دارد و با تخلص «مسعود» شعر می‌سراید.

از اوست:

تا گرفتار تو شد، این دل غم‌پرور من	طاقت از دست شد و هوش برفت از سر من
از فراق من محزون چه توانم کردن	تاب دوریت ندارم، تو بیدار بر من
دلبران را همه مهر است و وفایشه، ولی	نیست آگه ز محبت به خدا دلبر من

شاد آمدی، شاد آمدی، ای جان‌فزا باز آمدی	در کلبه‌ام ای دلربا، با عشوه و ناز آمدی
بنشین برم ای مهربان، تاجسم گیر از تو جان	گویم به تو سر نهان، چون محرم راز آمدی
ای دلبر شیرین زبان، آنی چواندر این مکان	لب را تو بگشا بر بیان، چون نکته پرداز آمدی

سید کاظم مطلبی:

سید کاظم مطلبی معروف به آقاسید کاظم کوچک - در برابر حاج سید محمد کاظم مرتضوی که به بزرگ معروف بود - فرزند اسماعیل به سال ۱۲۶۵ شمسی در روستای اسفیدواجان تولد یافت. از اوان تکلیف به اصفهان عزیمت نمود و در نزد مرحوم فشارکی، آخوندگزی، میرزا محمدصادق و آقاسیدعلی مجتهد نجف آبادی به تلمذ پرداخت.

مطلبی پس از کمال به زادگاهش عودت نمود و در آنجا به تبلیغ و ترویج و اقامه جماعت و حل و فصل امور مردم مشغول شد.

مشارالیه مدت ۳ سال بدستور آیت الله بروجردی در مسجد رضوان الله تهران به اقامه جماعت مشغول بود. در اواخر عمر اقامت در اسفیدواجان را ترجیح داد تا اینکه در ۸۲ سالگی در ۲۷ خرداد ۱۳۴۷ بدرود حیات گفت.

حسین مظاهری:

حسین مظاهری فرزند حسن در اوایل تیرماه سال ۱۳۱۲ شمسی در تیران تولد یافت. در سال ۱۳۲۶ با ورود به حوزه علمیه اصفهان به پای درس اساتید آن سامان حاضر گردید و قسمتی از سطح را از آنان آموخت.

مظاهری در سال ۱۳۳۱ به جهت ادامه تحصیلات به قم عزیمت نمود و در سلسله تلامیذ آیات حائری شیرازی، خمینی، بروجردی، محقق داماد و علامه طباطبائی درآمد. مشارالیه تألیفات عدیده‌ای در تفسیر، اخلاق، اقتصاد و همچنین مقالاتی در مباحث مختلف نگاشته است.

از آثار اوست:

- ۱- مقایسه‌ای بین سیستمهای اقتصادی، ۲- جهاد بانفس، ۳- شرح و تفسیر دعای سحر، ۴- شرح و تفسیر دعای کمیل، ۵- شرح و تفسیری بر مناجات شعبانیه، ۶- معاد در قرآن، ۷- خانواده در اسلام، ۷- عوامل کنترل غرائز در زندگی انسان، ۸- اخلاق فرماندهی

علی مظاهری «مظاهر»

علی مظاهری فرزند عباسقلی متخلص به «مظاهر» به سال ۱۳۰۳ هجری شمسی در شهر

تیران پا به عرصه وجود نهاد. پس از اندك تحصیلاتی در زادگاهش، به اصفهان عزیمت نمود و در آنجا پیشه قلمکاری پیش گرفت و در ضمن به تحصیلات خود ادامه داد تا به خدمت آموزش و پرورش درآمد.

مظاهر از ۲۰ سالگی بر شاخسار ادب فارسی ظاهر گشت و با نعمات زیبای خویش نغمه در نغمه، نغمه سرایان افکند. ذوق روشن و طبع موزون همراه با قریحه ادبی، او را به محافل ادبی راهنمایی و به سرودن شعر ترغیب نمود. چندی در انجمن ادبی شیدا شرکت کرد و سپس در خدمت صغیر اصفهانی به تکمیل صنایع و ظرایف شعری پرداخت و از پرورش یافتگان مکتب ادبی استاد گردید. او با شرکت در انجمن ادبی کمال که تحت سرپرستی صغیر بود از محضر اساتید شعر اصفهان بهره‌مند شد.

مظاهر مجموعه‌ای از اشعارش را تحت عنوان «این لحظه‌ها» به چاپ رسانده است.

رخسار شعرانگیز او، جانم سرورانگیز کرد

شیرینی لب‌های او، شرم شکر آمیز کرد

گر جان غزل‌انگیز شد، یاطبع شکر بیز شد

زان حسن سحرانگیز بود، آن لعل شکر بیز کرد

دل تا غزل سازی کند، بالفظ‌ها بازی می‌کند

الفاظ زلف و موی او، در شعر دستاویز کرد

گر شعر من پر مطلبست، مضمون آن می‌گون لبست

پیمانۀ الفاظ را، لب‌های اولبریز کرد

در سبزدشت این غزل، خوش می‌خرامد آن غزال

آن آهوی مشک آفرین، این شعر مشک آمیز کرد

چشمان افسون ساز او، افسونگران ناز او

افسانۀ شعر مرا، افسون سحرانگیز کرد

لبخند مهرانگیز او، روشن‌گر امید شد

آن غنچه گل آفرین، اندیشه‌ام گل بیز کرد

مرتضی مظاهری:

مرتضی مظاهری فرزند محمدحسن کرونی در شب دوشنبه دوم ماه جمادی الاولی سال ۱۳۱۶ هـ.ق در تیران تولد یافت. مقدمات و سطوح را در اصفهان نزد اساتیدی چون محمدحسین فشارکی و سیدابوالقاسم دهکردی و ملاعبدالکریم جزّی و میرمحمدصادق خاتون آبادی فرا گرفت. پس از عزیمت به نجف در سال ۱۳۴۰ هـ. از آیاتی چون سیدابوالحسن اصفهانی و نائینی، آقاضیاءالدین عراقی و سیدابوتراب خوانساری و جواد بلاغی کسب فیض و علم نمود.

مظاهری گذشته از اساتید فوق نزد بسیاری دیگر به تلمذ پرداخت که از آن جمله اند: آقابزرگ تهرانی، سیدمحمد ابراهیم اصطهباناتی معروف به میرزا آقا، حاج آقا جمال الدین نجفی، سیدحسن صدر کاظمینی، شیخ حسین ثانی، محمدرضا مسجدشاهی، شعبان گیلانی، عبدالکریم حائری، علی شاهرودی، سیدعلی کازرونی، محمد کاظم شیرازی، میرزا محمود شیرازی، سیدمهدی صدر کاظمینی.

مشارالیه پس از کسب معلومات و اخذ اجازه های روایتی و اجتهاد به اصفهان عودت نمود و در مسجد شیخ لطف الله این شهر به اقامه جماعت و وظایف مذهبی خویش مشغول گردید. وی دارای تألیفات و آثار بسیاری است از قبیل:

- ۱- «کتاب المعارف الرجالیه» - در علم رجال - ۲- «الفوائد الغریبه»، ۳- «مقتبس الیاقوت فی فضل السکوت» ۴- «الحجة علی ذوی النهی فی حرمة حلق اللّحی»، ۵- «آداب الدعا و منتخب الادعیه» ۶- قلع الغیبة ۷- احسن اللغة ۸- نصیحت نامه ۹- تقویم شرعی ۱۰- هدیه النملہ ۱۱- مخزن المعانی - ترجمه احوال حجة الاسلام مظاهری - ۱۲- نهاية المأمول - دوجلد در شرح کفایة الاصول - ۱۳- رسائل استدلالیه - در مسائل فقهی مشتمل بر چندین رساله بعبارت، رساله در عدالت، رساله در وضو، رساله در احکام صلح، رساله در مکاسب محرمة، در خلل صلوة، در خیار بیع، در احکام بیع، در قضا و شهادات، در حکم لباس مشکوک، در احکام غضب، رساله در حکم کسیکه بمیرد و بر او دین باشد، رساله در منجزات مریض، در احکام ستر و ساتر، در احکام شکوک در نماز، رساله در حکم بیع صاعن من صبره، رساله در علم درایه و رجال -

محمد علی مظاهری:

محمد علی مظاهری تیرانی در سال ۱۲۷۸ هجری قمری در تیران تولد یافت. پس از طی دوران رشد، مقدمات علوم را در مولد خویش، نزد والدش آخوند ملا محمد هادی آموخته و به جهت تکمیل فرا گرفته‌ها به اصفهان عزیمت نمود. در مدرسه میرزا حسین سطوح عالی را از محضر اساتید فن استفاده کرد. پس از آن در مدرسه العاسیه چهارسوق مقصود اصفهان سکنی گزید و در سلسله تلامذه مدرسین بزرگی چون آخوند ملا محمد باقر فشارکی - صاحب «عنوان الکلام» و «ذخیره العباد» متوفی ۲۶ رجب ۱۳۱۴ - و میرزا محمد هاشم چهارسوقی - صاحب «مبانی الاصول» برادر صاحب «روضات الجنات»، متوفی سال ۱۳۱۸ هـ. ق درآمده به تحصیل معلومات و کسب فضایل و کمالات پرداخته به مرتبه اجتهاد نایل آمد و از بسیاری از علماء زمانش چون آقامیرزا محمد علی تویسرکانی و آخوند فشارکی و میرزای چهارسوقی به اخذ اجتهاد موفق گردید.

مرحوم مظاهری پس از دستیابی به مقامات علم و ایقان و نیل به مقامات معنوی به تیران مراجعت نمود و در آنجا به تدریس فقه و اصول و جواب استفتائات و قضاوت و حکومت شرعیه و حل و فصل مرافعات عموم و اجرای حدود که تا آخر عمرش ادامه داشت، اشتغال جسته، مرجع تقلید عده‌ای از شیعیان عصر خود گردید.

شیخ محمد علی، عالمی با شهامت و شجاعت، سخی و مهمان نواز بود و معیشتش از مختصر زراعتی بود که در اختیار داشت. وی در فقه و کلام دارای تألیفات و تصنیفاتی می‌باشد. مشارالیه در هفتاد و دو سالگی بعارضه ذات‌الریه در شب ۲۵ شوال ۱۳۵۰ هـ. ق عبا‌ی حیاتش از شانه فروافتاد و در مقبره‌ای جنب مسجد و حسینیه خود در تیران مدفون شد.

اسدالله منتظری

اسدالله منتظری فرزند غلامحسین و حلیمه حجتی در سال ۱۳۰۵ خورشیدی در نجف آباد پا به عرصه وجود نهاد. گاه بر حسب اقتضای حال شعری می‌سراید. ابیاتی از قصیده‌ای در مدح شمس حقیقت علی ابن ابیطالب:

نمایم نعت شاهنشاه بطحا
مه برج عرب خورشید طاهما

بنام خالق بی‌چون یکتا
شه‌مسند نشین قاب قوسین

پس از حمد خدا و نعت احمد	بخوانم از ته دل مدح مولا
نمایم مدحت آن سرور را	که با مادر بُدی در بطن گویا
ههان مولا که مدحش نی توان گفت	به ذره کی توان جاداد دریا
برفت در خانه حق مادر او	به هنگامی که می آمد به دنیا
زمین خندید و عرش کبریائی	شدا ز نور وجود او هویدا
ملایک، یک به یک زمین سویدان سو	شده بر میزبانیش مهیا
زمان شادان، مکان آسوده دل بود	زعز و جاه این مولود یکتا
ز مولودش فلک انگشت بر لب	دل گیتی همه شاد و مصفا

حسینعلی منتظری:

حسینعلی منتظری فرزند حاج علی به سال ۱۳۰۱ شمسی در نجف آباد دیده، به جهان گشود. از سنین ۷-۶ سالگی مقدمات علوم را نزد پدر و همچنین در مدرسه ملاحسینعلی مسجدی معروف به مدیر فرا گرفت. پس از چندی به تشویق استادش حاج شیخ احمد حجی به همراه دو تن از علما نجف آباد - حاج شیخ ابراهیم ریاضی و حاج شیخ غلامحسین منصور - به قم هجرت نمود. چندی بعد به نجف آباد عودت کرد و در مدرسه جده بزرگ اصفهان، نزدیک به چهار سال فیض یاب بحر فضیلت اساتید و مدرسین آن سامان گردید. در سال ۱۳۲۰ به قم عزیمت نمود و در مدرسه مرحوم حاج ملاصادق و فیضیه رحل اقامت افکند و به پای درس و مباحثه علمای آن حوزه حاضر و به کسب فضایل مشغول شد.

از معروفترین اساتیدی که آیه الله منتظری حلقه نشین سلسله درسشان بود، می توان از علمای زیر نام برد.

۱- حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی که فقیه عالیقدر از سال ۱۳۶۳ ه.ق به درس وی حاضر گردیده فقه و اصول را از ایشان فرا گرفت.

۲- حاج آقا رضا بهاء الدینی از اساتید حوزه قم که صاحب ترجمه رسائل را نزدشان آموخت.

۳- حاج آقا روح الله موسوی - امام خمینی - صاحب تذکره در اولین درس خارج استاد شرکت نمود و فلسفه، حکمت، منظومه، اسفار و اخلاق را نزد ایشان آموخت.

۴- حاج میرزا علی آقا واعظ شیرازی، که در مدرسه صدر اصفهان، ادبیات و نهج البلاغه و تفسیر می گفت. آیت الله منتظری، نهج البلاغه را از وی فرا گرفت.

۵- سید محمد داماد معروف به محقق یزدی، صاحب عنوان کفایة الاصول و درس خارج را نزد داماد تلمذ نمود.

۶- سید محمد حجت تبریزی که آیت الله العظمی منتظری دوره درس خارج ایشان را درک کرد.

۷- حاج شیخ محمد حسن عالم نجف آبادی، از اساتید حوزه علمیه اصفهان که منتظری تا شروع مکاسب و رسائل شیخ انصاری را در اصفهان نزد ایشان و جمعی دیگر از علما چون شیخ امجدالدین نجفی به تلمذ پرداخت.

۸- حاج سید محمد حسین طباطبائی معروف به علامه طباطبائی، صاحب ترجمه تفسیر و فلسفه را نزد علامه فرا گرفت و در جلسات خاص فلسفی وی شرکت نمود.

آیت الله منتظری از شاخص ترین چهره های محضر اساتیدش بود که پس از هیجده سال تحصیل به درجه اجتهاد نایل آمد. روح جستجوگر و آگاهی طلب و بحاث وی همیشه اساتید را بر آن می داشت که با وی برخوردی جدی داشته باشند. یکی از اساتیدش می گوید: من موقعی که می خواستم درس رسائل بگویم، یکبار مطالعه می کردم برای عموم شاگردان که پیش من درس می خواندند، یکبار هم مطالعه دقیق تر می کردم برای آقای منتظری، چون می دانستم ایشان که در درس هستند، یقیناً به اشکالات و نکات حساسی برخورد می کنند. ۱

منتظری از شاگردان خاص و صمیمی آیات بروجردی و امام خمینی بود. افکار بلند او اجازه داد تا وی یکی از نوابغ علمی جهان اسلام گردد. گذشته از مدارج علمی، مراتب تقوایی و زهد و خلوص و ساده زیستی وی از ویژگیهای مورد توجه است. او به گونه ایست که استادش از او به عنوان «فقیهی عالقدر و مجاهدی بزرگوار ۲» نام می برد. بزرگان علما از او چنین یاد می کنند که «فضل و مراتب علمی، تقوی و فضایل اخلاقی، سوابق و لواحق مجاهداتی آیت الله منتظری بر کسی پوشیده نیست. من ایشان را فقیهی عالی و مجاهدی نستوه می دانم. ۳» «بعد از

۱- مصطفی ایزدی، فقیه عالقدر، چاپ اول، سروش، ۱۳۶۶، ص ۳۹۵ - نقل از حاج آقا رضا بهاء الدینی

۲- بنقل از پیام امام خمینی

۳- فقیه عالقدر، جلد دوم، ص ۳۲۱ - نظر آیت الله مشکینی اردبیلی

حضرت امام که شأنشان از همه ما بالاتر است، در ایران و حتی در جهان اسلام هیچ کس را عظیم تر، شایسته تر، دانشمندتر و مبارزتر از آیت الله منتظری نداریم. ایشان را ما باید بگوئیم از نوابغ علمی هستند.^۱ «نه حالا... بلکه در حدود سی سال است یا بیشتر، آقای منتظری مجتهد جامع الشرایط به تمام معناست.^۲» «عدیل و نظیر آن در جامعه بعد از حضرت امام نمی باشد... مقام شامخ فقهی و علمی آن جناب اظهر من الشمس است.^۳» «هم مسئله نفقه علمی و مرجعیت دینی و هم مسئله رهبری سیاسی هردو در وجود آیت الله العظمی منتظری جمع است.^۴»

منتظری از همان آغاز به عنوان يك عالم آگاه و فاضل با فضیلت شناخته شد و در حوزه درسش سطوح مختلف علمی از قبیل فقه، اصول، تفسیر، فلسفه و کلام تدریس و مباحثه گردید. درس خارج را بعد از وفات استادش بروجردی شروع کرد. محضر درس همواره مورد علاقه و نظر فضلا و علما بود و چهره های درخشانی از درس وی بهره مند گردیدند. خود گوید: «هرچند گفته اند: تزکیة المرء لنفسه قبیحة، ولی گاهی ضرورت پیدا می کند. من یکی از مجتهدین در علوم اسلامی و از علماء طراز اول حوزه قم می باشم. در بیست و پنج سال قبل مرحوم آیت الله بروجردی مرا مجتهد می دانست و چندین مرتبه بالای منبر از من تعریف کردند، تقریرات دروس عالیّه ایشان در فقه و اصول همان ایام به قلم من چاپ شده است و در حوزه های علمیه مورد مراجعه اهل علم است. بیش از ده هزار نفر تا حال نزد من درس خوانده اند. از فقه و اصول و تفسیر و فلسفه و کلام، شاگردان من در شهرستانها و بلکه در خارج ایران مثل افغانستان و پاکستان و لبنان متصدی مقامات مهمه روحانیت می باشند. حوزه های درس من همیشه از پانصد، ششصد نفر تشکیل می شد.^۵» مشارالیه یکی از استادان موفق در پرورش شاگردان خوب و ممتاز می باشد، که از آن جمله اند: صادق احسان بخش، محمد امامی کاشانی، سیدعلی حسینی خامنه ای، قربانعلی دری، علی اکبر هاشمی رفسنجانی، مهدی کروبی، یوسف صانعی، حسن صانعی، محمد مهدی ربانی املشی، سیدهاشم رسولی، محمود داودی اراکی، یحیی انصاری دارابی.

۱- همان مأخذ، همان صفحه، نظر آیت الله خاتمی

۲- همان مأخذ، ص ۳۲۲، نظر آیت الله محمد صدوقی

۳- همان مأخذ، ص ۳۲۲، نظر آیت الله قاضی

۴- همان مأخذ، ص ۳۲۴، نظر آیت الله طاهری

۵- مصطفی ایزدی، فقیه عالیقدر، جلد دوم، سروش، ۱۳۶۶، ص ۶۶

- در زمره تألیفات مشارالیه از آثار زیر می‌توان نام برد که اکثراً به طبع رسیده است.
- ۱- «مناظره مسلمان و بهائی» که در سال ۱۳۷۰ ه. ق در قم به طبع رسید. مشارالیه تألیف غیرمطبوع دیگری نیز در این موضوع نگاشته است.
 - ۲- «نهایة الاصول»، تقریرات درس خارج اصول فقه استادش آیت‌الله بروجردی که در سالهای ۶۷-۶۸ ه. ق نگاشته و به سال ۱۳۷۵ ه. ق به چاپ رسانیده است. وی مباحث دیگری از اصول فقه استاد را نوشته که به طبع نرسیده است.
 - ۳- «البدرا الزاهر فی صلاة الجمعة والمسافر» از تقریرات درس خارج فقه آیت‌الله بروجردی که به طبع رسیده است.
 - ۴- «الخمس والانفال» که از کتب معتبر در فقه استدلالی بخصوص در مبحث خمس و انفال می‌باشد.
 - ۵- «كتاب الزكاة» از کتبی است که چون الخمس والانفال نخست تدریس و سپس تدوین و چاپ گردیده است.
 - ۶- رساله «توضیح المسائل» که در سال ۱۳۶۲ ه. ش به چاپ رسید.
 - ۷- «درسهایی از نهج البلاغه» حاصل تدریس کتاب نهج البلاغه می‌باشد که تاکنون چند جلد آن به چاپ رسیده است.
 - ۸- «دفترهای مطالعات سیاسی» که در هجوم عوامل ساواک به منزل ایشان نابود گردیده است.
 - ۹- «تاریخ بیست ساله معاصر ایران» این کتاب نیز به سرنوشت کتاب قبلی دچار گردید.
 - ۱۰- «مجموعه خطابه‌ها، بیانیه‌ها و پیامها» که مجلداتی از آن منتشر شده است.
 - ۱۱- «كتاب الحدود» این کتاب نیز قبلاً تدریس و سپس تدوین و انتشار یافته است.
 - ۱۲- «الغصب والاجاره والوصیه» از تقریرات درس خارج آیت‌الله بروجردی که به طبع نرسیده است.
 - ۱۳- «احتکار و قیمت‌گذاری» ترجمه و تقریر محمدی گیلانی
 - ۱۴- «دراسات فی ولاية الفقیه و فقه الدولة الاسلامیه» که در چندین جلد به عنوان درس خارج فقه در مباحث ولایت فقیه تدریس گردید و ترجمه فارسی آن بنام «مبانی فقهی حکومت اسلامی» با ترجمه و تقریر محمود صلواتی به طبع رسید.
- شرح مبارزات مجاهد نستوه به عنوان چهره برتر و ممتاز انقلاب اسلامی از توان این رساله

خارج است، بدین جهت خوانندگان را به کتبی که در این مورد منتشر گردیده، حواله می‌دهیم.

غلامحسین منتظری «منتظر»:

غلامحسین منتظری فرزند علی در حدود سال ۱۲۶۵ شمسی در نجف آباد تولد یافت. در حوزه‌های علمیه تحصیل نمود و با تخلص «منتظر» به سرایش پرداخت. منتظر در سال ۱۳۵۲ در شهر مدینه وفات یافت و در قبرستان بقیع به خاک رفت.

امشب از قندیل شاه کریلا خون می‌چکد	از درو دیوار ایوان طلا خون می‌چکد
امشب اندر ماتم سلطان مظلومان حسین	از دل پردرد خیرالانبیا خون می‌چکد ^۱
امشب اندر بحر خون طوفان شود کشتی نوح	بسکه از چشم فلک زین ماجرا خون می‌چکد
امشب آنهاییکه یکسر عاریند از حزن و غم	از دل و از چشمشان باصدنوا خون می‌چکد

محمد علی منتظری:

محمد علی منتظری فرزند حسینعلی به سال ۱۳۲۳ شمسی در نجف آباد پا به عرصه وجود نهاد. پس از فراگیری تحصیلات ابتدائی به کسب معارف اسلامی پرداخت و نزد پدرش و اساتیدی چون مشکینی، داماد و امام خمینی به تحصیل علم اشتغال ورزید. منتظری از همان آغاز مبارزات اسلامی به دفاع از حریم و موجودیت اسلامی پرداخت و سالها در ایران و خارج در جهت اسلامی کردن جریانات مبارزاتی تلاش نمود. در سال ۵۷ از فرانسه به ایران آمد و گذشته از ادامه فعالیت‌های انقلابی، برای انعکاس افکار و اندیشه‌های انقلاب اسلامی در جهان، روزنامه «پیام شهید» و مجله «شهید» و همچنین «سازمان ساتجا» - سازمان انقلابی توده‌های جمهوری اسلامی - را تشکیل داد. وی در اولین دوره مجلس شورای اسلامی از نجف آباد^۲ به مجلس راه یافت.

۱- تذکره شعرای نجف آباد، ص ۲۶۲

۲- برخی از نمایندگان نجف آباد که ظاهراً از دوره سوم قانونگذاری مشروطه در مجلس شورای ملی راه یافتند، عبارتند از: ۱- میرزا شکرالله خان صدری - قوام‌الدوله - ۲- هوشنگ صمصام بختیاری - ۳- غلامحسین میرزا مسعود

اکبر منوچهری:

اکبر منوچهری فرزند براتعلی و حاجیه سلطان به سال ۱۳۰۰ شمسی در نجف آباد تولد یافت مردی خوش ذوق و شعرشناس است که خود طبعی دارد و گاه شعری می‌سراید:

هر شب از عشق تو ای دوست دلم خونین است	چه توان کرد مرا مهر توام آیین است
خانه دل شده منزل گه آن حور سرشت	گنج پنهانی شاهان به برمسکین است
باغبان خون جگر بیهده در باغ مخور	دست غدار فلک مستعد گلچین است
سروتن در قدمش ریختم و دل گفتم	موررا پای ملخ نزد سلیمان این است
انجمن از من خاموش غزلها می‌خواست	چه کنم دم نزدن عادت من از دیرین است
تا ز سلطان رخس گشته «منوچهری» مات	پیش چشمش همه شاهان جهان تابین است

فرج الله منوچهری:

فرج الله منوچهری فرزند عباس و منور در سال ۱۲۷۶ شمسی در نجف آباد پا به عرصه وجود نهاد و در ۲۲ دیماه سال ۱۳۵۷ وفات یافت. مشارالیه گاه با تخلص نام خانوادگی شعر می‌سرود و در بیان سخن هزل و هجو را بیشتر می‌پسندید.

بود پائیز وقت کشتن تخم	می‌فشاند تخم بعد از شخم
لر بیچاره‌ای ز چارمحل	بود عاری ز حیل و ز دغل
گندمی برد و در بیابان کاشت	تا که در موقعش کند برداشت
سرکشی کرد او به هرشب و روز	تا که گردد ز کار خود پیروز
روزی از روزها چو شد سوی دشت	حال بیچاره لر دگرگون گشت
دید سیلاب برده حاصل او	آتشی در گرفته در دل او
گشت بی حال و برزمین افتاد	لر بیچاره گریه را سرداد

۴- امیرحسین ایلخان ظفر بختیاری ۵- عیسی قلی‌خان امیر نیرومند ۶- نصرالله سیف پور فاطمی ۷- سیدحسن شهیدی

۸- محمود محمود ۹- فتح‌الدوله علی‌آبادی ۱۰- ابوالقاسم پاینده ۱۱- ابراهیم کسرائی ۱۲- حیدر علی امامی

پس از محمد علی منتظری که در جریان بمب گذاری دفتر حزب جمهوری شهید شد، غلامحسین نادی و حسن مختاری به نمایندگی مجلس شورای اسلامی انتخاب گردیدند.

کای خدا کاش موخدا بیدم	تا ز خلق خدا نترسیدم
ارتیری کندمان خان بسور	لر درمانده را مکن مضطر
ارکه ردم من فرنگستون	یه سرایرم به خونه نیکسون
او سرآپلو بگیرم دست	شم سوارش به هرطریق هست
گیرت آرم در آسمان کبود	نیستم ول کن ای خدای ودود
ریش اسپید تو به چالاکی	ایتراشم ز تیغ دلاکی
سن ز دوشو ترسی کنم نه ز او	تا چو لر ناله سرکنی همه شو

بصیرت موحدی:

بصیرت موحدی فرزند حیدرعلی به سال ۱۳۳۶ شمسی در نجف آباد پا به عرصه وجود نهاد و پس از اتمام تحصیلات در دانشسرای مقدماتی، آموزگاری پیشه نمود.^۲ تذکره شعرای نجف آباد با شعر زیر از او یاد می کند.

برگرفته ای از قطعه بلندی از اوست.

خدایا کاشکی منم
 بسان دختران رفته از خاطر
 زیاد مردم نامرد می رفتم
 خدایا کاشکی این گونه ها
 این روی همچون گل
 که با رنگ گلی رنگش
 عنان اختیار از مردمان برد
 چو گلکهای خزان زرد
 می پژمرد
 خدایا کاشکی، جسم،

۱- تذکره شعرای نجف آباد، ص ۲۶۸

۲- محمدعلی سلطانی، تذکره شعرای نجف آباد، چاپ اول، مهدی اکرامیان، نجف آباد، ۱۳۵۴، ص ۲۷۱

وجودم

این چنین می شد چنان می شد
ولیکن دشت پرنخل امیدم را
زمان فتنه حرمان نمی آمد

محمد رضا موحدی «رضا»:

محمد رضا موحدی فرزند فرج الله به سال ۱۳۲۴ شمسی در نجف آباد بدنیا آمد ازسیزده سالگی برشاخسار نغمه سرایی آشیان گرفت و با استعانت ازذوق سرشار به سرودن شعر پرداخت. در آغاز «نوین» تخلص می کرد و اکنون به «رضا» رضا داده است

مادرای بامداد روشن عشق	نشوی لحظه ای فراموشم
ای فراتر ز عطر و بوی نسیم	محرم جاودان آغوشم
مادرای زینت مرورزمان	اشک شوق چکیده بردوشم
هستیت رمز مهربانی و عشق	مایه پرداز فکرت و هوشم
ای بلند آسمان عفت و مهر	جام صهبای معرفت نوشم
سینه چاک حریم حرمت راز	قصه ها از تومانده در گوشم
درو فاداری تو من امروز	باتمام وجود می کوشم

تا ز رفتار من «رضا» باشی
جامه ای از عفاف می پوشم

سیف الدین موسوی «آذر»:

سیف الدین موسوی فرزند سید فخرالدین در سوم مهرماه ۱۳۲۰ شمسی در قزوین پا به عرصه وجود نهاد. اکنون سالهاست که در نجف آباد رحل اقامت افکنده و در کارخانه ذوب آهن اشتغال بکار دارد. طبعی دارد و گاه با تخلص «آذر» به سرایش می پردازد.

کاری مکن که شکوه برم بر خدای دل	گویم حدیث جورتو با کبریای دل
دل را خدای کرده بلورین سرای مهر	مگذار سنگ غم بخورد بر بنای دل
از جور بی حساب حذر کن نگار من	آتش مزین ز غصه بتا بر سرای دل

پرهیز کن نگار سمن سای سیم دل از فتنه رقیب من و از خطای دل
بس کن که درد سینه فرون شد ز طاقتم آتش مزین به جان من مبتلای دل
لب بر لبم گذار که دردم دوا شود کن لحظه ای شتاب برای شفای دل
«آذر» بساز با ستمش در جهان عشق دیگر مگو حدیث جفا با خدای دل

سید حسن میردامادی:

سید حسن میردامادی معروف به نجف آبادی فرزند آقاسید هاشم و نوه دختری ملا عبدالله واعظ شیرازی به سال ۱۳۱۰ شمسی در شهر مشهد تولد یافت. پس از رشد تحصیلات ابتدائی را در شهر سمنان و حضرت عبدالعظیم گذرانید و پس از چندی به همراه پدرش به مشهد عزیمت نمود و در مدرسه خیرات خان و بعداً در مدرسه نواب به تحصیل پرداخت.

میردامادی، پس از فراگیری دروس مقدماتی، صرف و نحو، منطق و معانی بیان، ادبیات را از مرحوم میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری فرا گرفت. لمعتین و قوانین میرزای قمی، رسائل و مکاسب شیخ انصاری و کفایه آخوند خراسانی را از سیداحمد مدرس، حاج سید هاشم قزوینی و مرحوم والدش آموخت. وی در سال ۱۳۶۸ هـ. ق به جهت ادامه تحصیلات از مشهد به قم مهاجرت نمود.

مشارالیه در قم به پای درس آیه الله بروجردی، آیه الله داماد و آیه الله خمینی حاضر شد و از درس فلسفه و تفسیر علامه طباطبائی و سایرین بهره مند گشت. وی در سال ۱۳۷۹ پس از درگذشت پدرش از طرف علمای مشهد به جهت امامت در جامع گوهرشاد انتخاب گردید.

از جمله آثار قلمی اوست:

۱- تقریرات دروس اساتید خود از جمله دروس اصولی و فقهی آیه الله میلانی که پیش از ۷ سال از محضرشان استفاده نموده بود.

۲- تفسیر قرآن

۳- مقالات متعددی که در نشریات «معارف اسلام»، «ارمغان» و «تشییع» به چاپ رسیده

است.

محمد باقر میردامادی:

سید محمد باقر میردامادی فرزند سید مرتضی، عالمی فاضل و ادیبی کامل از علمای قرن دوازدهم هجری قمری بود که نسبش بدین گونه با بیست و شش واسطه به ابی الحسن محمدالدیباج متوفی ۲۰۳ هـ. ق فرزند امام جعفر صادق منتهی می گردد. سید محمد باقر بن سید مرتضی بن میر محمد اشرف بن میر عبدالحسیب بن میر سید کمال الدین احمد عاملی بن میر سید زین العابدین بن عبدالله بن علی بن حسن (حسین) بن محمد بن حسین بن علی احمد ازوارقانی بن محمد عزیزی بن حسین ابی جعفر بن ابی جعفر محمد اطروش - مسکان - بن ابی الحسن علی بن حسین الطواف بن ابی الحسن علی الخارص بن ابی الحسن محمد مأمون دیباج.

میر سید کمال الدین احمد عاملی جد بزرگ صاحب عنوان داماد و شاگرد میر محمد باقر داماد، فیلسوف بزرگ بود. میرداماد خود بابیست و یک واسطه نسب به حضرت علی ابن الحسین زین العابدین می رساند.

سید کمال الدین عالمی بزرگ و دارای تألیفات عدیده ای بود که از آن جمله اند، «معارف الالهیه» و «حواشی بر من لایحضر»، فرزندش سید عبدالحسیب محمد نیز از علما و مؤلفین بزرگی بود که از آثار اوست: «تقدیس الانبیاء» و «الجواهر المنثوره».

سید عبدالحسیب دارای سه فرزند بنامهای میر محمد اشرف و صدرالدین زین العابدین و میرزا صدرالدین محمد بود. میر اشرف جد بلاواسطه صاحب تذکره نیز از فحول علمای زمان خود بود که احتمالاً به سال ۱۱۴۵ وفات یافته و در قریه ورنوسفادران از قراء سده ماریین مدفون گردیده است. میر محمد اشرف دارای دو فرزند بنامهای میر محمد حفیظ و میر سید مرتضی بود که هردو از علما و فضیلتی عهد خود بودند. اولاد میر محمد در سده ماریین مسکن گزیدند و اولاد میر سید مرتضی در نجف آباد رحل اقامت افکندند که احفاد هردو معروف به میردامادی می باشند.

سید محمد باقر فرزند سید مرتضی از اولین کسان این سلسله بود که به نجف آباد عزیمت کرد. مشارالیه در خدمت پدر و سایر علما زمانش به تحصیل پرداخت و پس از کسب معلومات و درك محضر اساتید به نجف آباد آمده و در آنجا به ترویج و تبلیغ احکام شریعت همت گماشت. اولاد و احفاد وی اکثراً از علما و معروفین این دیارند که از آن جمله می توان از آقاسید هاشم میردامادی یاد کرد.

سید هاشم میردامادی:

حاج سید هاشم میردامادی مشهور به نجف آبادی فرزند آقاسید محمد بن سید علی بن سید مرتضی بن سید محمد باقر به سال ۱۳۰۳ هـ. ق در نجف اشرف تولد یافت، که نسبش با سی واسطه به ابی الحسین محمدالدیاج فرزند امام جعفر صادق (ع) منتهی می گردد. اجداد و نیاکانش اکثراً در زمره نوابغ و بزرگان مذهبی بوده اند که در شرح احوال سید محمد باقر بدان پرداختیم.

حاج سید هاشم در دو سالگی پدرش را از دست داد و تحت سرپرستی و زعامت مادرش پرورش یافت. علاقه و همت همراه با هوش و فراست که در کسب علم و دانش در او وجود داشت، یاریش ساخت تا بتواند پس از آموختن مقدمات و سطح در نزد بعضی از اساتید برای بهره مندی بیشتر در محاضر فقهی و اصولی علمائی چون مرحوم آخوند خراسانی و آقامیرزا محمد تقی شیرازی و آقا میرزا حسین نائینی شرکت جوید و از افاضات علمی و رشحات فکری آن سه عالم مجاهد بهره مند شود.

مرحوم میردامادی در اخلاق و عرفان از فیوضات علمی حاج سید احمد کربلانی و حاج سید مرتضی کشمیری و آقا میرزا جواد آقا تبریزی مستفیض گشته و به درجه اجتهاد نایل آمد. آسید هاشم بعدها به مشهد عزیمت نمود و در یکی از شبستانهای مسجد گوهرشاد به اقامه جماعت پرداخت. هر شب بعد از نماز تفسیر می گفت که جماعتی از اهل علم و زوّار از محضرش استفاده می کردند. وی در شب سه شنبه ۲۳ جمادی الثانی ۱۳۸۰ هـ. ق در سن ۷۷ سالگی وفات یافت.

مشارالیه دارای تالیفاتی می باشد که از آن جمله اند:

۱- رساله ای در رجعت ۲- ترجمه کتاب «سیف الامه» نراقی که مقداری از باقی مانده آنرا فرزندش سید حسن میردامادی ترجمه نموده است. ۳- جزواتی در علم اخلاق ۴- شرح احوال علمای بزرگ همراه با داستانهای با مدارك مربوط به افرادی که مشرف به حضور حضرت حجت شده اند ۵- تقریرات مرحوم نائینی که قسمتی از مباحث الفاظ را تشکیل می دهد ۶- تفسیر قرآن بنام «خلاصة البیان فی تفسیر القرآن» که دو جلد آن به چاپ رسیده است.

مرحوم میردامادی یکی از فعالین جنبش سال ۱۳۵۴ هـ. ق خراسان می باشد. با حاکمیت حکومت کودتای ۱۲۹۹، تهاجمی وسیع علیه فرهنگ اسلامی آغاز شد. یکی از بنیانهای این شورش، حجاب زدائی بود. با شروع این تهاجم، مردم در سراسر کشور دست به مقاومت زدند.

در شیراز سید حسام‌الدین فالی دستگیر و به زندان افتاد، در تبریز بر اثر مقاومت مردم آیت‌الله انگجی و میرزا صادق آقا هر دو دستگیر و تبعید شدند و بسیاری متواری و مخفی گردیدند.

با زمزمه حجاب‌زدائی روحانیون خراسان در صدد مقاومت برآمدند. حاج آقا حسین قمی عازم تهران می‌شود تا با عنصر کودتا وارد مذاکره گردد و او را از این تصمیم بازدارد. لیکن پس از ورود به تهران بازداشت می‌شود. با بازداشت قمی، منازل علما خصوصاً آیت‌الله اردبیلی و نجف آبادی به صورت پایگاههای مقاومتی درمی‌آید و محل تصمیم‌گیری جهت مبارزه با طرح فوق می‌شود. روحانیون دست به افشاگری می‌زنند و مردم را به مقاومت دعوت می‌نمایند.

بامداد روز جمعه دهم ربیع‌الثانی ۱۳۵۴ هـ.ق مطابق با بیستم تیرماه ۱۳۱۴ شمسی رژیم مسلحانه وارد عمل می‌شود و حدود صد نفر کشته و مجروح می‌سازد، ولی مردم دست از مقاومت برنداشته و شعارهای ضدسلطنت و ضداسلام‌زدایی سر می‌دهند. رژیم در پی تدارک حمله دوباره‌ای توپ‌های سنگین خود را روبروی مسجد گوهرشاد مستقر می‌کند. در نیمه‌های شب دوازدهم ربیع‌الثانی غرش مسلسل‌ها بلند می‌شود و بیش از دوهزار تا پنج هزار نفر را کشته و هزار و پانصد تن را اسیر می‌کنند. از فردای آن روز بازداشتها شروع می‌شود و بسیاری از روحانیون و سران جنبش خراسان را دستگیر می‌کنند. سید یونس اردبیلی، آقازاده، آقا بزرگ شاهرودی، شیخ اکبر نهانودی، سیدعلی اکبر خوئی، حاج سید هاشم نجف‌آبادی و جمعی در حدود سی و یک تن از رهبران بازداشت یا متواری می‌گردند.

مرحوم سید هاشم چندی در زندان تهران بود تا آنکه به‌مراه یک گروه ۲۴ نفره از علما و مبارزین خراسان در دیوان حرب محاکمه و بنا بدستور دربارو حکم دیوان به سمنان تبعید می‌گردد.

میرزین العابدین:

میرزین العابدین بن میر سیدعلی بن میر محمدباقر میر محمدصادقی، در اوایل قرن سیزدهم در اصفهان تولد یافت. چندی در خدمت پدر و سایر اساتید اصفهان به تحصیل پرداخت و سپس به اتفاق برادرش میر سیدحسن مدرس از اجله علما اصفهان به نجف عزیمت نمود و در محضر اساتید و فقها آن دیار به تلمذ پرداخت.

سید پس از تکمیل معلومات و فراگیری علوم اسلامی به اصفهان عودت نمود و به امر

برادرش سید مدرس و خواهش اهالی کرون، جهت نشر احکام و تبلیغ و ترویج اسلام به آن منطقه مهاجرت کرد.
 مشارالیه در حدود سال ۱۳۰۰ هجری قمری در بلوک کرون وفات یافت و در همانجا مدفون گردید.

ملا اسماعیل نجف آبادی «کافی»:

ملا اسماعیل نجف آبادی از اجله علمای قرن سیزدهم هجری بود. چندی در خدمت اساتید و مدرسین عظام تلمذ نمود تا در اغلب علوم تبحر یافت.
 هدایت می نویسد: «از فحول علما و سرآمد فضلاء زمان بود و مدام به تعلیم و تعلم اشتغال داشت و در دوران خاقان مغفور می زیست.»^۱ تا به سرای جاوید شتافت. مشارالیه علاوه بر همه مقامات علمی، طبعی روان داشت و با تخلص «کافی» شعر می سرود.
 ابیات زیر از اوست:

یارخ مگشا، یا به عبث زلف میفشان	مسکین مگس از قند تحمل نتواند
سیلی عجب از دیده روانست به دامن	وین طرفه که آب آتش دل را نشانند
نظر از ناز بر این ذره ناچیز نکرد	آنکه خورشید صفت، زینت هر محفل بود
واعظ شهر که میگفت زدوخ خبری	مگراز آتش دل سوختگان غافل بود

عبدالله نجف آبادی:

عبدالله نجف آبادی معروف به شیخ عبد نجف آبادی از علمای ساکن نجف اشرف و از اساتید آیت الله خوئی و آیت الله نجفی مرعشی بوده است.

ملا عبد الرحیم نجف آبادی:

«عالم فاضل و مجتهد فقیه اصولی ۱» حاج ملا عبد الرحیم نجف آبادی معروف به فاضل

کرسی نشین فرزند مرحوم حاج علی از اجله علما و مجتهدینی بود که در نجف آباد پا بررصه وجود نهاد.

ملا عبد الرحیم مقدمات علوم را در مسقط الرأس خویش فراگرفت و برای کسب فیض و درک محضر اساتید و فقهاء به اصفهان و نجف هجرت نمود و به حوزه درس آن بزرگان وارد شد و از افاضات علمی و فقهی آنان بهره جست.

مرحوم فاضل در نجف محضر درس محمد شریف بن ملا حسینعلی مازندرانی معروف به شریف العلماء را که از اصولیین بزرگ روزگار خود بود درک کرد و به سلسله تلامذ وی پیوست. عمده تحصیلاتش را نزد وی فرا گرفت و اصول را از او آموخت. همچنین از تلامذه و مجازین شیخ محمد نبی تویسرکانی صاحب «الثالی الاخبار» بود که در سال ۱۲۷۹ هـ. ق به اخذ اجازه از وی نایل آمد.

ملا که صاحب «المآثر والاثار» از او بعنوان «رئیس بزرگ و مجتهدی فعل» نام می برد، پس از طی مدارج عالی علمی و دینی در نجف، به ایران بازگشت و وارد اصفهان شد. در اصفهان از محضوصین و مورد وثوق حاج سید اسدالله بیدآبادی از علمای طراز اول آن شهر قرار گرفت. در اصفهان و نجف آباد حوزه درس و بحث تشکیل داد و جمعی کثیر از علما و فضلا از محضرش مستفیض گردیدند.

ملا عبد الرحیم در اصول تألیفی دارد بنام «حقایق الاصول» که در سال ۱۲۸۶ هـ. ق به اهتمام ملا محمد بن علی خوانساری چاپ سنگی شد. همچنین در فقه تألیفی را در باب طهارت بدو نسبت می دهند که متأسفانه با وجود تفحص، یافت نشد. مرحوم حاج سیدعلی مجتهد گفته است: «کتابی در فقه نوشته بود مرحوم حاج ملا عبد الرحیم که من گاهی می آمدم منزل مرحوم حاج شیخ جعفر نوه او و از آن استفاده می کردم.»^۲

گذشته از تألیفات فوق از آثار او مسجدی است بنام «مسجد حکیم» که بنا بر وصیت برادرش حاج ابراهیم در خیابان حکیم - قدس - نجف آباد ساخته است.

در زمان مرحوم فاضل، شیخ محمد حسین رازی اصفهانی صاحب «الفصول» پس از

۱ - سید مصلح الدین مهدوی، تذکره القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، چاپ دوم، ثقی، اصفهان ۱۳۴۸،

مهاجرت از نجف به اصفهان، بعثت «عدم مساعدت اوضاع از يك طرف و باريك بينی و زودرنجی خود از طرف دیگر ۱» به نجف آباد عزیمت نمود. شیخ محمد حسن در نجف آباد مورد مخالفت علماء محل به ویژه ملا عبدالرحیم و نتیجتاً مورد بی مهری عامه مردم قرار گرفت که بناچار پس از یکسال اقامت این شهر را به قصد کربلا ترك گفت.

تاریخ وفات ملای فاضل دقیقاً معلوم نیست، ولی آنچه مسلم است در سالهای پس از ۱۲۸۶ در گذشته است. جنازه اش بنا بر وصیت به نجف منتقل و در ایوان طلای حضرت مدفون گردید.

ملا علی محمد نجف آبادی:

یکی از «بزرگان صاحب تقوی و جامع علوم عقلیه و نقلیه» حاج ملا علی محمد بن محمد جعفر بن محمد رحیم بن محمد صالح بن محمد شفیع بن حبیب الله نجف آبادی از اجله علماء و فقهاء و مشاهیر مدرسین و مجتهدین قرن سیزدهم، در اواسط این قرن پا به عرصه وجود نهاد. پدرانش از تجار بزرگ و صاحبان جاه و مقام بودند. ولی او پس از رشد در طریق کسب علم و دانش افتاد و بعد از تکمیل مقدمات علوم در اصفهان به نجف هجرت نمود و در سلسله تلامیذ اساتید بزرگ درآمد و بواسطه استعداد و نبوغ درخشان خویش بزودی طی مدارج عالیّه را نمود.

ملا علی محمد سالیان متعددی به درك محضر فقیه مجاهد میرزا محمد حسن شیرازی نایل آمد و در خدمت استاد به تکمیل آموخته های فقهی و اصولی پرداخت. بدنبال مهاجرت میرزا در سال ۱۲۹۱ هـ ق به سامرا، او نیز در پی استاد به سامرا رفت و باز سالی چند خوشه چین خرمن فضل آن بزرگ بود. پس از چندی در حیات استاد به نجف مراجعت کرد و در آنجا به نشر احکام و تدریس منقول و معقول مثل شرح منظومه و غیرها در مسجد هندی نجف پرداخته و خود خرمنی شد جهت خوشه چینی طالبان علم که به محضرش درآمده بودند.

از اکابر تلامذه ملا علی محمد، از حاج شیخ محمد حسین کمپانی می توان نام برد که خود از بزرگترین اساتید و علما اواسط قرن چهاردهم بود.

دربیان احوال ملا گفته اند که: «گوشه گیری و عزلت را دوست داشت و با کسی انس

۱ - سید مصلح الدین مهدوی، تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، ۳ جلد، چاپ اول، نشر الهدایه،

نمی گرفت مگر با کتابهایش» و «تا آخر عمر عیال اختیار نکرد و به مجرد گذراندن و جز دو روز حرام عیدین را در تمام سال روزه دار بود و در شبانه روز جز یکبار نمی خورد و دائم الذکر والمراقبة بود»^۲

مشارالیه کتابخانه معظمی در نجف داشت که کلید آنرا وصیش حاج نظرعلی شوشتری پس از وفاتش به کتابخانه شوشتری نجف منتقل و در اختیار علاقمندان قرارداد. صاحب عنوان به سال ۱۳۳۲ هـ ق در نجف وفات یافت و مرحوم آقا سید احمد کربلانی تهرانی براونماز گذارد و در همانجا ب خاک سپرده شد.

غلامحسین نجف آبادی:

شیخ غلامحسین نجف آبادی فرزند محمد صادق به سال ۱۳۰۰ هـ ق در کربلا چشم به جهان گشود. در خدمت جمعی از علمای آن دیار تحصیل و استفاضه فقه و اصول و علوم مختلف نمود. در علم اخبار و آثار و تواریخ صاحب نظر و توانمند گردید. پس از چندی به نجف عزیمت نمود و در محضر اساتید فحول به تکمیل آموخته ها پرداخته و از هر کدام حظی وافر برد. مرحوم نجف آبادی، سالها در کتابخانه ملاعلی محمد نجف آبادی به تألیف و تحقیق عمر سپری ساخت که حاصل آن تألیفات و تصانیف مختلفی بخصوص در تاریخ و اخبار است که از آن جمله اند:

۱- «سفر النجاة فی احوال السادة الهداة»

- ۲- «سفن النجاة»، در چهارده مجلد بعدد ائمه معصومین که هر جلد در تاریخ و اخبار یکی از معصومین می باشد. جلد پنجم از این مجموعه موسوم به «سفينة النجاة» در احوال حضرت سیدالشهدا و جلد آخر آن را تحت عنوان «الشمس الطالعة» در ظهور حضرت قائم نگاشته است.
- ۳- «مجموعة الفلام فی احوال سادات الانام» در شرح احوال معصومین، در دو جلد.
- ۴- «مختصر روایات الجنات»، نوشته حاج میرزا محمدباقر خوانساری در احوال علما و سادات.

۱- شیخ آقا بزرگ تهرانی، میرزای شیرازی، ترجمه اداره پژوهش و نگارش، چاپ اول، وزارت ارشاد اسلامی،

تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۷۲

۲- میرزای شیرازی، ص ۱۷۲

۵- «خاتمه مستدرک الوسائل» در احوال مشایخ و علما

۶- «وقایع الایام»

۷- «الفک المشحون»، ۸- «مسئکین»

صاحب ترجمه در بیست و دوم محرم الحرام سال ۱۳۴۵ هـ. ق در سن ۴۵ سالگی درگذشت و در شهر نجف مدفون گردید.

محمد نجف آبادی:

محمد نجف آبادی به سال ۱۳۲۰ هـ. ق در نجف آباد متولد گردید. از اوان نوجوانی به سال ۱۳۳۶ هـ. ق به تحصیل علم اشتغال ورزید و در اصفهان از محضر علمانی چون مرحوم سیدعلی مجتهد و سید محمد مدرس و شیخ محمد حسن عالم نجف آبادی و حاج آقا رحیم ارباب مستفیض گردید. پس از آن به نجف رفت و بهای درس سید ابوالحسن اصفهانی و محقق عراقی و شیخ ابراهیم رشتی و شیخ عبدالحسین رشتی حاضر گردید. مشارالیه پس از بازگشت به اصفهان به درس شیخ محمد خراسانی حاضر شد و با تکمیل معلومات به جهت ارشاد و تبلیغ و انجام وظایف دینی در شهر خمین ساکن گردید.

محمد رضا نجف آبادی:^۱

شیخ محمد رضا نجف آبادی از علمای ساکن نجف و از معاصران صاحب کفایه بود. از شاگردان معروف وی حاج شیخ محمد حسین کاشف الفطاء را می توان نام برد که علم کلام را نزد او آموخت.

محمد علی نجف آبادی:

محمد علی نجف آبادی فرزند شیخ محمد امین از تلامذه شیخ انصاری در آغاز قرن سیزدهم تولد یافت. وی پس از بهره گیری از محضر پدر برای درک فیض بیشتر به مجلس درس

۱ - بمناسبت ۲۸ تیرماه سالگرد وفات علامه کاشف الفطاء، پیام انقلاب، شماره ۶۳، (شنبه ۲ مرداد ۱۳۶۱)، ص

اساتید دیگر حاضر شد و به حوزه شیخ انصاری درآمد و چندی خوشه چین خرمن فضل آن بزرگ گشت.

نجف آبادی پس از آن به پای درس عالم مجاهد آخوند خراسانی حاضر شد و از مخصوصین وی قرار گرفت و به ویژه فقه و اصول را از او یافت.

شیخ محمدعلی از زبده شاگردان شایسته سلسله منسجم و طولانی تلامذه آخوند بود. مشارالیه شبها در جلسه درس خصوصی آخوند استاد که پس از فراغت از درس در مسجد طوسی نجف در منزل برپا می ساخت، شرکت می کرد. این جلسه، مجلس درس شاگردان مبرز استاد بود که در آن در باره مسائل مشکل فقهی و اصولی بحث و مذاکره می شد و کتابهای مختلف خوانده و مورد نقد و بررسی قرار می گرفت و اشکالات مورد بررسی واقع می شد و رفع می گردید. از دیگر شرکت کنندگان در این مجلس، سید ابوالحسن اصفهانی و میرزا حسین نائینی و آقاضیاء الدین عراقی مراجع بزرگ جهان تشیع بودند.

شیخ محمدعلی خواهر سید عبدالله بکاء از علمای ساکن کوفه را به همسری اختیار کرد - سید عبدالله وکیل حاج میرزا حسن خلیلی بود - صاحب ترجمه از خواهر سید فرزند عالمی داشت بنام میرزا احسین قاری که خود از اجله علما و فقیه متقی و زاهد بود و در نجف می زیست.

مرحوم نجف آبادی در حدود سال ۱۲۹۸ ه. ق. بدرود حیات گفت.

حسن آقا نساج:

حسن آقا نساج فرزند رمضان و فاطمه در فروردین ماه سال ۱۳۰۱ شمسی در نجف آباد پا به عرصه وجود نهاد. طبعی خوش و روان دارد که گاه با تخلص نام خانوادگی به آن می پردازد.

رفتگی و رفت راحت و آرام از دلم

بعد از تو وای بر من واین رنج مشکلم

رفتگی وای دریغ که از رفتن تو رفت

صدق و صفا و عشق و محبت زمزملم

ای همزبان و محرم اسرار و یار من

خاموش شد ز رفتن تو شمع محفلم

گشتی زمن تو غافل و بنگر که روز و شب
 مشغول بر تو هستم و از خویش غافل
 زد شعله فراق تو بازم شرر به جان
 یکباره سوخت خرمن هستی و حاصل
 گفتم که از غم تو نگویم به کس، ولی
 پیدا است خود نگفته ز شکل و شمایل
 در بحر غم مسافر گشتی شکسته ام
 لطف خدامگر برساند به ساحل
 من مرده دل که زنده ز وصل تو گشته ام
 ترسم شود فراق تو این دفعه قاتل
 هر جا قدم گذارم و بر هر چه بنگرم
 در اولین نظاره توئی در مقابل
 گوید سخن ز عشق تو گر بشنود کسی
 بعد از وفات من چو گلی روید از گلم
 «نساج» عاشقم ز درت پا نمی کشم
 از در گرم نرانی ودانی که قابل

حسن نوایی:

حسن نوایی تورانی فرزند محمد حسین و شمسی به سال ۱۳۱۷ در تهران تولد یافت. تحصیلاتش را تا اخذ لیسانس حسابداری ادامه داد و اکنون بازنشسته راه آهن می باشد. نوایی با بهره مندی از ذوقی سلیم و طبعی دلنشین با رموز سخن و دقایق ادبی آشنا و در شناخت شعر متبحر و دقیق است. نوایی از سال ۱۳۵۹ در نجف آباد سکنی گزید و از سال ۶۵ با شرکت در «انجمن ادبی مولوی نجف آباد»، زبان شعریش گشوده و بر شاخسار نغمه سرایی آشیان گرفت. از انواع شعر به غزل تمایل دارد و آنرا خوش می سراید. شب همه شب بر آن سرم دیده بخواب افکنم وین تن رنج دیده در بحر شراب افکنم

مست شوم زبی خودی جامه زهد بر درم
زان صنم گریز پیا ستر و حجاب افکنم
چنگ زنم به دامنش، بدست رعشه دار خود
قلب نحیف خویش را در التهاب افکنم
پیری و عاشقی مرا، فخر دهد به عالمی
سایه التذاذ آن به شیخ و شاب افکنم
خدای خشم می شوم زدست حاسد زبون
به قلب کینه ورز او ز غم شهاب افکنم
صلای عام می دهم به ساکنان کبریا
اگر ز چهر آن صنم عقد نقاب افکنم
ز وجد، این قد کمان برق ص چون در آورم
ستارگان نه فلک در اضطراب افکنم
«نوائیا» ز شعر خوش بیاد دلستان من
بخوان که شور تازه در چنگ و رباب افکنم

ملا مهدی واثق:

ملا مهدی نجف آبادی متخلص به «واثق»، شاعری گمنام است که از چگونگی احوال وی، نگارنده را شرحی بدست نیامد. تذکره گلزار جاویدان از او با بیت زیر یاد می کند.

بیاد آن لب میگون چو سرکنم حرفی چو آب لعل شود در دهن سخن شیرین^۱

زهره هادی:

از زهره هادی نجف آبادی داستان «بیانید اینچنین باشیم» در سال ۱۳۵۹ به چاپ رسید. این داستان با برخورداری از جو انقلابی سالهای ۵۷ و ملهم از اندیشه و کردار مبارزین آن سالها نوشته شده است.

محمد علی هادی:

محمد علی هادی فرزند غلامحسین در سال ۱۳۲۷ در نجف آباد تولد یافت. گذشته از تحصیلات حوزه‌ای که تا حد رسائل و مکاسب ادامه داشت، دارای فوق لیسانس روابط بین‌الملل می‌باشد.

هادی پس از انقلاب بر مصادر انقلابی و سیاسی قرار گرفت و از تهران و ری و شمیران به مجلس راه یافت. گذشته از نشر مقالات متعددی در نشریات، «پاکستان در جستجوی هویت مفقود» از او به چاپ رسیده است.

سید حسین هاشمی:

سید حسین هاشمی فرزند سید علی بن سید حسن - مشهور به ریزی - ابن سید مهدی، در سال ۱۲۹۸ شمسی متولد گردید و در دهم دیماه هزار و سیصد و شصت و شش بدرود حیات گفت. هاشمی پس از اتمام تحصیلات ابتدائی در حسینیه «لرها»ی نجف آباد و روستاهای قلعه سفید و قلعه شاه - شهرک امام - به معلمی اشتغال ورزید. سپس به حوزه علمیه نجف آباد پیوست و نزد شیخ ابراهیم ریاضی، شیخ نصرالله قضائی و شیخ غلامحسین منصور به تلمذ پرداخت و از محضر آیت الله منتظری و ایزدی استفاده‌ها برد. همچنین به امامت جماعت و تدریس فقه و اصول و اخلاق مبادرت نمود. صاحب تألیفاتی می‌باشد از آن جمله اند «دردها و درمانها» - جلوه‌گه آرامش - که به چاپ رسیده است، «زبدة العقائد»، «اخلاقیات دینی»، «داستانهای مفید».

هاشمی طبع شعری داشت و در خط از تبحری ویژه برخوردار بود و آثار زیادی در نستعلیق، ثلث و نسخ از او باقی مانده است.

سید رضا هاشمی:

سید رضا هاشمی در بهمن ماه سال ۱۳۲۰ در شهر نجف آباد متولد گردید. پس از اتمام تحصیلات ابتدائی، تحصیلات حوزوی خود را از مدرسه الحجة زادگاهش شروع و پس از آموختن علوم نزد والدش سید حسین و شیخ غلامحسین منصور به قم عزیمت نمود و نزد اساتیدی چون ایزدی، بروجردی، تهرانی، دوزدوزانی، زنجان، فاضل لنکرانی، قدوسی،

گلپایگانی، مطهری و منتظری به تکمیل آموخته‌های علمی و فلسفی خود پرداخت و در سال ۴۵ به درجه اجتهاد نایل آمد.

هاشمی گذشته از تحصیلات حوزوی، تحصیلات عالیه دانشگاهی را تا اخذ فوق لیسانس فلسفه ادامه داد و هم‌اکنون در دانشگاه اصفهان به تدریس دروس سیاسی و فلسفی اشتغال دارد. «آلودگیهای تمدن یا دورنمای فساد قرن بیستم»، «فرهنگ شهادت»، «چگونه جنگیدن را از امام بیاموزیم»، «ریشه‌های انقلاب اسلامی» و ترجمه «دولتهای شیعه در گذرگاه تاریخ» از آثار مطبوع و «عروج و هبوط انسان از دیدگاه قرآن» - پنج جلد - «متدولوژی انقلاب»، «مجموعه مقالات سیاسی» از تألیفات چاپ نشده اوست. هاشمی در شعر نیز دستی داشته و گاه به آن می‌پردازد.

نرگس هوشنگ:

نرگس هوشنگ به سال ۱۳۴۸ در آبادان تولد یافت و پس از آغاز جنگ در نجف آباد سکونت اختیار نمود. هوشنگ گذشته از شعر که فعالیت اصلی او را دربردارد به نگارش داستان نیز می‌پردازد.

عشق درد و بارگی به تو خواهد رسید

و جشن میلادش را

دردستان تو

خنده خواهد کرد

آن هنگام

من تمام اشکم را بتو خواهم بخشید

و لبخند را که هدیه آسمانیست

- یکجا،

از تو نگاهی می‌کارم

به بلندای

يك سرو

دردلم
یکی خندید
یکی نالید
یکی سربه دنبال عشقهایم دوید
در باغ کال آرزوهایم،
یکی انار نارسی را چید

عبد الحمید هوشیار:

میرزا عبد الحمید هوشیار، پس از رشد، در حوزه های علیمه نجف آباد و قم از محضر اساتید علم استفاده نمود و در سال ۱۳۷۰ بدرود حیات گفت
هوشیار گاه از سرتفنن شعری می سرود که سروده زیر نمونه ای از تراوشات طبع اوست.

دروادی ایمن علی صالح و هود	با حال خضوع بردعا می بینم
در موزه شاه دین علی شیر خدا	اکسیر علوم و کیمیا می بینم
آن آیت عظماء خدا علامه	دربان حریم کبریا می بینم
در سمت یسا رقبه سامی او	برگی ز گلستان صفا می بینم
در خاک نجف تجلی خدا می بینم	بی پرده ز نور مرتضی می بینم
بر سینه آدم صفی باب علوم	از خاتم انبیاء به جا می بینم
در چشم نجی انبیاء نوح نبی	عین ازلی به این صفا می بینم
بر کنگره رفیع ایوان علی	انگشت خدای بر ملا می بینم

علی یزدانی «پویا»

علی یزدانی نجف آبادی - نگارنده این دفتر - متخلص به «پویا» فرزند حسن و حمیده در دوم دیماه سال ۱۳۳۳ شمسی در نجف آباد پا به عرصه وجود نهاد.
پویا در انجمنهای ادبی «بزم اشک»، «مولوی»، «نشست ادبی جمعه»^۱ نجف آباد فعالیت

داشته و اکنون عضو انجمن ادبی مولوی نجف آباد می باشد و درقوالب نو وکهن به سرایش می پردازد.

مجموعه ای از اشعار او تحت عنوان «بانگی برستیغ سکوت» در سال ۱۳۵۹ به چاپ رسید. وی اکنون دایرة المعارف انقلاب ایران را در دست تدوین دارد. که در آن به گروهها، احزاب، جنبشها و شخصیت های انقلابی طول تاریخ ایران اشاره می شود.

بی پاس و

بی سپاس

آمدند

آنگونه که حرامیان در کوچه های بی کسی

گفتم: چگونه اید؟

- که دارهای آن همه حلاج

از آسمان ابری شهرم گذشت و

من

پرواز آن همه طوقی را

هرگز ندیده بودم

گفتند: چگونه ایم؟

- وفوجی سرخ

نای آن همه غلاف را

از سسکه ای به سرخی سرخ

انباشت. -

۱ - نشست ادبی جمعه در مهرماه سال ۱۳۶۹ به همت جمعی از علاقمندان ادبیات نوین ایران با هدف حرکت در راستای ادبیات امروز و نشر اندیشه های نسل نوی ادبی این شهر بنیان گرفت.

این گروه، نشریه «لادر» - نشریه ادبی نجف آباد - را در آبان ۶۹ بعنوان ارگان خویش منتشر ساخت که تا اردیبهشت ۶۷۰، شماره از آن منتشر گردید.

حمید امانی، مسعود امینی، احمد بیگدلی، احمد دلاوری، مهدی جعفری، حسن محمودی، یعقوب بادعلی، علی یزدانی، بعضی از همکاران این دوره لادر بودند.

گفتم: که چون حرامیان از کوچه بگذرند؟

- دیدم که شهر را

به ضیافت شمشیرها

فراخواندند

آنگونه که

تاتار به نشابور رفت و

مرو-

گفتند: باما چگونه ای؟

- وزمزمه تیغ بود و

بوسه های سپهر

«باچشمی بر آن قصیده فتحیه»-

بی پاس و

بی سپاس

رفتند

آنگونه که حرامیان از کوچه های بی کسی

مسعود یزدانی:

مسعود یزدانی نجف آبادی فرزند شکرالله به سال ۱۳۳۳ شمسی تولد یافت. تحصیلاتش را در رشته هوش مصنوعی در کامپیوتر ادامه داد و هم اکنون در دانشگاه های انگلستان به تدریس اشتغال دارد. وی گذشته از سردبیری مجله «هوش مصنوعی» انگلستان دارای تألیفاتی در رشته تخصصی خود می باشد که همگی به چاپ رسیده اند.

یزدانی پیش از این در سال ۱۳۵۴ «قصه آسمان» را به طبع رسانده بود.

سعید یوسفی:

سعید یوسفی فرزند رمضانعلی و طلعت فروغی در ۱۲ بهمن ماه ۱۳۵۱ متولد گردید، او هم اکنون در رشته کارشناسی برق مخابرات دانشگاه امام حسین تهران مشغول تحصیل می باشد.

ازاوست:

افتاد،

يك قطره بلور دگر افتاد

آنشب

شب بود و سكوت دلنشین بود

من بودم و

آئینه چشمان تو، دریا

من بودم و

لبهای خموش و تو و دنیا

يك باردگر باز

بر دست من آن شب

يك قطره بلور دگر افتاد

مهتاب، زیبا و زلال و با صلابت

دریا، پرنور و لطیف و با طراوت

چشمان تو دریا

در چشم تو دریا

آن شب يك قطره بلور دگر افتاد

* * *

کتابشناسی مأخذ:

- آقابزرگ تهرانی، محمد محسن: میرزای شیرازی، ترجمه اداره پژوهش و نگارش، چاپ اول، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۲
- آقابزرگ تهرانی، محمد محسن: الذریعة الی تصانیف الشیعة، ۲۳ جلد، تهران و نجف، ۷۶-۱۹۳۶
- آقابزرگ تهرانی، محمد محسن: طبقات اعلام الشیعة، نجف، ۶۲-۱۳۵۴
- آیت، سیدحسن: درسهایی از تاریخ سیاسی ایران، تهیه و تنظیم روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، حزب جمهوری اسلامی، تهران، ۱۳۶۳
- ارمغان، مجله: دوره ۴۴، شماره ۱۱ و ۱۲، سال پنجاه و هفتم، (بهمن و اسفند ۱۳۵۴)
- اصفهان، میرزا صفا: دیوان حکیم صفای اصفهانی، به اهتمام و تصحیح احمد سهیلی خوانساری، اقبال، تهران، ۱۳۳۷
- ایزدی، مصطفی: فقیه عالیقدر، ۲ جلد، چاپ اول، سروش، تهران، ۱۳۶۶
- پاینده، ابوالقاسم: ظلمات عدالت، چاپ سوم، جاویدان، تهران، ۱۳۵۷
- پرستش، محمد: غوغای سکوت، اصفهان، ۱۳۵۸
- پیام انقلاب، مجله: شماره ۱۰۴، (شنبه ۲۹ بهمن ۱۳۶۲)
- جرفادقانی، م: علمای بزرگ شیعه از کلینی تا خمینی، چاپ اول، انتشارات معارف اسلامی، قم، ۱۳۶۴
- جنگ اصفهان،: دفتر سوم، (تابستان ۱۳۴۵)
- حجت، ناصرالدین: الحجة البالغة فی تنبیه القلوب الزائغة، مشهد.
- حجت، ناصرالدین: دیوان قصائد، ناشر سیدحسن حجتی، اصفهان، ۱۳۳۵
- حسینی: سیداحمد: فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی نجفی مرعشی، زیر نظر سیدمحمود مرعشی، ۹ جلد، قم، ۱۳۶۰

- ذکائی بیضائی، نعمت الله: تذکره خوان نعمت، تهران، ۱۳۴۸
- رازی، محمد شریف: گنجینه دانشمندان، ۸ جلد، چاپ اول، قم، ۱۳۵۴
- رازی، محمد شریف: آثارالحجه یا تاریخ و دائرةالمعارف حوزه علمیه قم، ۲ جلد، ۳۴-۱۳۳۲
- سلطانی، محمد علی: تذکره شعرای نجف آباد، چاپ اول، ناشر مهدی اکرامیان، نجف آباد، ۱۳۵۴
- سینا کرونلی اصفهانی، مصطفی قلی خان: دیوان سینا کرونلی، ۱۳۲۵ هـ - نسخه زیراکس از چاپ سنگی
- صائب، انجمن ادبی: باغ صائب، مجلدات مختلف
- صائن الدین علی بن محمد التترکه: تمهیدالقواعد، حواشی از آقا محمدرضا قمشه‌نی و آقا میرزا محمود
- قمی، مقدمه و تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی، انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران، ۲۵۳۵ (۱۳۵۵)، رمضان ۱۳۹۶
- عابدینی، حسن: صدسال داستان نویسی در ایران، ۲ جلد، چاپ اول، نشر تندر، تهران، ۶۹-۱۳۶۸
- عابدینی، حسن: فرهنگ داستان نویسان ایران، تهران دبیران، ۶۹
- غمگین اصفهانی، محمد کاظم: دیوان اشعار حاج محمد کاظم غمگین اصفهانی، به سعی و اهتمام مجید
- اوحدی، مقدمه جلال الدین همایی، اصفهان، ۱۳۲۸
- کسمائی، علی اکبر: نویسندگان پیشگام در داستان نویسی امروز ایران، چاپ اول، شرکت مؤلفان و مترجمان
- ایران، تهران، ۱۳۶۳
- کیهان فرهنگی: سال دوم، شماره ۶، شماره پیاپی ۱۸، (شهریور ۱۳۶۴)
- مؤذن، ناصر: ده شب، چاپ اول، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷
- مشار، خانبابا: مؤلفین کتب چاپی، ۶ جلد، ۴۶-۱۳۴۰
- مفید، مجله: دوره جدید، شماره ۸، شماره پیاپی ۱۹، سال سوم، (آذرماه ۱۳۶۶)
- مقصود همدانی، جواد: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی اصفهان، تهران، ۱۳۴۹
- مهدوی، سید مصلح الدین: تذکره شعرای اصفهان، چاپ اول، کتابفروشی تائید، اصفهان، ۱۳۳۴
- مهدوی، سید مصلح الدین: تذکره القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، چاپ دوم، ثقفی، اصفهان، ۱۳۴۸
- مهدوی، سید مصلح الدین: تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، ۳ جلد، چاپ اول،
- نشر الهدایه، قم، ۱۳۶۷
- نصرآبادی، میرزا طاهر: تذکره نصرآبادی، تصحیح و مقابله وحید دستگردی، کتابفروشی فروغی، ۱۳۵۲
- واحد، سینا: قیام گوهرشاد، شرکت سهامی چاپخانه (وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۱)
- وحید، مجله: صاحب امتیاز و مدیر مسئول سیف الله وحیدنیا
- همائی، جلال الدین: دیوان سنا، به اهتمام ماهدخت بانوهمائی، مؤسسه نشر هما، تهران، ۱۳۶۴

فهرست اسامی

آذری، فریبا / ۱۱۷	امینی، اسدالله / ۱۴۰
آریانی، ابراهیم / ۱۱۸	امینی، حسن / ۱۴۰
آسف، محمد رحیم / ۱۱۹	امینی، نصرالله / ۱۴۱
آسفی، غلامرضا / ۱۲۱	امامی، سید محمد / ۱۴۱
آقا علی / ۱۲۱	امامی، سید محمد باقر / ۱۴۲
آیت، سید حسن / ۱۲۲	انصاری، حیدر علی / ۱۴۲
آیت، میر سید علی / ۱۳۵	ایزدی، اسماعیل / ۱۴۳
اسرافیلیان، حسین علی / ۱۳۵	ایزدی، عباس / ۱۴۵
اسماعیلی، عباس / ۱۳۵	ایزدی، مصطفی / ۱۴۶
اسماعیلیان، سید حسن / ۱۳۵	ایزدی، مصطفی / ۱۴۷
اشنی، محمد حسین / ۱۳۵	ایزدی، نعمت الله / ۱۴۷
اشنی، نورالدین / ۱۳۶	باستانی، محمد حسن / ۱۴۸
افغانی، علی محمد / ۱۳۶	باقری، غلامرضا / ۱۴۸
اکرامیان، مهدی / ۱۳۷	بدیهی، محمد علی / ۱۴۹
الهی، جعفر / ۱۳۸	براتی، حسن / ۱۴۹
امینی، ابراهیم / ۱۳۸	بهمن پور، محمد حسن / ۱۵۱

بیگدلی، احمد/ ۱۵۱	خادمی، افشین / ۱۷۰
پاینده، ابوالقاسم/ ۱۵۴	ذره، غلامرضا / ۱۷۰
پاینده، مصطفی / ۱۵۶	رافع، سیدمنیرالدین / ۱۷۱
پرستش، محمد / ۱۵۶	رجائی، حسین / ۱۷۱
پزشکی، آقارضا / ۱۵۸	رحیمی، غلامحسین / ۱۷۲
پزشکی؛ علی / ۱۵۹	رستمی، حسین / ۱۷۲
پزشکی، غلامعلی / ۱۵۹	رستمی، قربانعلی / ۱۷۳
پوراحمد، حسینعلی / ۱۶۰	رضائیان، محمدعلی / ۱۷۳
توانگر، میرزا حسین / ۱۶۰	رفیعی پور، سیدعلی / ۱۷۴
چوپانی، محمدعلی / ۱۶۲	روحانی، عباسعلی / ۱۷۵
حاج صادقیان، کبری / ۱۶۳	رهای، رضا / ۱۷۶
حری، احمد / ۱۶۳	ریاضی، ابراهیم / ۱۷۶
حجت، سیدناصرالدین / ۱۶۴	زمانی، مصطفی / ۱۷۷
حجتی، محمدعلی / ۱۶۶	زیرک زاده، بهرام / ۱۷۸
حججی، احمد / ۱۶۶	سرباز، الهه / ۱۷۹
حججی موحد، محمدحسین / ۱۶۷	سجادی، سیدجواد / ۱۷۹
حسینی، سیدجعفر / ۱۶۸	سجادی، سید محمود / ۱۸۰
حسینی، سیدعلی / ۱۶۸	سجادی، سید محمدحسین / ۱۸۱
حسینی، سید محمدحسین / ۱۶۸	سلطانی، ژاله / ۱۸۲
حسینی، سید محمدتقی / ۱۶۹	سلطانی، محمدعلی / ۱۸۴
حسینی، سید مصطفی / ۱۶۹	سلیمی، ش / ۱۸۵
حکیمی، محمد مهدی / ۱۶۹	سمندری، ضدیقه / ۱۸۶
حکیمی، نعمت الله / ۱۷۰	سینا، مصطفی قلی / ۱۸۷

شاهپوری، پرویز / ۱۹۰	عزیزالہی، محمد / ۲۰۷
شریف زادہ، محمد / ۱۹۱	عطوفی، غلامرضا / ۲۰۸
شریف روحانی، میرزا محمد رضا / ۱۹۲	علویجہ ای، عباسعلی / ۲۰۹
شریعتی، میرزا حسن / ۱۹۲	عیدی، محسن / ۲۱۰
شفیعی، بہمن / ۱۹۳	عیدی، محسن / ۲۱۰
شفیعی، غلامحسین / ۱۹۳	عیدی، محسن / ۲۱۰
شفیعی، یداللہ / ۱۹۵	غیور، حسینقلی / ۲۱۰
صادقی، بہرام / ۱۹۵	غیور، علی / ۲۱۱
صالحی، صادق / ۱۹۷	فنائی، محمد / ۲۱۱
صالحی، عبداللہ / ۱۹۸	قادری، حسینعلی / ۲۱۲
صالحپور، غلامرضا / ۱۹۸	قاسمی، مہدی / ۲۱۲
صالحی، محمد باقر / ۱۹۹	قاہری، محمود / ۲۱۳
صالحی، نعمت اللہ / ۲۰۰	قضائی، نصر اللہ / ۲۱۳
صفا، میرزا محمد حسین / ۲۰۱	کافی، درویش / ۲۱۴
صفا، / ۲۰۳	کرونی، میرزا علی محمد / ۲۱۴
طباطبائی، سید جعفر / ۲۰۳	گلستانہ میردامادی، سید مجتبیٰ / ۲۱۶
طیب، علی محمد / ۲۰۴	گلستانی، سید ہاشم / ۲۱۷
طوسی، غلامعلی / ۲۰۴	گلشنی، احسان الہ / ۲۱۷
عابدینی، محمد علی / ۲۰۵	ماندگار، محمود / ۲۱۹
عابدی، محمود / ۲۰۵	محبوبیان، اسد اللہ / ۲۱۹
عالم، محمد حسن / ۲۰۵	محمدی، رجبعلی / ۲۱۹
عرفانی، نصر اللہ / ۲۰۶	مختاری / ۲۲۰
عزیزالہی، غلامرضا / ۲۰۷	مخمور، عزیز اللہ / ۲۲۰

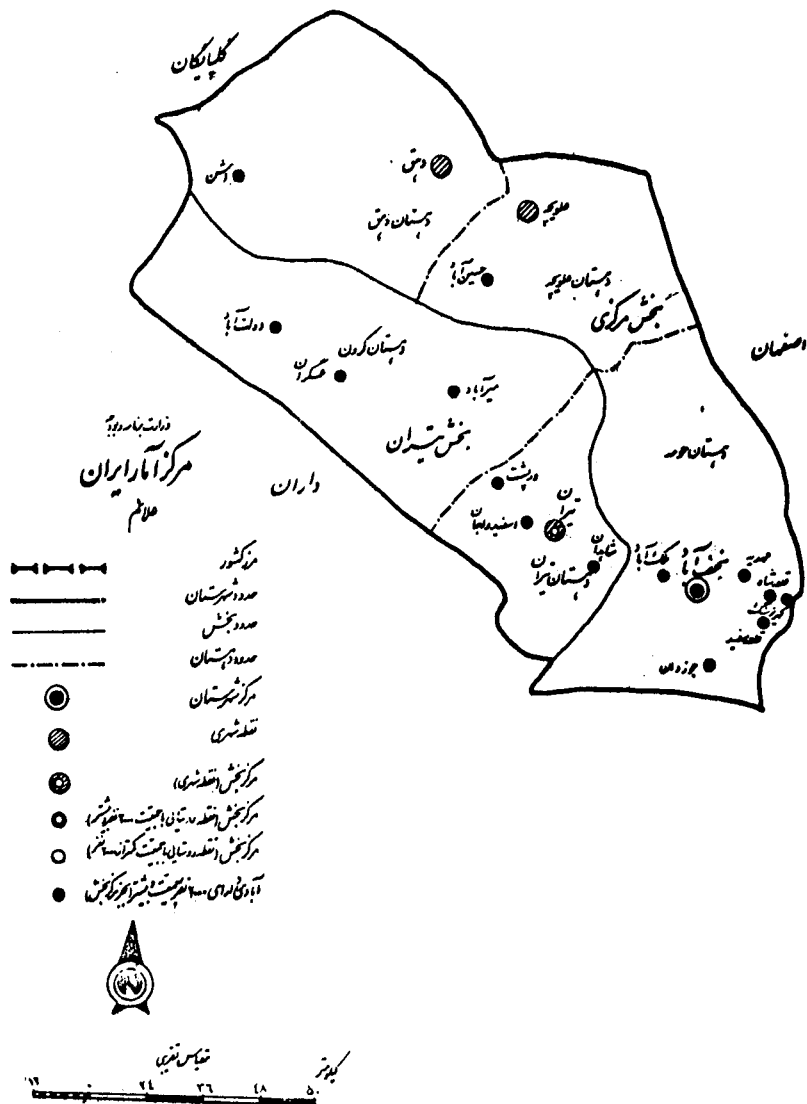
مخموره، بی‌بی‌جان / ۲۲۱	نجف آبادی، ملا اسماعیل / ۲۴۲
مرتضوی، علیرضا / ۲۲۲	نجف آبادی، عبدالله / ۲۴۲
مرتضوی، محمدکاظم / ۲۲۲	نجف آبادی، ملا عبدالرحیم / ۲۴۲
مدرس، سید محمد / ۲۲۳	نجف آبادی، ملا علی محمد / ۲۴۴
مسعودی، مرتضی / ۲۲۵	نجف آبادی، غلامحسین / ۲۴۵
مطلبی، سیدکاظم / ۲۲۶	نجف آبادی، محمد / ۲۴۶
مظاهری، حسین / ۲۲۶	نجف آبادی، محمدرضا / ۲۴۶
مظاهری، علی / ۲۲۶	نساج، حسن آقا / ۲۴۷
مظاهری، مریضی / ۲۲۸	نوایی، حسن / ۲۴۸
مظاهری، محمدعلی / ۲۲۹	واثق، ملامهدی / ۲۴۹
منتظری، اسدالله / ۲۲۹	هادی، زهرا / ۲۴۹
منتظری، حسینعلی / ۲۳۰	هادی، محمدعلی / ۲۵۰
منتظری، غلامحسین / ۲۳۴	هاشمی، سیدحسین / ۲۵۰
منتظری، محمدعلی / ۲۳۴	هاشمی، سیدرضا / ۲۵۰
منوچهری، اکبر / ۲۳۵	هوشنگ، نرگس / ۲۵۱
منوچهری، فرج‌الله / ۲۳۵	هوشیار، عبدالحمید / ۲۵۲
موحدی، بصیرت / ۲۳۶	یزدانی، علی / ۲۵۲
موحدی، محمدرضا / ۲۳۷	یزدانی، مسعود / ۲۵۴
موسوی، سیف‌الدین / ۲۳۷	یوسفی، سعید / ۲۵۴
میردامادی، سیدحسن / ۲۳۸	
میردامادی، محمدباقر / ۲۳۹	
میردامادی، سیدهاشم / ۲۴۰	
میرزین‌العابدین / ۲۴۱	

ضمیمہ

کتابخانه ملی ایران

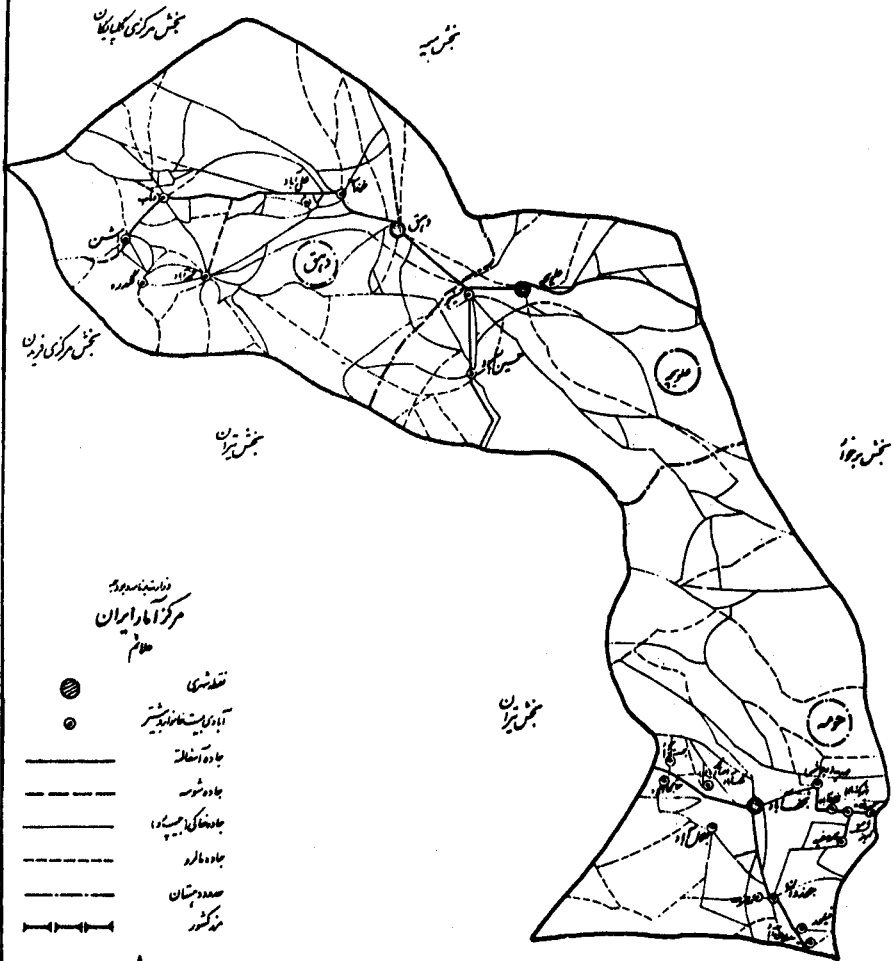
این نقشه ایران و کشورهای همسایه را نشان می‌دهد. مرزهای ایران با عراق، ترکیه، اتحاد جماهیر شوروی و افغانستان مشخص شده است. شهرهای مهم ایران مانند تهران، اصفهان، شیراز، مشهد و تبریز با نقطه مشخص شده‌اند. در گوشه پایین چپ یک قطب نما و در پایین یک مقیاس قرار دارد. نام‌های مناطق و شهرها به فارسی درج شده است.

شترابی عمومی همراه سال ۱۳۶۵

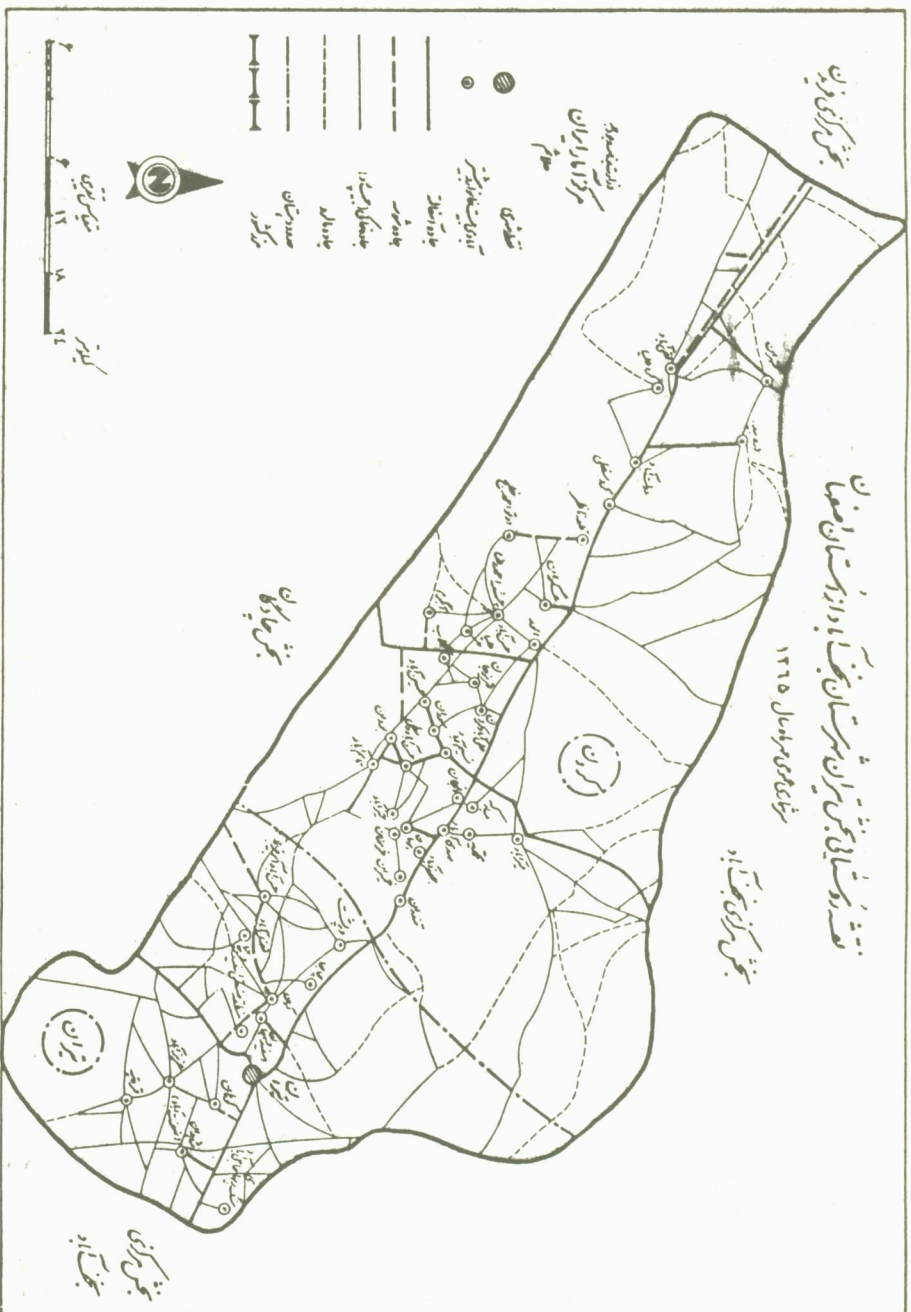


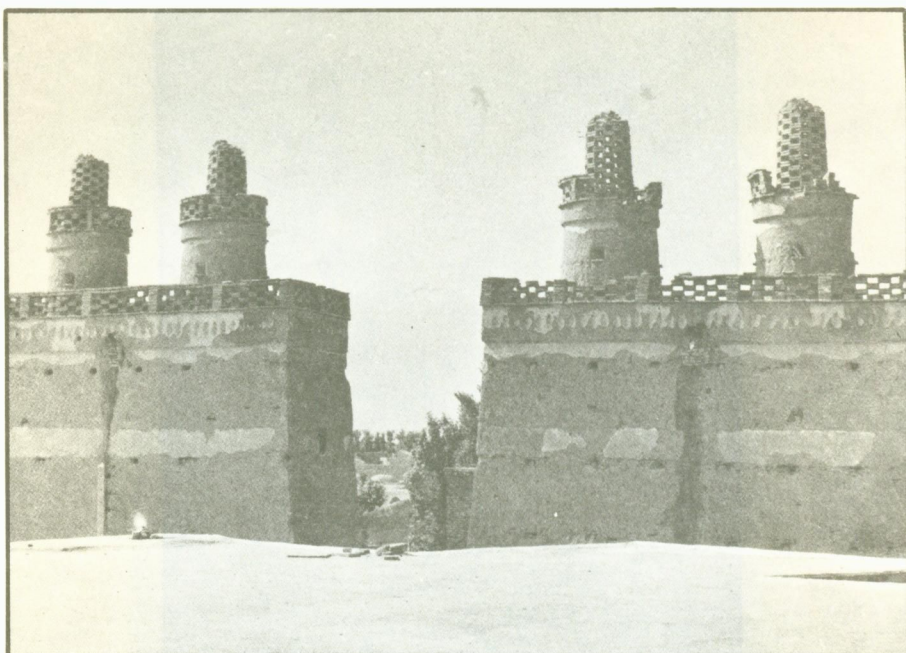
نقشه روستای بخش مرکزی شهرستان نجف آباد از استان اصفهان

سختابری عمومی مصر، سال ۱۳۶۵



کپورہ میانہ کوٹلی

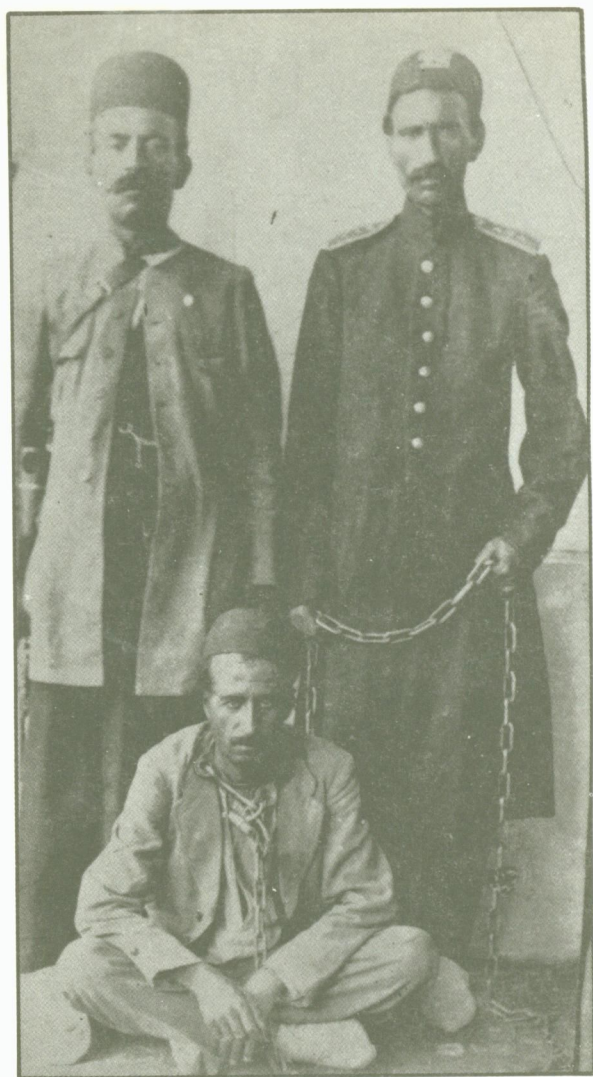




کبوترخانه‌ای در مرکز شهر



کبوترخانه‌ای در حاشیه شهر



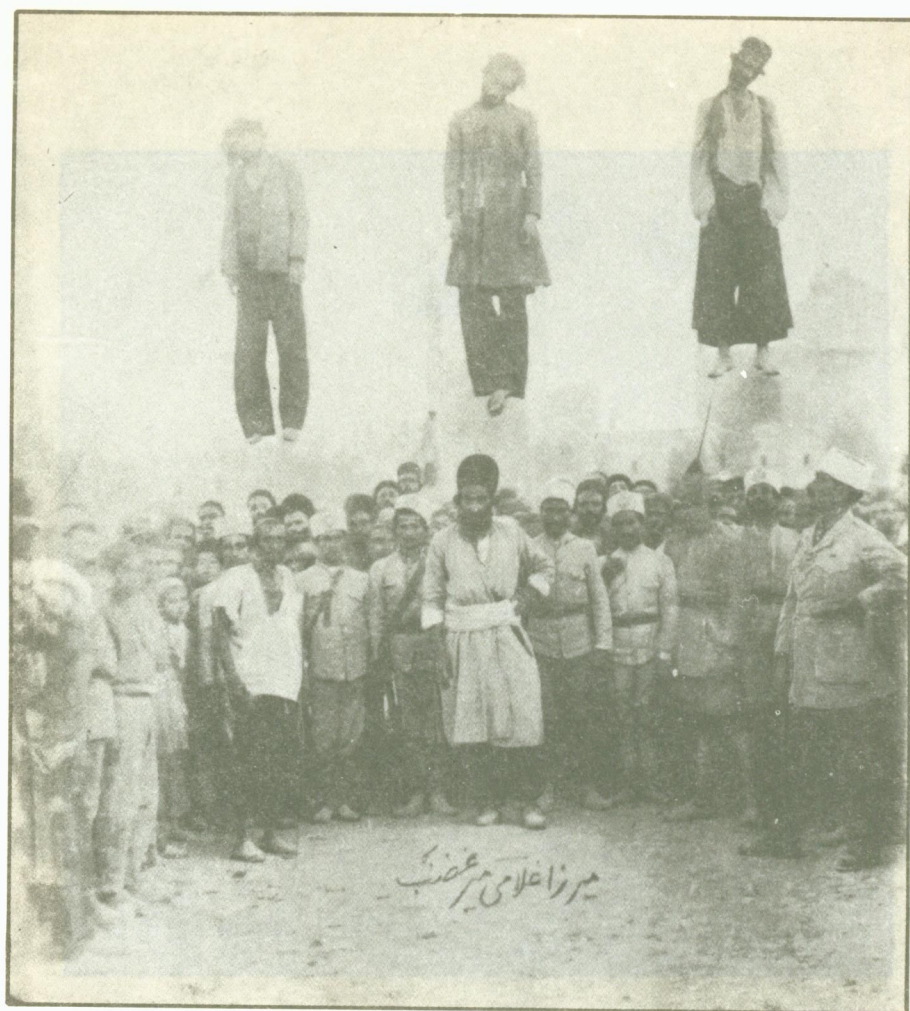
رضا خان جوزدانی



جعفر قلی چرمهینی



علی نقی چپی



رضا خان حوزدانی ، اسماعیل بامری ، علی نقی چی
برآویزدار



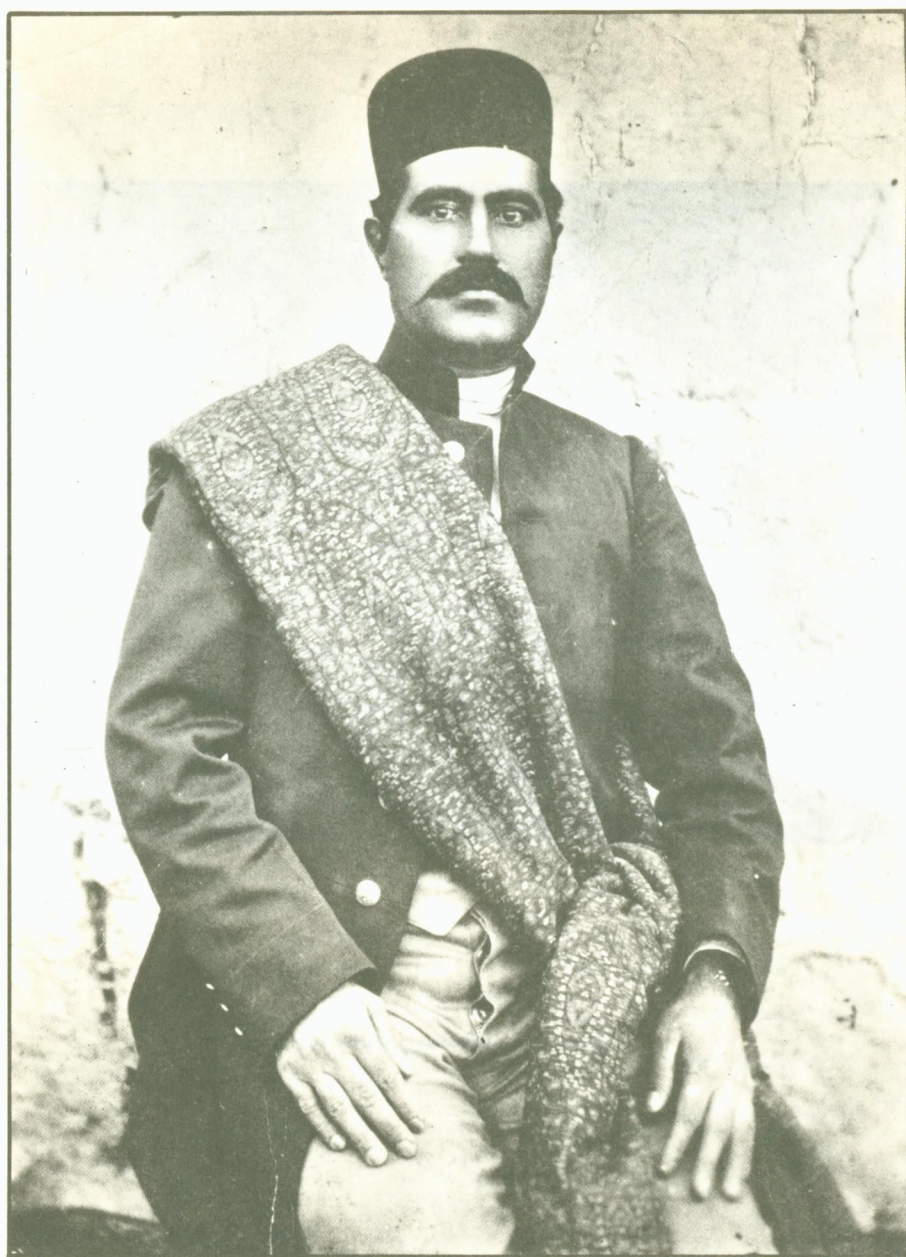
سرهای برنیزه رفته چندن از یاغیان



جمعی از یاعیان در بند و زنجیر



عباس کله پز



حسین کله پز



جمعی از معتمدین نجف آباد

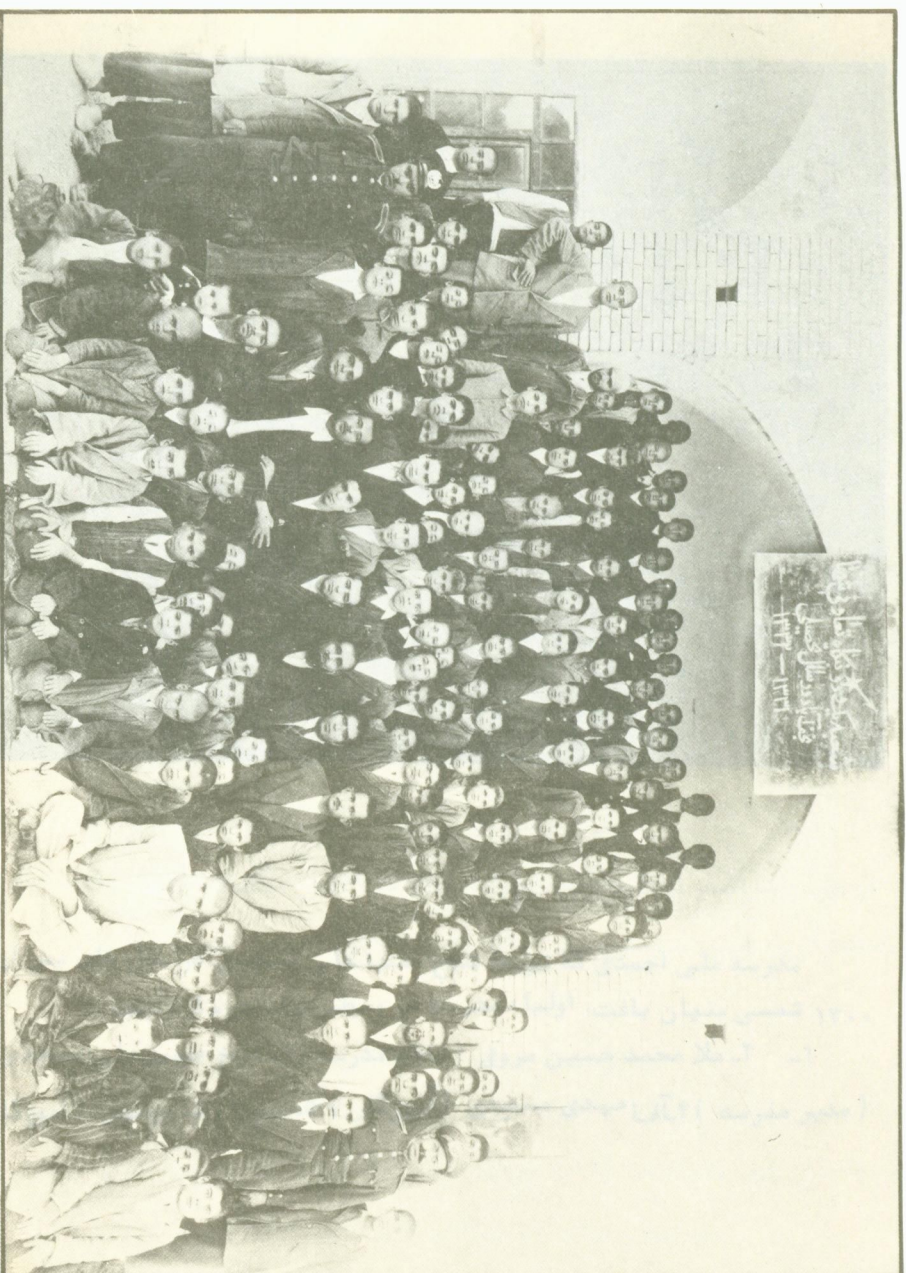


یکی از مدارس قدیمی نجف آباد

۱- ملامحمد حسن قاهری معروف به نظام از بنیان گذاران فرهنگ نجف آباد

۲- ملاحسین باستانی

۳- میرزا عبدالجواد فاضل



شعبه يك و دو بنگاه تعاونی شهاب به مدیریت نظامت ابراهيم آريانی، حاج علی آريانی (حاج معلم) جعفر آريانی



مدرسه ملی احمدی که توسط شیخ حسینعلی مسجدی در سال های پس از ۱۳۰۰ شمسی بنیان یافت، اولیاء مدرسه در وسط ردیف دوم از راست :

۱- ملا محمد حسین مروی (ناظم مدرسه) ۳- شیخ حسینعلی مسجدی (مدیر مدرسه) ۴- آقا مهدی مسجدی (آموزگار) ۵- میرزا رضا موسوی (آموزگار)



از چپ به راست ردیف جلو: میرزا عبدالجواد تدین- رئیس پاسگاه نجف آباد
- محمد کریم خان برومند (سالار کزی) حاکم - اشرف رئیس بهداری



جمعی از کدخدایان و خوانین نجف آباد
 نشسته روی صندلی از چپ به راست : حاج غلامرضا آذری - حاج ابراهیم آذری
 ایستاده از چپ به راست: نایب مهدی فرزند سلطان، محمدرضا پسر حاج ابراهیم
 نشسته : دکتر عیسی قلی خان امیر نیرومند
 نوجوانان : اسدالله خان شهیدی فرزند حاج کلبعلی



از چپ به راست :

- ۱- ابوالقاسم حججی ۲- سیدحسین هاشمی ۳- سیدجواد سجادی ۴- حاج آقا -
- میرزا شریف روحانی ۵- باقر تدین ۶- سیدمحمود مدرس ۷- مهدی سمندری
- ۸- حسین معزی



حضرت آیت الله العظمی منتظری هنگام نماز بر جنازه مرحوم حاج شیخ
غلامحسین منصور از علماء و مدرسین حوزه علمیه نجف آباد



شرکت انقلابی مردم نجف آباد در تظاهرات دوران انقلاب



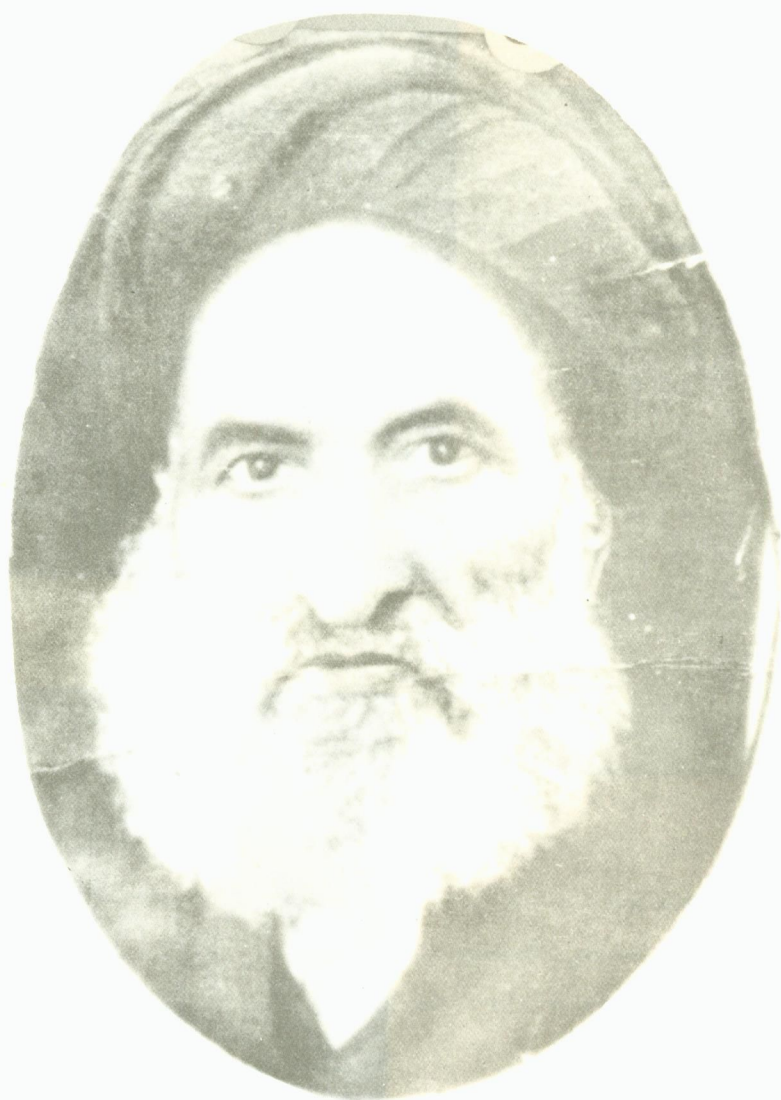
شرکت گسترده مردم نجف آباد در تظاهرات و اقامه نماز به امامت حضرت آیت
الله العظمی منتظری
ردیف جلو از چپ به راست : سید جواد سجادی ، شیخ باقر تدین ، شیخ
غلامحسین ایزدی ، سید جلال الدین طاهری ، مرحوم حاج علی منتظری پدر
فقیه عالیقدر ، سید محمد باقر حسنی ، شیخ عباس ایزدی



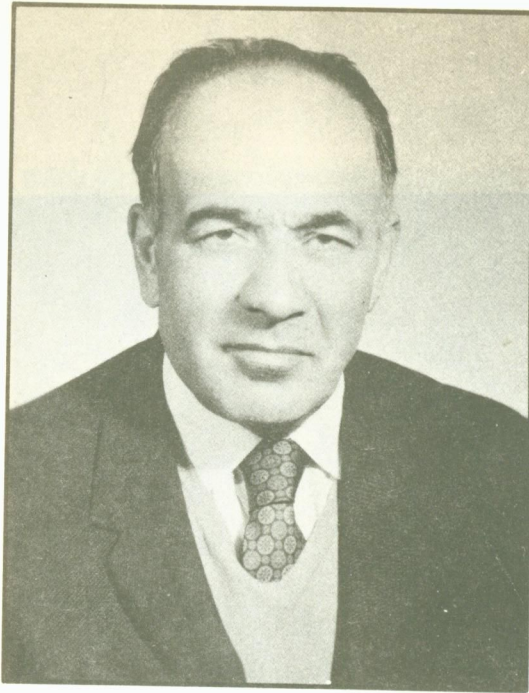
مردم نجف آباد در تشییع جنازه جمعی از شهدای جنگ



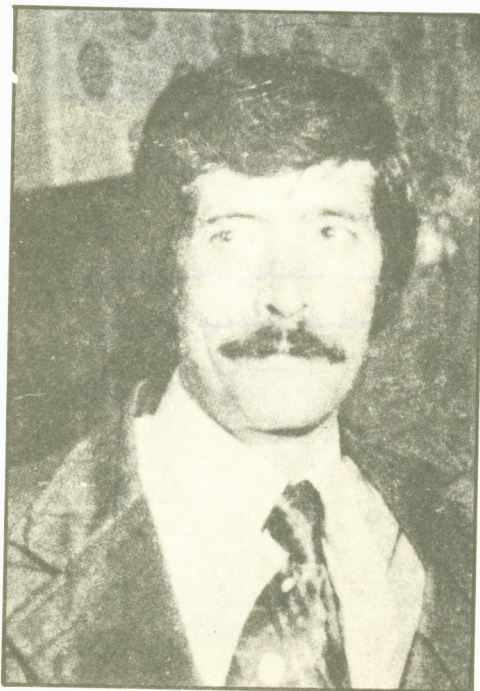
میرسید محمد مدرس نجف آبادی



میرسید علی آیت (مجتهد نجف آبادی)



ابوالقاسم پاینده



بهرام صادقی



از راست به چپ :

سید جعفر حسینی ، ابراهیم آریانی، محمد علی سلطانی ، جعفر الهی
چوپانی ، محمد شریف زاده ، علی یزدانی در جلسه افتتاحیه انجمن
ادبی بزم اشک



از راست به چپ :

ناصر محمدی ، حاج آقاماندگاران ، حسینعلی پوراحمد، مهدی اکرامیان
شمس رهبر در جلسه افتتاحیه انجمن ادبی بزم اشک



نشست شعری در نجف آباد

راست به چپ : مهدی سمندری - علی پزشکی - محمد زمانی - اکبر منوچهری
- عزیزالله مخمور
ردیف دوم : بهمن شفیعی - سیف الدین موسوی - علی نصرالهی - مهدی اکرامیان



جمعی از اعضای انجمن ادبی مولوی
نشسته از راست به چپ : عابدی ، باقری ، غلامحسین شفیعی ، حسینقلی غیور
محمدعلی سلطانی ، محمدرضا موحدی
ایستاده : امیرمردانی ، محمدرستمی ، علیرضا کاظمی ، مهدی حکیمی ، حسن آقایی
فرد ، مهدی اکرامیان ، مسعود سالاری ، علی یزدانی ، قربانعلی رستمی



انجمن شعر و موسیقی پروین اعظمی

اعضای انجمن شعر و موسیقی پروین اعتصامی

ایستاده از راست به چپ : بهمن غیور ، ابراهیم عسگریپور ، ناصر صفایی —
سیف الدین موسوی ، محمدعلی پورعزیزی ، مجید یزدانیان ، محمدرضا خسروی ،
حسین ایرجی ، حسن جلایی ، مهدی هراتیان ، ؟ ، حسین بیسرقدار

ردیف وسط : حسینقلی غیور ، ؟ عزیزالله مخمور ، اکبر منوچهری ؟ رضا رهائی
بهمن شفیعی ، محمداقصر صالحی ، محمودکیانی

نشسته : علی یزدانی ، حسن نوایی ، غلامحسین شفیعی ، محمد رجبی ، اسدالله
محمودی ، محمدعلی بیگی ، ؟ ، حمید بیگی

سایر اعضای انجمن : رضا انصاری ، محمد مهدی حکیمی ، جهانبخش حافظی ،
محمدرضا موحدی ، مرحوم علی نصرالهی

انجمن شعر و موسیقی پروین اعتصامی روز جمعه ۲۰ دیماه سال ۱۳۷۰ شمسی
به همت جمعی از اصحاب ذوق و هنر در شهرک ویلاشهر " منتظریه " تشکیل
گردید . هیئت موسس انجمن (رضا رهایی ، محمد باقر صالحی . حسینقلی غیور
عزیزالله مخمور ، حسن نوایی ، علی یزدانی) در اوایل سال ۱۳۷۱ پس از تهیه
مقدمات ، بررسی اهداف و تنظیم اساسنامه موجودیت انجمن را اعلام داشت .
انجمن در جهت اشاعه شعر و ادب و بسط دستاوردهای موسیقی ، به مثابه
یک ارگان هنری - ادبی عمل نموده ، سعی نموده است با تشکیل جلسات سیار
خود در جمعه شبهای هر هفته ، اندیشه های خط هنر را به عرصه عمل بکشانند .

۰۹۱۱ ۲۱۱۷۱۶۹

دوست دارم خانه‌ام را
کوچه‌ام را
سرگذشت این رباط کهنه
[شهرم را]

دوست دارم
کشورم را
مردمم را

و خوش دارم تا این رساله بیاد افراز
چهارمین قرن بنیان شهری که دوستش
دارم منتشر شود.

۲۹۰ تومان